مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

نشان نزول (۳)

مرتضی بذرافشان

بسم الله الرحمن الرحیم

نشان نزول: شان نزول آیات قرآن مجید

نویسنده:

مرتضی بذرافشان

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نشان نزول: شان نزول آیات قرآن مجید

مشخصات کتاب

سرشناسه : بذر افشان،مرتضی،۱۳۴۲-

عنوان و نام پدیدآور : نشان نزول: شان نزول آیات قرآن مجید/مرتضی بذرافشان.

مشخصات نشر : قم: مرکز پژوهشهای اسلامی صداوسیما، ۱۳۸۰ - ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۳ج.

شابک : ۹۶۴۹۳۸۵۵۸ ؛ ج. ۲ ۹۶۴۷۸۰۸۱۲۷ ؛ ج.۳ ۹۶۴-۸۶۰۶-۰۴-۸

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۳(چاپ اول:خرداد۱۳۸۳)

یادداشت : کتابنامه

شناسه افزوده : صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران.مرکز پژوهشهای اسلامی.

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۴۴۳۱۱

ص:۱

اشاره

دیباچه

دیباچه

قرآن، کلام خدا، سند نبوّت و معجزه جاوید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؛ دریایی ژرف و اقیانوسی بی کران و گنجینه ای تمام ناشدنی از معارف والا و مشعل همیشه فروزان بشریت در جاهلیت کهن و نوین.

آن گاه که مشعل هدایت برافروخت، بشر در جهل و خرافه غوطه ور بود، تاریکی همه جا را فرا گرفته بود، باورهای پست، گریبان انسان را می فشرد و او را به دشمنی با حق و حقیقت وا می داشت. با ظهور قرآن، عده ای پاک نهاد مجذوب ارزش های والای آن شدند و این کتاب آسمانی، راهنمای دین و دنیاشان و روشنی بخش جان و روانشان گردید. تفسیر هستی را از قرآن آموختند و با آن زیستند و جاودانه شدند. قرآن، عالم درونشان را صفا بخشید و جهان بیرونشان را آباد کرد. چشمه های دانش را بر فکرت آنان جاری ساخت، راز مکنونِ کائنات بر آنان باز گفت و وحدت و برادری را ارزانی شان داشت. کوتاه سخن آن که قرآن، صحیفه نورانی خداست که از هنگام نزول افتخارآفرینش، شگفتی های بسیار و ارمغان های پربار در دفتر فرهنگ و تاریخ انسان نگاشت. هزاران کتاب در رشته های گوناگون دانش از آن نشأت گرفتند و صدها رساله درباره این گنجینه لایزال الهی به بار نشستند و به میراث مسلمانان افزودند.

و اکنون در جلد سوم نشان نزول، پژوهشگر ارجمند جناب حجت الاسلام مرتضی بذرافشان گامی نوین در این مسیر نورانی نهاده و کوشیده است تا قصه های آیات را از صدف پیچیده به زیورهای درخشان، استخراج و مرجان هایی گران بها و موضوع هایی جذاب را به برنامه سازان عزیز اهدا کند. باشد که با تلاش خالصانه خانواده بزرگ صدا و سیما، فرهنگ قرآنی، جهانی شود و زمینه گسترش اندیشه قرآنی و عملِ به قرآن فراهم آید.

انّه ولیّ التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پیش گفتار

نقش قرآن چون در این عالم نشست

نقش های پای و کاهن را شکست

فاش گویم آن چه در دل مضطر است

این کتابی نیست، چیز دیگر است

چون به جان در رفت، جان دیگر شود

جان که دیگر شد، جهان دیگر شود

هم چو حق پنهان و هم پیداست این

زنده و پاینده و گویاست این

اندر او تدبیرهای غرب و شرق

قدرت اندیشه پیدا کن چون برق(۱)

قرآن، کتاب زندگی است که خداوند آن را برای هدایت دل ها و اندیشه ها فرو فرستاده است. قرآن، معتبرترین منبع معارف اسلامی، معجزه جاودان رسول گرامی اسلام و تنها کتاب آسمانی است که از تحریف در امان بوده و بشر تا امروز، از آوردن حتی سوره ای کوچک همانند آن ناتوان مانده است، این کتابِ سراسر نور، برای دشواری های ۲۳ سال از دوران بعثت، راه چاره نموده و با پاسخ دادن به پرسش های پیش آمده، دیدگاه رسالت را در برابر برخی رخدادها، روشن ساخته است. بر این پایه،

۱- علامه محمداقبال لاهوری.

آیات قرآن دو گونه اند:

۱. آیاتی که بدون سبب ویژه تنها برای هدایت وا رشاد همگان، فرو فرستاده شده است.

۲. آیاتی که ناظر به رخدادهای ویژه دوران مثبت بوده و بدان سبب، فرو فرستاده شده است.

برای مثال، ساخته شدن مسجد خیرای به دست منافقان با هدف فتنه انگیزی نزول این آیه شریفه را در پی داشت: «وَ الّذین اتخذوا مسجدا ضرارا و تفریقا بین المومنین» (توبه: ۱۰۷)

شناسایی اسباب نزول که در این مجموعه آن را گرد آورده ایم، در فهم آیات قرآنی و آشنایی با اسرار نهفته در آن ها، نقش بسزایی دارد. همان گونه که می دانیم قرآن به صورت تدریجی، در مناسبت های گوناگون و بر اساس نیاز و برای رفع مشکل نازل شده است. بدیهی است اگر ابهام یا اشکالی در لفظ یا معنای آیه پدید آید، با شناخت آن حادثه یا رخداد، اشکال رفع می شود. پس شأن نزول می تواند قرینه ای برای تکمیل دلالت آیه باشد، به گونه ای که ناآشنایی با سبب نزولِ یک آیه، مفسران را در فهم کامل آیه با مشکل روبه رو می سازد.

با این حال، راه شناخت و پی بردن به اسباب نزول آسان نیست؛ زیرا پیشینیان در این زمینه، مطلب قابل توجهی ثبت نکرده اند. یکی از دلایل این امر، آن بود که در صدر اسلام، مقام خلافت تا یک قرن، ثبت و نگارش حدیث را منع کرده بود. روایات پس از آن دوره نیز ضعیف بوده و با اغراض سیاسی همراه گشته است. به ویژه در دوران سیاه بنی امیه، شأن نزول های ساختگی برای آیات بی شماری تنظیم شد که نتیجه آن، بی اعتمادی به شأن نزول ها بود.

حال چه باید کرد؟ اسباب نزول چگونه به کار می آیند؟ حق این است که اگر روایت، متواتر یا صدور آن قطعی باشد، به مفاد آن ترتیب اثر می دهیم وگرنه آن روایت را با آیه مورد بحث تطبیق می کنیم. اگر مضمون آیه و قرینه های موجود با آن سازگار بود، به روایت اعتماد می کنیم. هرچند با این شیوه، روایت های بسیاری درباره اسباب نزول ازدرجه اعتبار ساقط می گردند، ولی حسن آن، این است که باقی مانده آن ها، معتبر و قابل اعتنا خواهند بود.

این مجموعه که جلد سوم نشان نزول به شـمار می رود، با هدف آشـنایی بیش تر با آیات قرآن و فهم بهتر مطالب آن، نگاشته شده است و ویژگی های آن را می توان چنین برشمرد:

۱. شأن نزول آیات با توجه به تأثیرگـذاری فردی و جمعی آن، گزینش شده است. بدین ترتیب، بسـیاری از آیات از این بحث خارج می شود.

۲. استناد رواياتِ جمع آوری شده، به منابع شیعه و دیگر منابع معتبر و قابل اطمینان بوده است و روایات مشهور، ترجیح دارد.

۳. در آغاز و لابه لای هر داسـتان، برای فهم بهتر مطالب و در صورت ضـرورت و امکان، به زمینه های تاریخی یا اجتماعی آن نیز اشاره شده است.

۴. داسـتان ها به شـکل ساده، روان، ادبی و قابل فهم برای همگان به ویژه قشـر نوجوان نگاشـته شـده و با فضاسازی و پردازش لازم، کوشش شده است با شوق آفرینی، خواننده و شنونده را تا پایان داستان با خود همراه سازد.

۵. نکته های آموزنده، در پایان هر داستان، آمده و به طور گذرا درباره آن بحث و تحلیل شده است.

در پایان از همه صاحب نظران می خواهیم با انتقادها و پیشنهادهای خود، ما را در ادامه این راه یاری فرمایند.

میزان الهی

میزان الهی

شأن نزول آیه های ۱ تا ۳ سوره عنکبوت(۱)

مرد تازه مسلمان، آرام و قرار نداشت. بی خواب و خوراک شده بود. کم تر سخن می گفت و بیش تر فکر می کرد. گاهی از خانه بیرون می رفت و کوچه پس کوچه های شهر مکه را قدم زنان می پیمود. پس از مدتی، زیر سایه درختی می نشست، به دوردست ها می نگریست و به فکر فرو می رفت. دوستانش را به خاطر می آورد و در غم دوری پیامبر صلی الله علیه و آله اشک می ریخت؛ چون در دل به او عشق می ورزید. پس از مسلمان شدنش، هیچ گاه از پیامبر جدا نشده بود و در همه سختی ها، خود را شریک او می دانست، ولی حالا ـ تحمل هجرت پیامبر از شهر برای او بسیار دشوار بود. به خانه هم که می رسید، گوشه ای می نشست و عبادت می کرد و با همسرش نیز سخن نمی گفت. همسرش که گویی همه چیز را می دانست، به او گفت: «بیش از این غم و غصه به دل راه مده. تو هم هجرت کن. به مکه برو و به جمع دیگر مسلمانان بپیوند»، ولی آن مرد نمی توانست غرور خود را زیر پا بگذارد و از حقیقت دل بستگی هایش سخنی بگوید. او به چشم می دید که مشرکان، خانه و کاشانه و همه اموال مهاجران را می ربایند و زن و فرزند آنان را آزار می دهند، ولی بیش از همه، به زن و فرزند و مال و ثروت خود می اندیشید و از آوارگی، فقر و بیچارگی و آزار و شکنجه اهل و عیال خود می ترسید. مرد هنگامی که با پافشاری همسرش روبه رو شد، جز بازگویی واقعیت، چاره ای ندید. او همه چیز را گفت و ترس و نگرانی خود را نیز از سرنوشتی که پس از هجرت درانتظار آنان خواهد بود، بر زبان آورد. سخن او که به پایان رسید، همسر بردبارش

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۰۲؛ شأن نزول آیات، ص ۴۳۰.

برخلاف انتظار، او را به صبر و پایداری و تحمل دشواری ها فراخواند. در این هنگام، در خانه به صدا درآمد. یکی از دوستان مسلمانش بود. او نیز به مدینه هجرت نکرده بود و از ترس مشرکان، با زن و فرزندش در مکه زندگی می کرد. مرد نامه ای دردست داشت که از مدینه و از سوی دوستانشان برای آنان فرستاده شده بود. آنان درنامه نوشته بودند: خداوند اقرار به ایمان را از شما نمی پذیرد، مگر این که هجرت کنید و به سوی ما بیایید. این نامه به او و دیگر دوستانش قوّت قلب بخشید. به یکباره، ترسشان فرو ریخت و همه برای هجرت کردن مصمّم شدند و با توکل به خدا، از خانه و زندگی و زن و فرزند چشم پوشیدند و شبانگاه از شهر خارج شدند. هنوز راه زیادی نپیموده بودند که مشرکان متوجه شدند و پس از جست وجوی بسیار، آنان را یافتند. در نبردی خونین، شماری از مسلمانان کشته شدند، عده ای با گریختن از صحنه خود را به مدینه رساندند و برخی نیز تسلیم شدند و به مکه بازگشتند.

پس از این رویداد، آیه های زیر نازل شد. این آیه ها، مسلمانان را به استقامت و پایمردی در برابر موج فشار دشمن تشویق می کند و از امتحان الهی، سخن به میان می آورد و به یادآوری این حقیقت می پردازد که امتحان، یک سنت همیشگی و جاویدان الهی است که در امت های پیشین نیز دیده می شود و بی شک باید چنین باشد؛ زیرا در مقام ادعا، ممکن است هر کسی خود را برترین مؤمن، والاترین مجاهد و فداکارترین انسان معرفی کند، در حالی که باید از راه آزمون های گوناگون درستی و ارزش این ادعاها روشن شود. این گونه است که می توان به هماهنگی گفته ها با نیت های درونی پی برد؛ چون این عالم مانند یک مزرعه است که در آن باید نهال و بذرها ظاهر شود و جوانه ها از درون آنان پدید آید. جوانه ها سر ازخاک بردارند، پرورش یابند، نهال کوچکی آرام رشد کند و سرانجام درختی تنومند و بارور شود و این مسیر، هرگز بدون آزمایش و امتحان ممکن نیست. ازاین جا می فهمیم که آزمایش های الهی نه برای شناخت افراد، بلکه برای پرورش و شکوفایی استعدادهاست.

و این چنین بود که آیه های ۱ تا ۳ سوره عنکبوت در حتمی بودن آزمایش انسان ها نازل شد.

الم» آیا مردم گمان کردند به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟!» ما کسانی را که پیش از آنان بودند، آزمودیم (و این ها را نیز امتحان می کنیم). باید علم خدا درباره کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند، تحقق یابد.»

سزاوارتر بودن پیروی از خدا

سزاوارتر بودن پیروی از خدا

شأن نزول آیه ۸ سوره عنکبوت

«ام جمیله» را همه می شناختند؛ پیرزنی بود کینه توز و حقه باز. هر روز، با کلافی از نخ که با آن کلاه و جوراب می بافت، کنار در خانه می نشست و حرکات و رفتار رهگذران را می پایید. از نگاه و زبان تندش، کسی در امان نبود. همه از او می نالیدند و همسایه ها نیز به ستوه آمده بودند، ولی می ترسیدند سخنی بگویند؛ چون پیرزن آبرویشان را بر باد می داد. پشت سر همه حرف می زد و نسبت های ناروا می بست. شوهرش «ابی وقاص» نیز از بداخلاقی او به تنگ آمده و خسته شده بود. این رفتار او به سبب پیری نبود؛ زیرا از دوران جوانی، چنین رفتار می کرد. سخن چینی های او سبب دشمنی می شد؛ شماری را به جان هم می انداخت و زن و شوهران بسیاری را از هم جدا کرده بود. او از کسانی بود که در دشمنی باپیامبر به مشرکان پیوست. مشرکان هر شایعه ای را به وسیله او و به واسطه دیگر زنان، خیلی زود در سطح شهر منتشر می کردند و به مقصود خود می رسیدند. او ایمان آورندگان به پیامبر را سخت نکوهش می کرد، ولی با فرزندش، «سعدبن ابی وقاص» که به پیامبر ایمان آورده بود، توان مقابله نداشت. سعد می کوشید مادر پیرش را به پذیرش اسلام متقاعد و گذشته بدش را جبران کند، ولی مادرش نمی پذیرفت و از فرزند خود می خواست که پیامبر را رها کند. سعد با این که به مادرش احترام می گذاشت، ولی زیر بار این خواسته غیرمنطقی او نمی رفت. زن، روزی فرزندش را نزد خود فرا خواند و به او گفت:

سخن آخرم را به تو بگویم، من غذا نمی خورم و آب نمی آشامم و از گرمای تابستان و سرمای زمستان به جایی پناه نمی برم تا به حرف من گوش دهی و به خواسته ام جامه

عمل بپوشانی. تو بایـد آیین محمد صـلی الله علیه و آله را رها کنی و از او دور شوی و بر آیین پیشـین بازگردی. سه روز به تو مهلت می دهم. اگر به راهت ادامه دهی، نفرینت خواهم کرد.

سعـد بـا این که مادرش را بسیار دوست می داشت، ولی به خواسـته اش بی اعتنایی کرد و از پـذیرش آن سـر باز زد. مادر آن چنـان که گفته بود تـا سه روز از غـذا خوردن خودداری کرد. در پایـان روز دوم، سـعد به مادرش رو کرد و گفت: مادر جان! کارهای تو در من تأثیر نمی گـذارد؛ چون من به دین خود پای بنـدم و از آن دست برنمی دارم. روز سوم نیز به همان صورت گـذشت. سـعد وقتی مادر را به آن حال دید، صبر از کف داد و با صدای بلند گفت: ای مادر! خوب گوش کن. من به اسـلام وفادار می مانم و از آیین محمـد صـلی الله علیه و آله جـدا نمی شوم. حالا خودت در خوردن یا نخوردن غذا مختاری. مادرش چون اسـتواری او را در آیین مقدس اسـلام دید، دست از اعتصاب برداشت. سـعد این جریان را برای پیامبر بازگو کرد و آیه ۸ سوره عنکبوت نازل شـد و تکلیف مسـلمانان را درباره پیونـدهای عاطفی و خویشاونـدی به روشـنی بیان کرد. خداونـد در این آیه، نخست انسان را به نیکی کردن به پدر و مادر سـفارش می کند و سـپس برای این که کسـی تصور نکند که پیوند عاطفی می توانـد بر پیونـد انسان با خـدا و مسـئله ایمان، اثر بگذارد، با یک اسـتثنا، مطلب را در این زمینه روشن کرده و می گوید در موضوع شرک از آنان پیروی مکن؛ چون این پیروی ناآگاهانه است. پس مخالفت با پدر و مادر، آن هنگام که تو را به شرک دعوت می کنند، سبب بدرفتاری با آنان نمی شود.

خداوند در آیه ۸ سوره عنکبوت می فرماید:

و به انسان سـفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند، ولی اگر آنان با تو در کوشند تا چیزی را که بدان علم نداری، با من شـریک گردانی، از ایشـان اطـاعت مکن؛ زیرا سـرانجامتان به سوی من است و شـما را از حقیقت آن چه انجام می دادیـد، باخبر خواهم کرد.(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۱۹، ص ۱۶.

حال بعضی از مؤمنان

حال بعضی از مؤمنان

شأن نزول آیه ۱۰ سوره عنکبوت و ۹۲ سوره نساء

روزها سپری می شـد. هر روز که می گـذشت، در تاریک خانه دل عـده ای راه گم کرده و حیران، دریچه هایی از هدایت باز می شد. آنان ایمان می آوردند و در دژ محکم و با صلابت مسلمانی جای می گرفتند.

در این میان، «عیّاش» نیز از قافله ره پویان نور عقب نماند و در آن شـرایط سـخت و خفقان آور، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوست و ایمان آورد. تا مدتی، تنها پیامبر از مسـلمان شدنش با خبر بود. چون بسـتگان او به شدت با رسول خدا صـلی الله علیه و آله مخـالف بودنـد و در دشـمنی بـا او از هیـچ کوششـی دریغ نمی کردنـد، او ایمان خود را آشـکار نمی کرد. اطرافیان عیاش اگر در میان یکی از افراد انـدک تمایلی به پیامبر می دیدند، به سـختی او را سـرزنش می کردند و اگر از وی نومید می شدنـد، او را از خود می راندنـد. عیـاش برای حفـظ ایمـان خود و در امـان مانـدن از آزار و زخـم زبان خویشان، راه هجرت را برگزیـد و با اجازه پیامبر، راهی مـدینه شـد و به دیگر مهاجران پیوست. این خبر بی درنگ در مکه پیچید و مشـرکان را نگران ساخت. مادر عیاش که «اسماء بنت مخرومه» نام داشت، بیش از دیگران غمگین شد، به ویژه دو فرزند دیگر این زن به نام های «ابوجهل» و «حرث» که برادران ناتنی عیاش بودند، نزد مادر، عیاش را سرزنش می کردند و از ایمان آوردن او ناخرسند بودند. مادر بسـیار بی تابی می کرد و هجرت فرزنـد به مـدینه و دوری او بر داغ دل مادر می افزود. او خواب و خوراک نداشت و در بستر بیماری، روبه مرگ بود. ابوجهل و حرث که برای بازگرداندن عیاش در پی بهانه ای بودند، وقتی شدت بیماری

مادر را دیدنـد، به سوی مـدینه روانه شدند و به سـرعت خود را به مدینه رساندند. آنان پس از پرس وجو، برادر را یافتند و بی مقدمه، بیماری مادر را با او در میان گذاشـتند و گفتند اگر او به مکه باز نگردد، مادر از غصه دقّ می کند و می میرد. برادران از او خواسـتند که برای بازگشت سلامت مادر، مدتی هر چند اندک، به وطن باز گردد. سخنان آن دو بر عیاش اثر گذاشت و چون مـادرش را دوست می داشت، بـدون کم ترین مقاومتی پـذیرفت، ولی چون از کفر و بی دینی برادران باخبر بود، از آنان قول گرفت که او را در عمل به باورهایش آزاد بگذارنـد. آن دو نیز به ظاهر موافقت کردنـد و هر سه نفر به قصد مکه حرکت کردنـد. مـدینه را پشت سـر گذاشـتند و به مکان خلوتی رسـیدند. هیـچ کس در آن اطراف دیـده نمی شد. بنابراین، فرصت را غنیمت شـمردند و برای فرو نشانـدن کینه و حسـادت دیرینه شـان، او را محکم بـا طنـاب بسـتند و به او تازیـانه زدنـد تا این که خودشان خسـته شدنـد و او را با سـر و صورتی خون آلود زیر آفتاب رها کردند. هنگام رفتن، به او گفتند تنها در یک صورت به او کمک می کننـد و نجاتش می دهنـد و آن این که از آیین یکتاپرستی چشم بپوشد و آیین بت پرستی را چون گذشـته در پیش گیرد. عیاش نیز پـذیرفت و ازآیین اسـلام برائت جست. با این که او می توانست با به کارگیری اصل تقیّه و پنهان کاری، به ظـاهر به خواسـته هـای آنان تن دهـد، ولی در قلب هم چنان به پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وفادار بمانـد، ولی او چنین نکرد و به طـور کلی، از آیین اسـلام دست برداشت. در این جـا آیه ۱۰ سوره عنکبوت نـازل شـد و چنین افرادی را که در زیر شکنجه، دینشان را رها می کنند، نکوهش کرد:

از میان مردم، کسانی هسـتند که می گوینـد: به خـدا ایمان آورده ایم و چون در [راه] خدا آزار کشـند، آزمایش مردم را مانند عـذاب خدا قرار می دهند و اگر از جانب پروردگارت یاری رسد، حتما خواهند گفت: ما با شـما بودیم، آیا خدا به آن چه در دل های جهانیان است، داناتر نیست؟«۱»

پس از این ماجرای غم انگیز، عیاش به همراه دو برادر خود راه مکه را درپیش گرفت. با وجود جـدایی از اسـلام و هم اندیشـه شدن با عقاید ابوجهل و حرث، هم چنان

آتش کینه و نفرت از آن دو در دلش شعله ور بود و خشونت های آنان را از یاد نمی برد. عیاش باخود عهد بسته و قسم یاد کرده بود که در اولین فرصت، از آن دو انتقام بگیرد و در خارج از حرم، آنان را به قتل برساند، ولی سخنی نمی گفت. هنگامی که مادرش را دید، او را در آغوش گرفت. مادر از دیدن او خوشحال شد و از روی گردانی فرزندش از اسلام، شادمان بود، ولی عیاش روی خوش نشان نداد. ساعتی بعد، آن جا را ترک گفت و به سوی خانه خود رهسپار شد. وقتی از فشار اطرافیان کاسته شد و او احساس آرامش کرد، به فکر فرو رفت و به خود آمد. عشق به پیامبر لحظه ای او را آرام نمی گذاشت. دوست داشت همان لحظه پروازکنان در مدینه فرود آید و بار دیگر رخسار نورانی پیامبر را از نزدیک ببیند. بسیار پشیمان بود. می خواست که فریاد توبه برآورد، ولی می ترسید. چند روزی گذشت. دیگر کسی مراقب او نبود، تا این که غروب یک روز که سیاهی شب رفته رفته همه جا را فرا می گرفت، عیاش در حالی که بقچه ای زیر بغل داشت، پنهانی از شهر مکه بیرون آمد و از مسیری ناشناخته، به سوی مدینه حرکت کرد. چند روز بعد مسلمانان مدینه، او را در جمع خود دیدند و از او به گرمی استقبال کردند. حالا دیگر ایمانش محکم شده بود و همه جا در رکاب پیامبر حضور داشت. مدت ها گذشت و عیاش با زندگی جدید، گذشته ها را از یاد برد و ابوجهل و حرث را نیز فراموش کرد و دیگر به انتقام نمی اندیشید. در این میان، برادرش حرث نیز در اثرآموزش های رهایی بخش اسلام، مسلمان شد و برای بیعت با پیامبر به مدینه هجرت کرد. روزی به طور اتفاقی، عیاش، برادرش، حرث را دید. حرث جلو رفت تا حال او را جویا شود و خواست عیاش را در آغوش بگیرد، ولی عیاش که از مسلمان شدن حرث بی خبر بود، شکنجه های برادر را به یاد آورد و آتش انتقام در دلش شعله ور شد. بی آن که سخنی بگوید و روی خوشی از خود نشان دهد، برای وفای به سوگندش، شمشیر از غلاف بیرون کشید و سینه برادر را درید و او را درجا کشت. لحظه ای بعد، مسلمانان در اطرافش گرد آمدند و به سرزنش او پرداختند و عیاش را از مسلمان شدن برادر باخبر ساختند.

عیاش با شنیدن این خبر، تاب نیاورد و بی حال شد و بر زمین افتاد. هنگامی که به هوش آمد، اشک ریزان نزد پیامبراکرم صلی الله علیه و آله رفت و جریان را گفت. این بود که آیه۹۲ سوره نساء نازل شد:(۱)

و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را جز به اشتباه، بکشد و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت، باید مؤمنی را آزاد و به خانواده او خون بها پرداخت کند، مگر این که آنان گذشت کنند و اگر [مقتول] از گروهی است که دشمنان شمایند و [خودِ] وی مؤمن است، [قاتل] باید بنده مؤمنی را آزاد کند [و پرداخت خون بها لازم نیست.] و اگر [مقتول] از گروهی است که میان شما و میان آنان پیمانی است، باید به خانواده وی خون بها بپردازد و بنده مؤمنی را آزاد کند و هر کس [بنده] نیافت، باید دو ماه پیاپی، به عنوان توبه از خدا، روزه بدارد و خدا همواره دانای سنجیده کار است.»

۱- تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۶۰.

آغاز التقاط

آغاز التقاط

شأن نزول آیه ۵۱ سوره عنکبوت

با فرا رسیدن ظهر، فریاد اللّه اکبر از مسجد طنین انداز شد. مسلمانان خود را به مسجد رساندند تا پشت سر پیامبر، نماز را به جماعت به جای آورند. نماز آن روز با شکوه تر از همیشه برگزار شد. آن روز عمر بن خطاب در مسجد دیده نمی شد. همه می دانستند او همیشه در صف اول نماز می ایستد. از این رو، غیبت او نشان می داد که اتفاق مهمی برای وی روی داده است. همه از هم می پرسیدند و از حال او جویا می شدند، ولی هیچ کس از او خبر نداشت. ناگهان وی از راه رسید و وارد صحن مسجد شد. نگاه ها به او دوخته شد. همه منتظر بودند همگان را از اتفاق مهمی که برایش رخ داده است، باخبر سازد. او از دور پیامبر را دید و بی آن که سخنی بگوید، شتاب زده، از میان جمعیت خود را به نزدیک پیامبر رساند. همه دانستند عمر باید خبر جدیدی آورده باشد. عده ای به هراس افتادند و گمان کردند که جنگی در پیش است که عمر این گونه رفتار می کند. گروهی نیز آنان را دلداری می دادند و به آرامش و انتظار فرا می خواندند. پس از چند لحظه، عمر در حالی که نفسش به شماره افتاده بود، به پیامبر سلام کرد و پیامبر نیز سلام او را پاسخ گفت. عمر با عجله نوشته ای را که در پارچه ای پیچیده شده بود، از زیر بغل در آورد، آن را باز کرد و خطاب به پیامبر گفت: این نوشته را که می بینید، از شخصی یهودی دریافت کرده ام. با خواندن آن به مطلب های خوب و آموزنده آن پی بردم. مطلب هایی که تاکنون نشنیده و در جایی ندیده بودم. ای رسول خدا! اگر اجازه دهی، این مطلب های شنیدنی را که متن تورات است، برای جمع بخوانم. پیامبر فرمود:

اگر چنین است که می گویی و از آیه هایی است که بر حضرت موسی علیه السلام نازل شده، می توانی آن را بخوانی. عمر بدون توجه به متن تحریف شده تورات، خواندن نوشته را آغاز کرد. پس از خواندن هر جمله، رنگ چهره پیامبر دگرگون می شد، ولی به روی خود نمی آورد. عمر با این گمان که این مطلب ها، پیامبر را خوشحال می کند، بی آن که به چهره پیامبر بنگرد و در حالت های ایشان دقت کند، به خواندن ادامه می داد، ولی دیگر مسلمانان، به دگرگون شدن حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پی بردند، ولی به احترام سکوت پیامبر، سخنی نمی گفتند. تنها «عبداللّه بن ثابت»، خدمتگزار رسول خدا که نزدیک عمر ایستاده بود، تاب نیاورد و با اشاره ای، عمر را متوجه کرد و گفت: وای بر تو، بس کن. مگر ناراحتی پیامبر را نمی بینی؟ این چه سخنانی است که می خوانی؟ آن را رها کن. عمر نیز دست نگه داشت و سکوت اختیار کرد. در این جا آیه ۵۱ سوره عنکبوت نازل شد:

آیا برای ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می شود، بر تو فرو فرستادیم؟ در حقیقت، در این [کار] برای مردمی که ایمان دارند، رحمت و یاد آوری است. بگو: کافی است خدا میان من و شما شاهد باشد آن چه را که در آسمان ها و زمین است، می داند و آنان که به باطل گرویده و خدا را انکار کرده اند، همان زیان کارانند.»(۱)

۱- تفسیر کشف الاسرار، ج ۷، ص ۴۰۸.

هجرت؛ راه برون رفت از زشتی ها

هجرت؛ راه برون رفت از زشتی ها

شأن نزول آیه های ۵۶ و ۵۷ سوره عنکبوت

سرانجام پس از انتظاری طولانی، هجرتِ مسلمانان آغاز شد؛ هجرتی که پیامبر وعده داده بود و همه برای فرا رسیدن آن لحظه شماری می کردند. مسلمانان بی پناه و در فشار، بیش از همه خوشحال بودند و به هم تبریک می گفتند. پس از هجرت پیامبر، مسلمانان گروه گروه خود را به مدینه رساندند و به پیامبر پیوستند، ولی عده ای که اسیر قوم وقبیله، خانه و کاشانه شان بودند، نتوانستند از دل بستگی به زن و فرزند و دنیا چشم بپوشند. بنابراین، از تصمیم گیری باز ماندند. یکی از بهانه های آنان این بود که ما می ترسیم از دیار خود بیرون رویم و به سبب جنگ با دشمن و یا گرسنگی بمیریم. گذشته از این، مصیبت دوری از بستگان و شهر و دیار خود را چه کنیم؟ آنان از درک این موضوع غافل بودند که هر گاه ایمان که تمام هستی معنوی یک مسلمان است، در خطر حمله و نابودی قرار گیرد، برای گریز از این وضعیت و حفظ ایمان و دین داری، جز هجرت از سرزمین زشتی ها به دیاری امن، راه دیگری باقی نمی ماند.

در این جا آیه های ۵۶ و ۵۷ سوره عنکبوت نازل شد و به آنان دستور داد که از آن سرزمین هجرت کنند و به نگرانی فراهم شدن رزق و روزی که مانع هجرت می شود، توجه نکنند؛ چون جنبندگان از خوان نعمت الهی بهره می برند و نباید غم و اندوه به خود راه دهند. خداوند هم چنین توصیه می کند که از مرگ در غربت نهراسند. بدیهی

است مردن در دیار شرک دردناک تر است، ولی مرگ، پایان زندگی نیست، بلکه آغاز یک زندگی جدید خواهد بود:

ای بنـدگان من که ایمان آورده ایـد، زمین من وسـیع است. تنها مرا بپرستید (و تسـلیم در برابر فشارهای دشـمنان نشوید).» هر انسانی مرگ را می چشد، سپس به سوی ما باز می گردد.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۳۲۶.

روزی رسانی قطعی

روزی رسانی قطعی

شأن نزول آیه های ۶۰ تا ۶۲ سوره عنکبوت

«ابن عمیر»، از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در نخلستانی که از آن خود او بود، خرماها را جمع آوری می کرد. در همان حال از بالای درخت، پیامبر را دید که از کنار باغ می گذرد. خیلی دوست داشت آن حضرت به باغ او قدم نهد، از او پذیرایی کند و باغ او نیز پربرکت شود، ولی هیچ وقت این فرصت پیش نیامده بود. بنابراین، فرصت را مناسب دانست و برای دعوت کردن از رسول خدا، از درخت پایین آمد و به سرعت خود را به پیامبر رساند. به او نزدیک شد و سلام کرد. پیامبر نیز به او پاسخ گفت. رسول خدا به محض ورود، از خرماهایی که بر زمین ریخته شده بود بر می داشت و می خورد. ابن عمیر نیز ایستاده بود و به چهره پیامبر می نگریست و از ورود پیامبر به باغش احساس شادمانی می کرد. ناگهان پیامبر از ابن عمیر پرسید: چرا خرما نمی خوری؟ او که با دیدن رسول خدا، ذوق زده شده بود و خود را سیر می دید، گفت: ای رسول خدا! میل ندارم. پیامبر در همان حال که خرما می خورد فرمود: ولی چهار روز است که من غذایی نخورده ام. البته می توانستم اراده کنم و از خدا همه چیز را بخواهم و حتّی به سلطنت کسری و قیصر دست یابم، ولی اراده نکردم و نخواستم. حال عدّه ای از ترس رزق و روزی، برای یک سال آینده نیز کالای مورد نیازشان را انباشته می کنند. ای ابن عمیر! تو درباره آنان چگونه می اندیشی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بی آن که منتظر پاسخ ابن عمیر بماند فرمود: آنان ایمان ضعیفی دارند. سپس فرمود: ای پسر عمیر! من به گنج دنیا دل نبسته ام و از شهوت ها پیروی نمی کنم. این را بدان که حتی درهم و دیناری نیاندوخته ام و کالایی را

احتکار نکرده ام. ابن عمیر در حالی که محو جمال نورانی رسول خدا شده بود، تحت تأثیر گفته های صادقانه پیامبر قرار گرفت. او با این که تصمیم داشت به محض جداشدن از پیامبر و خارج شدن از باغ، مال خود را به مستمندان و نیازمندان انفاق و در این راه از پیامبر پیروی کند، ولی نگران روزی خود بود و به این سبب غمگین به نظر می رسید. او با خود می اندیشید اگر من چنین روشی را در پیش بگیرم، شاید زندگی بر من سخت بگذرد. آن دو هنوز از باغ بیرون نیامده بودند که آیه های زیر نازل شد و آن مرد را از نگرانی بیرون آورد:

و چه بسیار جاندارانی که نمی توانند متحمّل روزی خود شوند. خداست که آنان و شما را روزی می دهد و اوست شنوای دانا.«۶۰»و اگر از ایشان بپرسی، چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را [چنین] رام کرده است حتما خواهند گفت: اللّه . پس چگونه [از حق] بازگردانیده می شوند؟«۶۱» خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد، روزی را گشاده می گرداند و [یا] بر او تنگ می سازد؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست.«۶۲»(۱)

۱- شأن نزول آیات، ص ۴۳۴؛ نمونه بینات، ص ۶۱۸.

غیب گویی قرآن

غیب گویی قرآن

شأن نزول آیه های ۱ تا ۷ سوره روم

جنگی میان ایرانیان و رومیان در گرفت. پادشاه ایران، لشکری فراهم ساخت و «شهریران» را که در شجاعت زبان زد بود به فرماندهی آن برگزید. لشکر ایران به رومیان حمله کردند. پادشاه روم که کشورش یکی از دو ابرقدرت آن روزگار بود، به تکاپو افتاد و «یحنس» دلاور را به فرماندهی لشکری بزرگ برگزید و برای رویارویی با لشکریان ایران، لشکرش را به شام؛ یعنی جایی که ایرانیان تا آن جا پیشروی کرده بودند، فرستاد. ایرانیان شهرهایی را ویران و عده زیادی را زخمی، اسیر و نابود کرده بودند. این فرمانده با لشکریان خود در نزدیکی شام، در منطقه ای به نام «بصری»، با ایرانیان روبه رو شد. جنگی خونین درگرفت که ماه ها به طول انجامید و عده زیادی از دو طرف کشته شدند، ولی ایرانیان مقاومتِ بیش تری از خود نشان دادند، و رومیان، تاب نیاوردند و هنگامی که فرمانده آنان کشته شد، از ترس پا به فرار گذاشتند و عده زیادی نیز هنگام فرار، جان باختند. سرانجام ایرانیان به پیروزی رسیدند. خبر این پیروزی به همه جا رسید، ولی این خبر برای مسلمانان سخت غم انگیز بود؛ چون ایرانیان «مجوس» بودند و آتش می پرستیدند، ولی رومیان اهل کتاب و پیرو حضرت مسیح بودند. بنابراین، مشرکان مکه، پیروزی ایرانیان را به فال نیک گرفتند و آن را دلیل بر حقانیت خود دانستند و گفتند: ایرانیان مجوس و مشرکند (دوگانه پرست)، ولی رومیان، مسیحی و اهل کتاب هستند. همان گونه که ایرانیان بر رومیان غلبه کردند، ما نیز مسلمانان را شکست می دهیم و طومارشان را به زودی درهم خواهیم پیچید.

این نتیجه گیری ها در آن محیط خفقان زده، برای تبلیغ در میان مردم جاهل، بی تأثیر نبود. مشرکان هر زمان که یاران پیامبر را می دیدند آنان را سرزنش می کردند و می گفتند: شما اهل کتاب هستید و رومیان نیز این گونه اند. ما از امیّون هستیم و کتابی نداریم و فارس ها نیز که امّی بودند و کتابی نداشتند، پیروز شدند. همان گونه که ایرانیان بر روم پیروز شدند، ما هم با شما می ستیزیم و بر شما چیره خواهیم شد. آیه های زیر نازل شد و قاطعانه فرمود: گرچه ایرانیان در این نبرد پیروز شدند، ولی چیزی نمی گذرد که از رومیان شکست خواهند خورد و حتی حدود زمانی این پیش گویی را نیز بیان داشت و فرمود: این امر فقط در طول چند سال به وقوع می پیوندد. این پیش گویی قاطع قرآن، از یک سو نشانه اعجاز این کتاب آسمانی و نشانه علم بی پایان پروردگار به عالم غیب است و از سوی دیگر، نقطه مقابل دیدگاه مشرکان بود. بنابراین، مسلمانان را به گونه ای دل گرم ساخت که حتی می گویند در آن هنگام که هنوز حکم تحریم شرط بندی نیامده بود، بعضی از مسلمانان با مشرکان بر روی این مسئله شرط بندی مهمی کردند. پیش گویی قرآن در آیه های ۱ تا ۷ سوره روم، نشانه بر حق بودن اندیشه مسلمانان بود:

الف، لام، میم» رومیان شکست خوردند» در نزدیک ترین سرزمین و [لی] بعد از شکستشان، در ظرف چند سالی، به زودی پیروز خواهند گردید.»[فرجام] کار در گذشته و آینده از آنِ خداست، و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می گردند.»هر که را بخواهد یاری می کند و اوست شکست ناپذیر مهربان.» وعده خداست، خدا وعده اش را خلاف نمی کند، ولی بیش تر مردم نمی دانند.» از زندگی دنیا، ظاهری را می شناسند و حال آن که از آخرت غافلند.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۳۵۹؛ شأن نزول آیات، ص ۴۳۵؛ نمونه بینات، ص ۶۱۰.

ترویج فساد با موسیقی حرام

ترویج فساد با موسیقی حرام

شأن نزول آیه های ۶ و ۷ سوره لقمان

نضر بن حرث از جمله ثروتمندانی بود که پس از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موقعیت و منافع خویش را در خطر دید. او می دانست که نزد پیامبر جایگاهی ندارد. از این رو، همراه با دیگر مخالفان پیامبر، همه امکانات و سرمایه های خود را در مبارزه با ایشان به کار گرفت. او برای رسیدن به هدف های ناشایست خود با هزینه بسیار، عدّه ای را در گوشه و کنار شهر و در اطراف خانه کعبه می گماشت تا آنان با شایعه پراکنی و نسبت های دروغ، شخصیت پیامبر را تحقیر کنند. او باقدرتی که از راه انباشتن زر و سیم فراهم ساخته بود می کوشید اراده خود را بر دیگران تحمیل کند. وقتی می دید آوای دل نشین و موسیقی طراوت بخش قرآن، چنان اثرگذار است که مردم به سمت پیامبر روی آورده و به سخنان او گوش می دهند، برای بی اثر کردن آن و پراکندن مردم از گرد پیامبر، تصمیم گرفت به عملی خنثی کننده، با جاذبه بیش تر نیاز جوانان رابه گونه ای کاذب پاسخ دهد. او بر غریزه جنسی جوانان انگشت گذاشت و با خرید کنیزان آوازه خوان و زیبارو، آنان را ارزان و حتی رایگان در اختیار جوانان می گذاشت و آنان را به فساد می کشاند. او این روش پست را نسبت به جوانانی که هنوز به پیامبر ایمان نیاورده بودند، به کار می گرفت؛ چون او می دانست دیر یا زود گفتار دل نشین پیامبر بر آنان اثر می گذارد و به او می پیوندند. نضربن حرث با تشکیل محافل رقص و موسیقی، بازار خود را داغ می کرد و جوانان را به دام می انداخت. این مرد خبیث، تنها به جنبه های سرگرم کننده کار ناشایست خود قانع نمی شد، بلکه اعمال پوچ و بیهوده خود را برای مسخره کردن

آیه های الهی به کار می گرفت. به همین سبب آیه های ۶ و ۷ سوره لقمان نازل شد و با اشاره به این عمل گمراهان، عذابی دردناک را به آنان وعده داد:

بعضی از مردم، سخنان باطل و بیهوده خریداری می کنند تا مردم را از روی جهل و نادانی گمراه سازند و آیه های الهی را به مسخره می گیرند. برای آنان عذاب خوار کننده در راه است.«هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود، مستکبرانه روی برمی گردانند، گویی آن را نشنیده اند و گوش هایش سنگین است. او را به عذابی دردناک بشارت ده.»(۱)

پیامبر اسلام در حدیثی می فرماید:

آموزش دادن کنیزان خواننده (خوانندگان) و خرید و فروش آنان حرام و درآمدی نیز که از این راه به دست می آید، حرام است.(۲)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۲؛ نمونه بینات، ص ۶۱۳.
۲- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۳.

صفر در برابر بی نهایت

صفر در برابر بی نهایت

شأن نزول آیه ۲۷ سوره لقمان

یهودیان با روحیه برتری طلبانه و خودخواهانه ای که داشتند، حاضر نبودند تسلیم پیامبر شوند. آنان دانش پیامبر را اندک و برگرفته از تورات می دانستند و حتی به سخنان آن حضرت گوش نمی دادند. ازاین رو، آن را یک نقطه ضعف می پنداشتند و بر آن بودند تا با طرح پرسش هایی پیامبر را شکست دهند و برتری خود را ثابت کنند. پس نزد حضرت رفتند و درباره روح پرسیدند. در این حال آیه ۸۵ سوره اسراء نازل شد:

درباره روح از تو می پرسند. بگو روح از سنخ فرمان پروردگار من است.

آنان از این پاسخ غیر منتظره غافل گیر شدند، ولی کوتاه نیامدند و به پیامبر گفتند: چون تورات پر از مطالب حکمت آمیز است، ما را بس است. در این هنگام، ادامه آیه چنین نازل شد:

از علم به شما جز مقدار اندکی داده نشده است.

این آیه به گوش یهودیان رسید. دانشمندان یهود نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای محمّد! منظور تو از این آیه که به شما دانش اندکی داده، چیست؟ آیا ما هستیم یا امت خودت؟ پیامبر فرمود: منظور هر دو امت هستند. آنان دلگیر شدند و با عصبانیت گفتند: شامل حال ما نمی شود؛ زیرا تورات منبع کامل هر دانشی است. پیامبر فرمود: آن چه شما درباره توارت می گویید باز در برابر دانش خداوند بسیار اندک است. سپس آیه ۲۷ سوره لقمان نازل شد. در این آیه، دانش بی نهایت خداوند به روشنی، این گونه بیان می شود که اگر انبوه درختان روی زمین و جنگل هایی که بسیاری از کوه ها و دشت ها را

پوشانیده است، به قلم تبدیل شوند و هم چنین اگر همه اقیانوس های روی زمین که در حدود سه چهارم کره زمین را با ژرفای بسیار پوشانیده است، مرکب شوند، وضع شگفت انگیزی پدید خواهد آمد و علوم بسیاری را با آن ها می توان نوشت، به ویژه اگر هفت(۱) دریای دیگر به وسعت همه اقیانوس های روی زمین بر آن افزوده شود. روشن می شود که دامنه دانش خداوند تا چه حد گسترده است. با این حال، اگر همه این ها پایان گیرد، باز هم علوم خداوند ادامه دارد. با توجه به این بیان گویا و روشن، انسان یقین می کند که آموخته هایش در برابر دانش خدا، هم چون صفری در برابر بی نهایت است. تنها می تواند بگوید: دانش من به آن جا رسیده که به نادانی خود پی برده ام و این ها را همه می توان در آیه ۲۷ سوره لقمان دید:

و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد. بی شک خداست که شکست ناپذیر حکیم است.»(۲)

۱- عدد هفت در این جا به بسیاری دریاها اشاره می کند.

۲- شأن نزول آیات، ص ۴۳۹.

پرسش گری بی جا

پرسش گری بی جا

شأن نزول آیه ۳۴ سوره لقمان

«حارث بن عمرو»، از بادیه نشینان اطراف مدینه، برای رفتن به مدینه، محله اش را ترک کرد و پس از پیمودن مسافتی طولانی، در حالی که گرسنه بود، وارد مدینه شد. هر کس او را می دید به سبب وضع آشفته و موهای ژولیده از او فاصله می گرفت.

طایفه او به نام «بنی مازن» نیز وضعیت اقتصادی مناسبی نداشتند. آنان راهزنانی بدنام و پرآوازه بودند که به کاروان های تجارتی حمله می کردند و از راه دزدی و غارت، روزگار می گذراندند. اگر هم ناتوان می ماندند، برای گذران زندگی، ناچار اجیر شده و آلت دست قبیله های دیگر قرار می گرفتند و در کنار آنان می جنگیدند.

هنگام هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مدینه، عده ای از این قبیله به پیامبر ایمان آوردند، ولی عده ای هم چنان ذلّت اجیر شدن برای دیگران را ادامه دادند و کارهای گذشته را تکرار کردند. حارث بن عمرو نیز از این دست افراد بود که اینک به قصد استهزا و تحقیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شهر مدینه شد و پس از جست وجوی پیامبر، وی را در مسجد ملاقات کرد. به او نزدیک شد، وضع ژولیده و به هم ریخته آن مردِ بادیه نشین مانع از ملاقات او با پیامبر نشد. پیامبر او را به حضور پذیرفت و دانست که او با چه هدفی به ملاقات پیامبر خدا آمده است. آن مرد از زمان وقوع قیامت پرسید؛ پرسشی که دانش آن تنها نزد خداست. پیش از آن که پیامبر سخنی بگوید، او فوری پرسید: اگر به راستی پیامبر خدا هستی، بگو من در کجا و در کدام نقطه از کره زمین متولد شده ام و در کدام نقطه چشم فرو می بندم. در این هنگام آیه های زیر نازل شد و خبر داد که هیچ کس غیر از

خـدا، از لحظه وقوع قیـامت خبر نـدارد؛ نه تنهـا زمـان وقوع قیامت، بلکه مسایل دیگری را که جزئیات آن در اختیار خـداست، کسـی جز او نمی داند و دیگران را به آن راهی نیست. البته آگاهی بر پاره ای از این دانش ها به صورت کلی، در نسبت دادن همه آن دانش به ذات پـاک خداونـد اشـکالی به وجود نمی آورد. مثلاً بعضـی از اولیای الهی از زمان مرگ یا محل دفن خود خبر دارنـد، ولی این جنبه آموزشـی دارد و به انـدازه ای است که خـدا می خواهـد یا این که دانش پزشـکی قادر است پسـر یا دختر بودن جنین را در رحم تشخیص دهد، ولی از ویژگی های جنین به طور قطعی نمی تواند خبر دهد:

در حقیقت، خـداست که علم [به] قیـامت نزد اوست و باران را می فرسـتد و آن چه را در رحم هاست، می دانـد و کسـی نمی داند فردا چه به دست می آورد و کسـی نمی داند در کدامین سـرزمین جان می سپارد. در حقیقت، خداست [که]دانای آگاه است.»(۳۴)(۱)

۱- شأن نزول آیات، ص ۴۴۰.

نابرابری مؤمنان و فاسقان

نابرابری مؤمنان و فاسقان

شأن نزول آیه ۱۸ سوره سجده

«ولید بن ابی معیط»، برادر مادری «عثمان»، خلیفه سوم بود. او همان کسی است که پیامبر او را برای دریافت زکات به قبیله «بنی مصطلق» فرستاد. افراد قبیله به استقبال وی شتافتند، ولی ولید که فکر کرد آنان قصد جان وی را کرده اند، ترسید و از همان جا به مدینه بازگشت. او از بی دینی و جنگ طلبی بنی مصطلق خبر داد. مسلمانان نیز که خشمگین شده بودند، خود را برای جنگ با آن قبیله آماده کردند، ولی خداوند فرمود: چون فردی فاسق خبر آورد، درباره اش تحقیق کنید. از آن پس وی به فاسق مشهور شد. او به سبب کشته شدن پدرش در جنگ بدر به دست امام علی علیه السلام، پیوسته با آن حضرت دشمنی می ورزید. روزی حضرت را در مسجد دید و نزد او رفت و بی مقدمه سخن آغاز کرد و تا می توانست خود را ستود. او چنین می گفت: من از تو بلیغ تر، فصیح تر، شجاع تر، تنومندترم و شمشیر من تیزتر است. به دشمن پشت نمی کنم و تا آخرین لحظه می جنگم. ولید به خوبی امام علی علیه السلام را می شناخت و برتری او در شجاعت، فصاحت، بلاغت و دیگر ویژگی ها را پذیرفته بود. نه تنها او، بلکه همه شجاعت و پایمردی آن حضرت را باور داشتند و دلاوری های او را در رودر رو شدن با سران کفر در جنگ بدر و کشته شدن «عقبه ابن ابی معیط» پدر ولید را دیده بودند. همین موضوع، کینه و نفرت از بنی هاشم را در دل سیاه قبیله قریش شعله ور کرده و سبب شده بود که ولید این گونه در برابر امام قرار گیرد و خود را با آن حضرت مقایسه کند. امام نیازی نمی دید که در مقام دفاع برآید و پاسخ بگوید و ناتوانی ولید را برملا کند، ولی برای

درس گرفتن او و دیگران، قاطعانه خطاب به او فرمود: ساکت شو فاسق! این گونه نیست که تو می گویی. در این جا آیه ۱۸ سوره الم سجده نازل شد و به روشنی فرمود:

آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است؟

جمله بالا، استفهام انکاری است؛ یعنی این دو هرگز برابر نیستند.

خداوند در آیه های ۱۸ تا ۲۰ سوره سجده، چهره فاسقان و نیکوکاران را چنین توصیف می کند:

آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند. « از کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به [پاداشِ]آن چه انجام می دادند، در باغ هایی که در آن جایگزین می شوند، پذیرایی صورت می گیرد. « البته کسانی که نافرمانی کرده اند، جایگاهشان آتش است. هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند، به آن بازگردانیده می شوند و به آنان گفته می شود: عذابِ آن آتشی را که دروغش می پنداشتید، بچشید.«(۱)

۱- شأن نزول آیات، ص ۴۴۲؛ نمونه بینات، ص ۶۱۷؛ تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۵۱.

سازش؛ خطرناک ترین تهدید رهبران

سازش؛ خطرناک ترین تهدید رهبران

شأن نزول آیه های ۱ تا ۳ سوره احزاب

طرح سازش، خطرناک ترین پرتگاهی است که رهبران بزرگ را تهدید می کند و آنان را به انحراف می کشاند. پس از جنگ احد و پیروزی مشرکان، رهبران شرک برای چانه زنی و تحمیل شرایطشان، به رایزنی و اقدام های به ظاهر صلح جویانه رو آوردند. ابوسفیان و برخی از سران کفر امان گرفتند و برای گفت و گو با پیامبر به مدینه آمدند. آنان به همراه بعضی منافقان، هم چون «عبداللّه بن ابی»، برای پیشنهاد سازش، نزد رسول خدا آمدند. ابوسفیان گفت: من و تو از یک ایل و قبیله هستیم و نسبت خویشاوندی داریم. ما تفاهم و زندگی مسالمت آمیز را بر جنگ و خون ریزی ترجیح می دهیم و آمده ایم حرف تو را بشنویم و از تو پیروی کنیم. در عوض توهم کوتاه بیا و از بت های ما «لات»، «عزی» و «منات» دست بردار و از بدگویی آنان بپرهیز و شفاعت آنان را بپذیر. ما هم کعبه را برای زیارت مسلمانان آماده می کنیم. پیامبر، بارها به چنین پیشنهادهایی در مکه پاسخ منفی داده بود و حالاـ پس از تشکیل حکومت در مدینه، پذیرش آن بسیار حقارت آمیز بود. بنابراین، پیامبر ناراحت شد و مسلمانان به خشم آمدندو برای کشتن ابوسفیان و همراهانش آماده شدند، ولی پیامبر مانع آنان شد و فرمود: من به آنان امان داده ام. در این هنگام، آیه های زیر نازل شد و به پیامبر دستور داد که با ردّ سازش، به توطئه آنان پایان دهد. پیامبر نیز فرمان داد آنان را از شهر بیرون کنند:

ای پیامبر، تقوای الهی پیشه مکن و از کافران و منافقان اطاعت مکن. خداوند عالم و حکیم است.» و از آن چه ازسوی پروردگارت به تو وحی می شود، پیروی کن که خداوند به آن چه انجام می دهید، آگاه است. « و بر خدا توکل کن و همین بس که خدا نگهدار و مدافع انسان باشد.«»(۱)

۱- شأن نزول آیات، ص ۴۴۳.

شخصیت سازی دروغین

شخصیت سازی دروغین

شأن نزول آیه ۴ سوره احزاب

«جمیل بن معمّر» حافظه ای قوی داشت و بسیاری از علوم را می دانست. در تاریخ و علم انساب، سرآمد عصرِ خویش بود. شعر می گفت و بسیاری از اشعار عرب را نیز از برداشت. او می گفت که دو عقل دارد و با هر یک بهتر از دیگری می فهمد. مشرکان برای این که از بزرگی و جایگاه پیامبر بکاهند، با بزرگ نمایی آن مرد و مقام علمی وی خواستند او را رهبر خود معرفی کنند و به خود هویت بخشند. آنان برای روحیه بخشیدن به سپاه خود، با تبلیغات دروغین، او را به شرکت در اولین جنگ با مسلمانان (یعنی بدر) واداشتند. او دور از میدان نبرد در خیمه ای نشسته بود و در پناه محافظان، پایان جنگ را انتظار می کشید، ولی مسلمانان پیروز شدند. پس از شکست مشرکان، «جمیل» بامشاهده فراریان، پا به فرار گذاشت. او چنان مضطرب و بی دست و پا بود که لنگه ای از کفش خود را به دست گرفته، عقب تر از همه روبه فرار بود. ابوسفیان او را دید و پرسید: چرا فرار می کنی؟ او پاسخ گفت: مگر نمی بینی همه فرار می کنند. ابوسفیان خندید و گفت: می بینم تنها یک لنگه از کفشت را به دستانت گرفته ای؛ لنگه دیگر کجاست؟ آیا به وحشت افتاده ای؟ جمیل نگاهی به دست خود کرد و گفت: متوجه نبودم. گمان می کردم هر دو کفش در پایم است. آن روز همه متوجه شدند که او با آن همه ادعای نبوغ به اندازه عقل انسان عادی نیز درک نمی کند و نمی فهمد. در این جا آیه ۴ سوره احزاب نازل شد:

خداوند برای هیچ مردی در درونش، دو دل ننهاده است.(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۹۳.

حکم فرزند خواندگی

حکم فرزند خواندگی

شأن نزول آیه های ۴ و ۵ سوره احزاب

در بازار «عکاظ»، کالاهای گوناگونی خرید و فروش می شد. برده فروشی نیز رواج داشت و قیمت برده ها متفاوت بود، برده های باهوش و زیرک با قیمت بیش تری فروخته می شدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از ازدواج باخدیجه علیهاالسلام، روزی برای تجارت و خرید برده ای زیرک به سوی بازار عکاظ رهسپار شد. از میان همه برده ها، «زید بن حارثه» که برده ای زرنگ به نظر می آمد، توجه پیامبر را به خود جلب کرد. از این رو، او را برگزید و به بالاترین قیمت، خریداری کرد. این غلام، پس از بعثت رسول خدا مسلمان شد و در همه جا همراه پیامبر بود.

هنگامی که موضوع بردگی زید به گوش پدرش «حارثه بن شراحیل کلبی» رسید، وارد مکه شد تا پسرش را به شهر خود بازگرداند. بنابراین، نزد «ابوطالب» آمد و گفت: ای ابوطالب! پسرم به مکه آورده شده و شنیده ام که از غلامان برادرزاده ات محمّد شده است. پیشنهاد می کنم که محمّد او را به من بفروشد و یا او را آزاد کند و به من بازگرداند. ابوطالب موضوع را به پیامبر گفت. رسول خدا پیشنهاد دوم را پذیرفت و فرمود: زید را آزاد کردم. او هر کجا بخواهد می تواند برود. حارثه، پدر زید، بسیار خوشحال شد و از پیامبر تشکر کرد و با شتاب به سوی زید دوید تا او را با خود ببرد. زید، ناراحت شد و از رفتن خودداری کرد و از جایش تکان نخورد. حارثه باورش نمی شد که فرزندش زید، این گونه به پیامبر دل بسته است و حال و هوای مکه، او را پای بند خود کرده باشد. به

گونه ای که دوری از خـانه و کاشـانه و پـدر و مادر را برای او آسان کرده است. زیـد، وقتی با پافشاری پـدر روبه رو شـد، در میان حیرت و ناباوری حاضـران به پـدر رو کرد و گفت: با این که پیامبر مرا آزاد کرده و من می توانم همراه تو بیایم، ولی من تاب دوری پیامبر را نـدارم و نمی توانم از او جـدا شوم. پدر به او گفت: ما با آبرو زندگی می کنیم و نمی توانیم ننگ بردگی را تحمل کنیم. بنابراین، برای حفظ شـرافت و مراعات حسب و نسب خویشاوندی هم که شده، از ماندن در مکه چشم بپوشد و همراه پدر به دیار خود بازگردد. زید لحظه ای به چشـمان پدر نگاه کرد و گفت: حالا دیگر من برده نیسـتم. من آزاد هسـتم و می توانم خود تصمیم بگیرم. من تصمیم گرفته ام در مکه بمانم؛ چون از رسول خدا حتی برای لحظه ای نمی توانم دور بمانم. وقتی پـدر زیـد، این جمله را از زبان فرزنـدش شـنید، نومیـد شـد و تاب نیاورد. با خشم فریاد زد و گفت: ای اهل قریش شاهد باشـید، من از فرزندم، زید بیزاری جُسـتم. او دیگر فرزند من نیست. فریادِ حارثه همه را به سـکوت واداشته بود و زید با حیرت گاه به پـدرش می نگریست؛ گویی منتظر بود پیامبر سـخنی بگویـد و به وی دلگرمی دهـد و یا او را از دوگانگی نجات دهـد. پیامبر سکوت را شکست و در برابر تصمیم تند حارثه فرمود: ای اهل قریش! شما بدانید و همه شاهد باشید که از این پس، زید پسـر من است و من از او و او از من ارث می برد. با این جمله اشک شادی از دیدگان زید جاری شد و بی اختیار سر به سجده گذاشت و خدا را شکر کرد. از آن پس، زید پسر پیامبر خوانده شد و پیامبر زید را بسیار دوست می داشت و پس از هجرت به مـدینه، دختر عمه خود، «زینب» دختر «جحش» را به عقـد او درآورد، ولی مـدتی بعـد، این ازدواج به طلاق انجامیـد و زید در یکی از جنگ ها به شـهادت رسـید. در زمان جاهلیت، رسم چنین بود که همه حقوق یک پسر، درباره پسرخوانده نیز اجرا می شد؛ یعنی از پدر خوانده اش ارث می برد و پدر خوانده نیز وارث او می شد و زن پدر برای پسـر و همسـر پسـر برای پدر حرام می شد. پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله برای حذف این سـنت غلط، همسر پسر خوانده اش، «زیدبن حارثه» را پس از آن که از زید طلاق گرفت، به ازدواج خود درآورد تا نشان دهد که پسر خواندگی

نمی توانـد واقعیت هـا را دگرگون سـازد؛ چرا که رابطه پـدر و فرزنـدی، یـک رابطه طـبیعی است و بـا واژه هـا و قراردادهـا و شعارهـا، این رابطه هرگز حاصـل نمی شود. گرچه این ازدواج، جنجـال بزرگی در میان دشـمنان اسـلام برپا کرد و دسـتاویزی برای تبلیغات سوء آنان شد، ولی پیامبر برای کوبیدن این سـنت جاهلی، این جنجال ها را به تن خرید. در این جا بخشـی از آیه ۴ ونیز آیه ۵ سوره احزاب نازل شـد. این آیه به روشـنی بیان می کند که پسـرخوانده نمی تواند در حکم پسـر حقیقی و واقعی باشد:

خداوند، پسـرخواندگان را پسـران [واقعی] شما قرار نداده است این گفتار شما به زبان شماست [ولی]خدا حقیقت را می گوید و او[سـت کـه] بـه راه راسـت هـدایت می کنـد.» آنـان را به [نـام] پـدرانشان بخوانیـد که این نزد خـدا عادلانـه تر است و اگر پدرانشان را نمی شناسـید، پس برادران دینی و موالی شمایید و در آن چه به اشتباه مرتکب آن شده اید، بر شما گناهی نیست، ولی در آن چه دل هایتان عمد داشته است[، مسئولید]و خداست که همواره آمرزنده مهربان است.»(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۶۲۱ ؛ تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۹۶.

آزمایش در میدان نبرد

آزمایش در میدان نبرد

شأن نزول آیه های ۹ تا ۱۱ سوره احزاب

نخستین آغازگران جنگ احزاب، گروهی از یهودیان «بنی نضیر» بودند. آنان به مکه آمدند وطایفه قریش را به جنگ با پیامبر تشویق کردند و به آنان قول دادند که تا آخرین نفر در کنارشان می ایستند. سپس به سراغ قبیله «غطفان» رفتند و آنان را نیز آماده کارزار کردند. این قبایل چون همگی خطر را احساس کرده بودند، دست به دست هم داده و از هم پیمانان خود، مانند قبیله های «بنی اسد» و «بنی سلیم» نیز دعوت کردند. منافقان نیز در میان لشکر اسلام به تکاپو افتادند و برای ایجاد دودستگی در سپاه اسلام تلاش کردند. هدف آنان، قتل پیامبر و درهم کوبیدن مسلمانان بود. آنان می خواستند مدینه را غارت و چراغ اسلام را برای همیشه خاموش کنند. مسلمانان که این گروه بزرگ را در برابر خود دیدند، به فرمان پیامبر به مشورت نشستند و با پیشنهاد «سلمان فارسی»، در اطراف مدینه خندقی کندند. جمعیت انبوه دشمن و آمادگی آنان و اندک بودن لشکریان اسلام، آینده سخت و تاریکی را در برابر چشم مسلمانان مجسم می ساخت، ولی در این جا خدا می خواست آخرین ضربه بر پیکر کفر فرود آید وصف منافقان از صف های مسلمانان جدا شود، توطئه گران را رسوا کند و مسلمانان راستین را نیز در بوته آزمایش قرار دهد.

سرانجام این جنگ با پیروزی مسلمانان به پایان رسید. توفانی سخت به فرمان خدا وزیدن گرفت، خیمه و خرگاه و زندگی کافران را در هم ریخت، وحشت شدیدی در قلب آنان افکند و نیروهای غیبی فرشتگان رابه یاری مسلمانان فرستاد. عوامل دیگری هم چون قدرت نمایی امام علی علیه السلام در برابر «عمروبن عبدود» نیز بر آن افزده شد و

مشرکان با ناتوانی گریختند. آیه های ۹ تا ۱۱ سوره احزاب نازل شد و با تحلیل های کوبنده و افشاگرانه خود، به بهترین روش از این حادثه مهم برای بشارت دادن پیروزی نهایی اسلام و نابودی منافقان بهره گیری کرد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت خدا را بر خود به یاد آرید، آن گاه که لشکرهایی به سوی شما [در] آمدند، پس بر سرآنان تندبادی و لشکرهایی فرستادیم که آنان را نمی دیدید و خدا به آن چه می کنید، همواره بیناست.«هنگامی که ازبالای [سر] شما و از زیر [پای]شما آمدند و آن گاه که چشم ها خیره شد و جان ها به گلوگاه ها رسید و گمان هایی [نابه جا] به خدا می بردید.» آن جا [بود که] مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند.»(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۶۲۴ ؛ تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۱۶ ؛ شأن نزول آیات، ص ۴۴۵.

بازشناسی منافقان

بازشناسی منافقان

شأن نزول آیه های ۱۸ و ۱۹ سوره احزاب

در جنگ احزاب، گروهی از منافقان، از میدان جنگ کناره گرفتند. آنان یقین داشتند که مسلمانان با تعداد اندکشان، در برابر لشکر بسیار بزرگ کافران و یهودیان، تاب مقاومت ندارند و شکست می خورند. بنابراین، به بهانه های گوناگون از صحنه جنگ می گریختند و در مدینه برای شکست پیامبر لحظه شماری می کردند. افزون بر آن، برای گریختن سربازان اسلام نیز به تشویق آنان می پرداختند.

یکی از یاران پیامبر که برای انجام دادن کاری از میدان جنگ به شهر آمده بود، یکی از منافقان فراری را دید که نان و گوشت بریان و شراب، پیش روی خود نهاده و با عده ای مشغول خوش گذرانی بود. به او گفت: تو این جا چه می کنی؟ به خوش گذرانی مشغولی، در حالی که پیامبر خدا در میان شمشیرها و نیزه ها پیکار می کند. مرد منافق در جوابش گفت: ای نادان! تو نیز نزد ما بیا و با ما بنشین و خوش باش. قسم به خدایی که محمد می پرستد، او از این میدان هرگز سالم باز نمی گردد. این لشکر بزرگی که از همه جا گرد آمده اند، محمد و یارانش را زنده نخواهند گذاشت. بهتر است فرصت را غنیمت بشمری و به میدان جنگ بازنگردی. آیا دوست داری که فرزندانت یتیم بمانند؟ در این صورت چه کسی از آنان سرپرستی خواهد کرد؟!

آن مرد مسلمان با ناراحتی و عصبانیت گفت: ای مرد منافق، هرگز چنین مباد. ما پیروز می شویم و به مدینه باز خواهیم گشت. من اینک نزد رسول خدا می روم و او را از آن چه گفتی باخبر می سازم. او خود را به پیامبر رساند و جریان را گفت. در این هنگام

آیه های ۱۸ و ۱۹ سوره احزاب نازل شد. در این دو آیه خداوند مشرکان را معرفی می کند:

خداوند کارشکنان [و مانع شوندگان]شما و آن کسانی را که به برادرانشان می گفتند: نزد ما بیایید و جز اندکی روی به جنگ نمی آورند، [خوب]می شناسند.» بر شما بخیلانند و چون خطر فرا رسد آنان را می بینی که مانند کسی که مرگ او را فروگرفته، چشمانشان در حدقه می چرخد [و] به سوی تو می نگرند؛ چون ترس برطرف شود، شما را با زبان هایی تند نیش می زنند. بر مال حریصند. آنان ایمان نیاورده اند و خدا اعمالشان را تباه گردانیده و این [کار]همواره بر خدا آسان است.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۳۵.

منتظران شهادت

منتظران شهادت

شأن نزول آیه های ۲۳ و ۲۴ سوره احزاب

پیروزی غرورآفرین و خیره کننده مسلمانان در جنگ بدر، شادی و شعف وصف ناپذیری را برای اردوگاه سپاه اسلام به ارمغان آورد. همه از مسلمان بودنشان برخود می بالیدند و از این که افتخار حضور در نخستین نبرد علیه کفر را داشته اند، سر از پا نمی شناختند. این خبر در سراسر شبه جزیره عرب پیچید و سبب نگرانیِ کافران، مشرکان و منافقان شد، ولی از سوی دیگر بشارت بزرگی برای مسلمانان مدینه بود؛ زنان، پیرمردان، کودکان، و آنانی که به دلیلی از شرکت در جنگ بدر معاف بودند، از شنیدن این خبر شاد شدند، ولی غم و اندوه، عده ای را ناآرام کرده بود. آنان از این که هنگام حرکت سپاه اسلام در مدینه حضور نداشتند و نتوانستند مجاهدان را همراهی کنند و در رکاب پیامبر بجنگند، خود را سرزنش می کردند. در این میان، «انس بن نضر» بیش از همه افسرده و غمگین به نظر می آمد؛ چون پس از پایان جنگ از مسافرت تجارتی به مدینه بازگشته بود. او جنگجویی دلاور و شناخته شده بود و اشتیاق بسیاری برای نبرد با کافران از خود نشان می داد. او آرزو می کرد روزی بتواند یاور خوبی برای رسول خدا باشد و می خواست این علاقه قلبی اش را در صحنه پیکار ثابت کند. حال که با این محرومیت روبه رو شده بود، با خدای خود عهد بست و سوگند یاد کرد در نخستین نبرد بعدی، علیه کافران حاضر شود، بجنگد و تا آخرین نفس و آخرین قطره خون از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دفاع کند. زمان زیادی نگذشت که جنگ احد پیش آمد و کافران قریش با سپاهی بزرگ و ابزار جنگی سنگینی، برای انتقام از مسلمانان و جبران شکست

بـدر، به مسـلمانان اعلام جنـگ کردنـد. او اولین کسـی بود که آماده و روانه جنگ شـد. وی در انـدیشه شـهادت بود وجز به پیروزی نمی اندیشـید. بر اثر رشـادت ها و جان فشانی های مسـلمانانی چون «انس بن نضـر»، ابتـدا مسـلمانان به پیروزی دسـت یافتند و دشـمن را شکست دادند، ولی طمع ورزی و غفلت عده ای از مسلمانان، آنان را از پیروزی نهایی بازداشت و سبب شد تا سـرنوشت جنگ به سود کافران دگرگون شود. آرایش نظامی به هم خورد و مسـلمانان از میدان گریختند و به جنگ پشـت کردند و در آن لحظه های حساس، رسول خدا را در میان دشـمن تنها گذاشـتند. تنها عده ای که باخدا پیمان خون و شـهادت بسته بودنـد و مرگ در راه خـدا را آرزو می کردنـد، با حضور در صـحنه کار زار به عهد خود با رسول خدا وفادار ماندند. او یکی از کسانی بود که با دل و جان شمشـیر می زد. او می گفت: بار خدایا من از مشرکان بیزارم و از فرار مسلمانان، شرمگین. خدایا! در این لحظاتِ تنهایی یاریگرمان باش و پیروزمان گردان.

ناگهان توان بیش تری برای جنگ در خود احساس کرد. دلیرانه به قلب دشـمن شتافت و در میان انبوهی از گرد و غبار، تکبیر گویان، بر مشـرکان می تاخت و آنان را سـرنگون می کرد. بـدنش آماج تیرها و شمشـیرها قرار گرفته و به شـدت زخمی شده بود و از سـر و صورتش خون می بارید. حالا دیگر کسـی او را نمی شـناخت. تنها «سـعد بن معاذ» صدایش را شـناخت که می گفت: ای سـعد! بـوی بهشت، هر لحظه به مشـامم می رسـد. گـویی آن را می بینم و تردیـدی نـدارم. تو شاهـد بـاش که من تا آخرین نفس جنگیـدم و در دفاع از پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله، به عهد و قسم خود وفا کردم. او این سـخن را گفت و با بدن مجروح، خسته و نیمه جان، باردیگر شمشیر برکشید و جانانه جنگید. اندکی پس از آن به مُراد خود رسید و شربت وصال نوشـید. او انتظـار دیرینه اش را با مُهر شـهادت به پایان رسانیـد و به جاودانگی پیوست. او چنان مُثله و قطعه قطعه شـده بود که کسـی او را نمی شـناخت حتی برادرزاده اش، او را که در میان کشـته شـدگان افتاده بود، نشـناخت. دخترش نیز پـدر را تنها با دیدن علامتی که بر روی انگشـتان او بود، شناخت. پس از آن مشخص شد که هشتاد زخم بر او وارد شده که در میان شهیدان احد بی سابقه بود.

آیه های ۲۳ و ۲۴ سوره احزاب نازل شد و استواری مؤمنان را ستود و از انتظار دیگران برای شهادت خبر داد:

از میان مؤمنان مردانی هستند که به آن چه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی در [همین]انتظارند و [هرگز عقیده خود را] تبدیل نکردند « تا خدا راست گویان را به [پاداش]راستی شان پاداش دهد و منافقان را اگر بخواهد عذاب کند یا برایشان ببخشاید که خدا همواره آمرزنده مهربان است.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۴۶؛ نمونه بینات، ص ۶۲۸.

فرصت گیری ازدشمن

فرصت گیری ازدشمن

شأن نزول آیه های ۲۶ و ۲۷ سوره احزاب

جنگ احزاب به مدد الهی و پایمردیِ دلاورمردان سپاه اسلام، با پیروزی مسلمانان پایان یافت. جنگ جویان عرب که با سپاهی بزرگ و به کارگیری همه امکانات خود، در این جنگ نقش اصلی را داشتند، از اطراف مدینه عقب نشینی کردند و با پذیرش شکستی سنگین و شرم آور به مکه بازگشتند. منافقان نیزناکام ماندند و یهودیان بنی قریظه، آخرین طایفه باقی مانده یهود در مدینه که با پیمان شکنی، به مشرکان پیوسته بودند، پس از جنگ احزاب، با ناکامی بسیار به قبیله شان بازگشتند. این قبیله مانند دو قبیله دیگر یهود، با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیمان بسته بودند که دشمنان او را یاری نکنند و هم زیستی مسالمت آمیزی بامسلمانان داشته باشند، ولی طایفه «بنی قینقاع» در سال دوم هجرت و طایفه بنی نضیر در سال چهارم هجرت، عهد و پیمان خود را شکستند و پس از شکست در برابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، از مدینه بیرون رانده شدند. اینک طایفه بنی قریظه عهدشکنی کرده و در جنگ احزاب، در کنار مشرکان، علیه اسلام وارد کارزار شده بودند. آنان در پایان جنگ، لباس از تن درآورند و با خیال آسوده به کارهای روزانه پرداختند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول نظافت و شست وشوی خویش بود که جبرئیل بر او نازل شد و فرمود: هان ای پیامبر، سلاح بر زمین گذارده ای، در حالی که فرشتگان، آماده پیکار و مددرسانی به تو هستند. هم اکنون به سوی قبیله بنی قریظه برو و کارشان رایک سره کن و تأکید کرد که پیش از نماز عصر، این مهمّ را اجرا کند. نزدیک غروب آفتاب بود که مسلمانان، دژهای مستحکم و تسخیرناپذیر بنی قریظه را محاصره کردند

و پس از بیست و پنج روز آن را به تصرف درآوردند. گروهی تسلیم شدند و گروهی نیز به قتل رسیدند. با این پیروزی بزرگ، سرزمین مدینه برای همیشه از وجود یهودیان پاک گردید. پس از دست یابی به این پیروزی تاریخی، آیه های ۲۶ و ۲۷ سوره احزاب نازل شد و این ماجرای فراموش نشدنی را نعمت و موهبتی بزرگ برشمرد:

و کسانی از اهل کتاب را که با مشرکان هم پشتی کرده بودند، از دژهایشان به زیر آورد و در دل هایشان هراس افکند. گروهی را می کشتید و گروهی را اسیر می کردید. « زمینه ها و خانه ها و اموالشان و سرزمینی را که در آن پا ننهاده بودید، به شما میراث داد و خدا بر هر چیزی تواناست. »(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۶۲۹ ؛ تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۶۸.

نکوهش زنان زیاده خواه

نکوهش زنان زیاده خواه

شأن نزول آیه های ۲۸ تا ۳۱ سوره احزاب

پیروزی های رزمندگان، غنیمت های سرشاری را نصیب مسلمانان کرد و به زندگی فقیرانه آنان سامان داد. زنان مدینه ازاین غنیمت ها، در تأمین لوازم مورد نیاز زندگی و آذین بندی منازل و از طلا و جواهراتی که سهم شوهرانشان می شد، برای زینت خود استفاده می کردند. کم کم چشم و هم چشمی در میان زنان مدینه رواج یافت و به زنان پیامبر نیز سرایت کرد. آنان خواسته های خود را با پیامبر در میان گذاشتند و بر آن ها پافشاری کردند. هر کس تقاضایی کرد. ام سلمه که خود را از کار افتاده می دید، تقاضای کنیزی کرد که مددکار او باشد. «میمونه»، همسر دیگر پیامبر از پارچه زیبایی سخن می گفت که بر اندام یکی از زنان دیده و به آن دل بسته بود. «زینب»، همسر جوان پیامبر می خواست که پارچه ای از یمن سفارش دهد. «حفصه» پیراهنی بسیار گران قیمت از مصر را خواستار شد. «جویریه» نیز لباس گران قیمت قبیله خودش را می خواست و «سوده» هم از فرش گران بهایی که بافته یهودیان خیبر بود، سخن می گفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همه خواسته های زنان خود گوش فرا داد، ولی سکوت اختیار کرد و هیچ نگفت. آنان بدون در نظر گرفتن مقام نبوت، هم چنان بر خواسته هاشان پافشاری کردند. پیامبر می دانست پذیرش این خواسته ها چه پی آمدهایی دارد و این خواسته های زنانه، معمولاً پایانی ندارد و از سوی دیگر، شایسته خانه پیامبر نیز نبود. بنابراین، حضرت از برآوردن این خواسته ها، سرباز زد و برای این که آنان به اشتباه خود پی ببرند و خواسته هایشان را کاهش دهند، یک ماه تمام از آنان دور شد. تا این که آیه های زیر نازل

شـد و بـا بیانی محکم، همراه با مهربانی و رحمت به آنان هشـدار داد که اگر ماننـد زنان دیگر خواهان زنـدگی پر زرق و برق دنیا هسـتند، می تواننـد جداشونـد و هر کجا که بخواهنـد بروند، ولی اگر به خدا و زندگی با رسول خدا دل بسته اند، باید با دیدگاه دیگری به زندگی بنگرند و از خواسته های خود بکاهند و به زندگی ساده و افتخارآمیز در خانه پیامبر قانع باشند تا از پـاداش های بزرگ پروردگار بهره منـد شونـد. آنان نمی تواننـد از یک سو ام المؤمنین، ولی از سوی دیگر در انـدیشه زرق و برق دنیا باشند و سهمی از غنیمت های جنگی بخواهند، در حالی که عده ای در نهایت فقر و بیچارگی روزگار می گذرانند و بی شک زنان پیامبر باید سرمشق دیگر زنان باشند آیه های زیر در پاسخ به همسران زیاده خواه پیامبر نازل شده است:

ای پیامبر، به همسـرانت بگو: اگر خواهان زنـدگی دنیا و زینتنـد، بیایید تا مَهْرتان رابدهم و [خوش و] خرم شـما را رها کنم«» و اگر خواسـتار خـدا و فرسـتاده وی و سـرای آخرتیـد، پس به راستی، خـدا برای نیکوکاران شـما پاداش بزرگی آماده گردانیده است.«» ای همسـران پیامبر! هر کس از شـما به کار زشتِ آشـکاری دست زنـد، به عذابش دو چندان خواهد بود و این بر خدا همواره آسان است.«» و هر کس از شـما خدا و فرسـتاده اش را فرمان بَرَد و کار شایسته کند، پاداشش را دو چندان می دهیم و برایش روزیِ نیکو فراهم خواهیم ساخت.«»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۷۸.

خاندان پاک

خاندان پاک

شأن نزول آیه ۳۳ سوره احزاب

مدتی بود که «ام سلمه»، همسر پیامبر، رفتار همسرش را زیر نظر داشت. او می دید که رفت و آمد پیامبر به خانه دخترش فاطمه بیش تر شده و با زیرکی و دقت شاهد بود که او به فاطمه و شوهرش و فرزندانشان، توجه ویژه ای دارد. ام سلمه، علت این علاقه را می دانست و بوی بهشت را از آن جمع حس می کرد و بارها بهشتی بودن این گروه را از پیامبر شنیده بود. پیامبر بارها فاطمه را پاره تن خود، حسن و حسین را دو سید جوانان بهشت و علی علیه السلام را نیز جانشین خود و او را حجت خویش معرفی کرده و گفته بود هر کس آنان را دوست بدارد، پیامبر را دوست داشته است. ام سلمه این همه صفا و صمیمیت را هرگز در خانه ای ندیده بود. او در جاهلیت، رفتار پدران با فرزندان، به ویژه دختران را از نزدیک دیده و از خشونت و بدرفتاری پدران به خوبی آگاه بود، ولی این همه محبت را جایی سراغ نداشت. گرچه در پایگاه نبوت این رفتار شگفت انگیز نبود، با این حال برای امّ سلمه تازگی داشت. او مشتاق بود برای کسب افتخارها و فضیلت های بیش تر به آن جمع کوچک و نورانی بپیوندد، ولی حسرت بر دلش ماند و قصدش عملی نشد. آخرین بار که پیامبر به خانه فاطمه رفت، زودتر از فاطمه سلام کرد. از آن سلام، بوی بهشت به مشام می رسید. فاطمه جلو آمد و به پدرش خوش آمد گفت. سپس سفره گسترد و پیامبر را فراخواند. پیامبر از نبود حسن و حسین بی تاب شد. آن دو حاضر شدند و درهمان لحظه، امام علی علیه السلام نیز به خانه رسید. پیامبر، پس از خوردن غذا جامه خواب بر تن کرد، به گوشه ای رفت، عبایی برداشت و آنان را به زیر آن فراخواند.

ام سلمه که از حجره خویش این صحنه را می دید، پیش آمد و باقی مانده عبا را بر روی دوش پیامبر انداخت. آن گاه حضرت دست ها را به سوی آسمان بالا برد و فرمود: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند. پلیدی را از آنان دور کن و پاکیزه شان ساز. ام سلمه با حسرتی دوباره گفت: ای رسول خدا، آیا من هم با شمایم؟ حضرت فرمود: تو خوب هستی، ولی از این جمع نیستی. در این هنگام آیه زیر نازل شد:

خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک گرداند.(۱)

۱- شأن نزول آیات، ص ۴۴۸.

پاداش یکسانِ زن و مرد

پاداش یکسانِ زن و مرد

شأن نزول آیه ۳۵ سوره احزاب

«اسماء بنت عمیس» پس از سال ها دوری از وطن و تحمّل رنج غربت، سرانجام به همراه همسرش، «جعفر بن ابی طالب» و دیگر مهاجران از حبشه راهی مدینه شد. در طول این سالیان، او نمونه کامل زنی مسلمان و همسری وفادار بود. مشرکان از نخستین روزهای ازدواج آنان، به آزارشان می پرداختند، تا این که به همراه دیگر مسلمانان به حبشه هجرت کردند. اسماء در مسیر راه و اقامت در حبشه، الگوی صبر و استقامت بود و حتی به کسانی که ناامید می شدند، روحیه می داد و به آینده امیدوارشان می کرد. او ثابت کرد که زن می تواند مسئولیت های سنگینی بر دوش بگیرد. اینک که به مدینه بازگشته بود، دوست داشت مسئولیت پذیری خود را نشان دهد، ولی دوران جاهلیت را به خاطر می آورد که چگونه به شخصیت زن بی اعتنایی می شد و او را به دیده حقارت می نگریستند. نادانی همه جا را فرا گرفته بود، تا جایی که مردان از دختردار شدن خشمگین می شدند و آنان را بی رحمانه، زنده به گور می کردند. ازاین رو، برای اسماء جالب بود بداند دیدگاه اسلام دراین باره چیست؟ آیا زن به جایگاه تازه ای دست یافته است و تفاوت این جایگاه با دوران جاهلیت چیست؟ با این که در این باره خوش بین بود، ولی می خواست همه چیز را از نزدیک ببیند. بنابراین، نزد زنان پیامبر رفت و پرسش هایی را که از پیش آماده کرده بود، مطرح کرد. مثلاً- پرسید: قرآن چه امتیازی برای زنان درنظر گرفته است؟ زنان پیامبر چون از آیه های نازل شده باخبر بودند، گفتند آیه ای در این باره نازل نشده است. اسماء سخنی نگفت. از جا برخاست. بر آن بود تا هر

چه زودتر، جایگاه زنان در اسلام را از زبان پیامبر بشنود. بنابراین، نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رفت و گفت: ای رسول خدا، زن همواره ستمدیده بوده و حق و حقوق او در جامعه ادا نشده است و در قرآن نیز زنان، جایگاه مردان را ندارند. پیامبر از او توضیح خواست. اسماء آیه هایی را که درباره مردان و حضور آنان در میدان های نبرد نازل شده بود، یادآور شد. آن گاه گفت: زنان، جایگاه مردان را ندارند و در فضیلت زنان، آیه ای نازل نشده است. این جا بود که آیه ۳۵ سوره احزاب نازل شد و اطمینان داد که زن و مرد در پیشگاه خدا دارای قرب و منزلت یکسانند و مهم، اعتقاد و عمل به دستورهای اسلامی است.

بعضی چنین می پندارند که اسلام کفه سنگین شخصیت را برای مردان قرار داده است و زنان در برنامه اسلام، جایگاه مناسبی ندارند. شاید سرچشمه اشتباه آنان را باید در پاره ای از تفاوت های حقوقی دید که هر کدام دلیل و فلسفه ویژه ای دارد، ولی بی شک، بدون در نظر گرفتن این گونه تفاوت ها که با موقعیت اجتماعی و شرایط طبیعی آنان ارتباط دارد، از نظر جنبه های انسانی و مقام های معنوی هیچ گونه فرقی میان زن و مرد، در برنامه های اسلام وجود ندارد.

آیه زیر دلیل روشنی بر این واقعیت است؛ زیرا به هنگام بیان ویژگی های مؤمنان و اساسی ترین مسایل اجتماعی و اخلاقی و عملی، زن ومرد را در کنار یکدیگر، هم چون دو کفه یک ترازو قرار می دهد و به هر دو پاداشی یکسان، بدون کم ترین تفاوت، می بخشد. به بیان دیگر، تفاوت جسمی مرد و زن را هم چون تفاوت روحی آنان نمی توان نادیده گرفت و بدیهی است که این تفاوت برای ادامه نظام جامعه انسانی ضروری است و آثار و پی آمدهایی در بعضی از قوانین حقوقی زن و مرد ایجاد می کند، ولی اسلام برخلاف کلیسا، هرگز در شخصیت انسانی زن شک نمی کند. در مسیحیت با این پرسش روبه رو می شویم که: آیا زن واقعا انسان است و آیا روح انسانی دارد یا خیر؟

اسلام برای زن و مرد استقلال اقتصادی یکسانی در نظر گرفته است. اگر به وضع زن در دنیای امروز بنگریم، می بینیم که به عروسکِ بدون اراده ای در دست گروهی از

انسان نماهای مـدعی تمـدن تبدیل شده است. آن گاه تصدیق خواهیم کرد که اسـلام چه خدمت بزرگی به زنان کرده است و چه حق بزرگی بر گردن آنان دارد. خداونـد در آیه ۳۵ سوره احزاب با برشـمردن صفات مردان و زنان درستکار، پاداش نیکو به آنان بشارت داده است:

مردان و زنان مسـلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان راست گو و مردان و زنان شـکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان پاک دامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، خدا برای [همه] آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۰۸.

سنت شکنی در ازدواج

سنت شکنی در ازدواج

شأن نزول آیه های ۳۶ تا ۴۰ سوره احزاب

قبل از اسلام، زید برده ای بیش نبود. پیامبر اسلام قبل از بعثت او را خریداری نمود. پس از بعثت پیامبر، مسلمان شد و در همه جا همراه پیامبر بود و موقعیت ممتازی به دست آورد. سرانجام در جنگ موته یکی از فرماندهان لشکر اسلام شد که در همان جنگ، شربت شهادت را نوشید. هنگامی که پیامبر تصمیم گرفت برای زید همسری برگزیند، از دختر عمه اش، زینب بنت حجش که بسیار زیبا بود، برای او خواستگاری کرد. زینب نخست تصور می کرد که پیامبر او را برای خود می خواهد، به همین خاطر خوشحال شد و رضایت داد، ولی هنگامی که فهمید خواستگاری برای زید است، با توجه به موقعیتش، سخت ناراحت شد و سر باز زد. او راضی نشد با برده ای آزاد شده ازدواج کند. برادر زینب، «عبداللّه » نیز با این ازدواج به سختی مخالفت کرد، ولی این ازدواج، مقدمه ای برای شکستن یک سنت نادرست جاهلی بود؛ زیرا در عصر جاهلیت هیچ زن باشخصیت و سرشناسی، حاضر نبود با برده ای ازدواج کند، هر چند آن برده، ارزش های والای انسانی داشته باشد. در این جا آیه ۳۶ سوره احزاب خطاب به افرادی چون زینب و عبداللّه نازل شد. قرآن می گوید: هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را لازم می دانند، آنان نمی توانند مخالفت کنند. خواهر و برادر، با شنیدن این آیه در برابر فرمان خداوند تسلیم شدند، ولی این ازدواج دیری نپایید و بر اثر ناسازگاری های اخلاقی میان دو طرف، به جدایی انجامید. پیامبر در نظر داشت که اگر آن دو آشتی نکنند و از هم جدا شوند، برای جبران این شکست که دامن گیر دختر عمه اش زینب شده، وی رابه همسری

خود برگزینند، ولی بیم داشت که مردم از دو سو به او خرده گیرند و عده ای نیز جنجال به پا کنند. نخست این که زید، پسرخوانده پیامبر بود و مطابق سنت جاهلی، پسرخوانده، همان احکام پسر را داشت. از جمله این که ازدواج با همسر مطلقه پسرخوانده را حرام می دانستند. دیگر این که پیامبر حاضر می شود با همسر مطلقه برده آزاده شده ای ازدواج کند و این سزاوار و شایسته او نیست. مسلّم است که پیامبر نباید از مردم بترسد، به ویژه که این جنجال ممکن بود بر روند پیشرفت اسلام اثر بگذارد و افرادی را تحت تأثیر قرار دهد و در دلشان شک و تردید ایجاد کند:

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس از خدا و فرستاده اش نافرمانی کند، به یقین، دچار گمراهیِ آشکار گردیده است.» و آن گاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز]به او نعمت داده بودی، می گفتی: «همسرت را پیش خود نگه دار و از خدا پروا کن» و آن چه را که خدا آشکار کننده آن بود، در دل خود نهان می کردی واز مردم می ترسیدی، با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت،] وی را به نکاح تو درآوردیم تا [در آینده،] در مورد ازدواج مؤمنان با زنانِ پسرخواندگانشان ــ چون آنان را طلاق گفتند ــ گناهی نباشد و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد.» بر پیامبر در آن چه خدا برای او قرض گردانیده، گناهی نیست. [این] سنّت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان [معمول]بوده و فرمان خدا همواره به اندازه مقرّر و متناسب با توانایی است».(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۱۶ و ۳۱۷.

پاداش بزرگ برای مؤمنان

پاداش بزرگ برای مؤمنان

شأن نزول آیه ۴۷ سوره احزاب

وقتی که آیه رضوان (آیه های ۱ و ۲ سوره فتح) نازل گردید و خداوند فرمود:

همانا گشودیم برای تو (مکرّر) گشودن آشکاری تا خدا بیامرزد گناهان گذشته و آینده تو را و نعمت خود را برای تو تمام و کمال قرار داده و تو را به راه راست و صراط مستقیم هدایت کرد،

عده ای از مؤمنان نزد رسول خدا آمدند و گفتند: ای رسول خدا، نزول این آیه بر تو گوارا باد و ما می دانیم که تو گناهی مرتکب نشده ای، لطف ویژه خداوند شامل حال تو شده است، ولی خداوند با ما چه خواهد کرد؟ ما که این همه تن به گناه داده ایم، اگر بخشش الهی شامل حال ما نشود، در آن دنیا چه کنیم؟

همین جا بود که آیه ۴۷ سوره احزاب نازل شد و به مؤمنان بشارت داد که برای آنان از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی خواهد بود و این مژده پیامبر، تنها محدود به پاداش اعمال نیک مؤمنان نمی شود، بلکه خداوند آن قدر از فضل خود به آنان می بخشد که موازنه میان عمل و پاداش را به کلی بر هم می زند:

و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از سوی خدا بخشایشی فراوان خواهد بود. «(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۶۴۰.

بندگی و اجابت

بندگی و اجابت

شأن نزول آیه ۵۰ سوره احزاب

خوله دختر حکیم، بیوه زنی زیبا بود. شوهرش مدتی پیش چشم از جهان فروبسته بود.او خواستگاران زیادی داشت. عده ای از تجّار و ثروتمندان مدینه نیز از او خواستگاری کرده بودند، ولی او همه را رد کرده بود. او آرزو می کرد با پیامبر ازدواج کند، ولی قصدش را هنوز آشکار نکرده بود و می خواست در فرصتی مناسب با پیامبر، دیدار و از حضرت درخواست ازدواج کند. پس به منزل پیامبر رفت و با دشواری، خواسته اش را مطرح و اعلام کرد بدون هیچ مَهری حاضر است به عقد رسول خدا درآید. او انگیزه اش از این ازدواج را کسب افتخار برای خود بیان کرد. «عایشه» وقتی این صحنه را دید، با ناراحتی از جا برخاست و خود را به پیامبراکرم رساند. در آن جا رو به پیامبر کرد و با تندی گفت: من نمی دانم این زنان چرا حرمت دیگر زنان پیامبر را نگه نمی دارند و حتی حاضرند خود را بدون مَهر در اختیار تو قرار دهند. در این هنگام، آیه ۵۰ سوره احزاب نازل شد و انواع زنانی را که پیامبر می تواند با آنان ازدواج کند، نام برد، از جمله زنانی که حاضرند بدون مَهر با پیامبر ازدواج کنند. عایشه از نزول سریع این آیه شگفت زده شد و به پیامبر گفت: چگونه خداوند خواسته های تو راسریع اجابت می کند و راه ها را به رویت می گشاید. پیامبر فرمود: تو نیز فرمان بر خداباش، مقصودت برآورده می شود. آیه ۵۰ سوره احزاب، زنانی را که می توانند با پیامبر ازدواج کنند معرفی می کند:

ای پیامبر، ما برای تو آن همسرانی را که مَهرشان را داده ای حلال کردیم و [کنیزانی]را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمّه هایت و دختران دایی تو و دختران خاله هایت که با تو مهاجرت کرده اند و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد، در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد. [این ازدواج از روی بخشش]ویژه توست نه دیگر مؤمنان. ما نیک می دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرّر کرده ایم، تابرای تو مشکلی پیش نیاید و خدا همواره آمرزنده مهربان است».(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۷۹.

آداب مهمانی و رعایت حریم ناموسی

آداب مهمانی و رعایت حریم ناموسی

شأن نزول آیه ۵۳ سوره احزاب

مراسم عقد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دختر عمه اش زینب، بسیار باشکوه برگزار شد. قصد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از برگزاری باشکوه این مراسم، تبلیغات و بازتاب گسترده، برای اثرگذاری این ازدواج استثنایی بود؛ چون سنت جاهلی، ازدواج پدرخوانده با همسران طلاق داده شده پسرخوانده را حرام می دانست و پیامبر بر آن بود تا با این سنت شکنی، ننگ بودن آن را از میان ببرد. در این مراسم، پیامبراکرم به «انس» که از خدمتگزاران ویژه وی بود دستور داد که همه یاران را برای غذا دعوت کند. او نیز بی استثنا، همه را دعوت کرد. یاران پیامبر، گروه گروه می آمدند و پس از خوردن غذا مرخّص می شدند. پس از پایان پذیرایی، انس نزد رسول خدا آمده و خبر پایان یافتن پذیرایی را به اطلاع او رساند. پیامبر به اتاق آمد، ولی دید سه نفر در منزل باقی هستند و با هم سخن می گویند. پیامبر نشست و منتظر ماند. گفت و گوی آنان به درازا کشید و پیامبر آزرده خاطر شد، از جا برخاست و اتاق را ترک کرد. انس نیز به امید این که آن سه نفر متوجه شوند، از جا برخاست. مدتی بعد پیامبر دوباره بازگشت، ولی آن سه هم چنان نشسته و سرگرم صحبت بودند. در این هنگام بخش نخست آیه ۵۳ سوره احزاب نازل شد و دستورهای لازم و آداب میهمانی را به آنان آموخت. نیز روایت شده است هنگامی که همسایه ها به خانه پیامبر می آیند و وسایل زندگی را از همسران پیامبر به امانت می برند، پسندیده نیست که همسران پیامبر را حتی با حجاب اسلامی ببینند؛ چون گاهی مردان به خانه پیامبر می آمدند و هنگام ورود حریم ناموسی را رعایت نمی کردند. بنابراین، برای حفظ

حیثیت همسران پیامبر، بخش دوم آیه ۵۳ نازل شد و به مؤمنان دستور داد همواره از پشت پرده وسایل مورد نیاز خود را از همسران پیامبر دریافت کنند. هم چنین روایت شده است مردی که دختر عمویش، همسر پیامبر بود، به بهانه دیدن دختر عمو، نزد او می رفت و با او صحبت می کرد. یک بار، هنگام گفت و گوی آن دو، رسول خدا از راه رسید. پیامبر از دیدن این صحنه ناراحت شد و به آن مرد بیگانه فرمود: دیگر تو را این جا نبینم. آن مرد گفت: ای رسول خدا، همسر شما دختر عموی من است. قصد بدی نداشتم. پیامبر فرمود: پس از خدا باغیرت تر از من کسی نیست. این جمله تهدیدآمیز را گفت و از آن جا دور شد. آن مرد جسور گفت: او مرا از صحبت با دختر عمویم باز می دارد. من منتظر می مانم و پس از فوت پیامبر، با دختر عمویم ازدواج می کنم. در این جا قسمت سوم آیه ۵۳ نازل شد. آن مرد وقتی این آیه را شنید، پشیمان شد و یک برده را به عنوان کفاره رفتار و گفتارش، آزاد و ده شتر در راه خدا انفاق کرد. خداوند آیه ۵۳ سوره احزاب را برای آموزش موارد بالا به مسلمانان بیان می کند:

ای کسانی که ایمان آورده اید، داخل اتاق های پیامبر مشوید، مگر آن که برای [خوردن]طعامی به شما اجازه داده شود، [آن هم]بی آن که در انتظار پخته شدن آن باشید، ولی هنگامی که دعوت شدید، داخل گردید و وقتی غذا خوردید، پراکنده شوید. بی آن که سرگرم سخنی گردید و حال آن که خدا از حق [گویی]شرم نمی کند و چون از زنان [پیامبر]چیزی خواستید، از پشت پرده از آنان بخواهید. این برای دل های شما و دل های آنان پاکیزه تر است و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقا [نباید]زنانش را پس از [مرگ]او به نکاح خود درآورید؛ چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی]بزرگ است.(۵۳)(۱)

۱- تفسیرنمونه، ج ۱۷، ص ۳۹۷.

نقش نگاه دارندگی حجاب

نقش نگاه دارندگی حجاب

شأن نزول آیه های ۵۹ و ۶۰ سوره احزاب

جوانانِ هرزه و بی بندوبار در هر جامعه ای کم و بیش وجود دارند. رفت و آمد چنین افرادی در کوچه های مدینه بیش تر می شـد. آنان پس از تاریک شـدن هوا برای ناشـناخته ماندن و اطمینان بیش تر، نقاب بر چهره می زدند و در گوشه ای پنهان می شدنـد و زنـان و دختران جوان را آزار می دادنـد. گاهی در تاریکی شب به آنان تعرّض می کردنـد و می گریختنـد و خود را نجات می دادنـد. اینان کنیزان را بیش تر آزار می دادنـد؛ چون آنان تحقیر شـده بودند و صاحبان شان در دفاع از آنان چندان تعصّبی نشان نمی دادند. وانگهی آنان آزاد بودند با سر و گردن برهنه از خانه بیرون آیند. به همین سبب، افراد هرزه و بیگانه، به آنان بیش از دیگر زنان توجه می کردنـد. با این حال، برخی از زنان مسـلمان نیز در رعایت حجاب و پوشـش سـهل انگاری می کردنـد و بـدون پوشـش کامـل در خیابـان حاضـر می شدنـد و با غفلتی که از خود نشان می دادنـد سـبب به اشـتباه افتادن بیماردلاـن می شدنـد. آنـان به گمـان این که این زنـانِ بـدون پوشـش از کنیزاننـد، به آنـان آزار می رساندنـد. شـبی، یکی از همسـران رسول خدا از خانه بیرون آمد و به گمان این که همه او را می شناسـند و از تعقیب اراذل در امان است و کسـی به او جسارت نمی کنـد، در خیابان راه افتاد. هنوز چنـد قدمی از منزل دور نشده بود که عُمَربن خطاب او را دید و از این که هنگام شـب از منزل بیرون آمـده، نـاراحت شـد و گفـت: چرا از خـانه بیرون آمـده ای؟ آیـا نمی ترسـی؟ بهـتر آن است که به خـانه بـازگردی. همسـر پیامبر نیز به خانه بازگشت. پیامبر مشـغول غـذا خوردن بود. رو به پیامبر کرد و گفت: ای رسول خـدا، بیرون رفته بودم

که عمر مرا دیـد و این سـخنان را به من گفت. در این حـال، آیه های ۵۹ و ۶۰ سوره احزاب نازل شـد و به زنان پیامبر دسـتور داد، حجاب خود را کاملاً، رعایت کنند تا با باز شناخته شدن از کنیزان، از مزاحمت درامان بمانند:

ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشـش های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آن که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرنـد[، به احتیـاط] نزدیک تر است و خـدا آمرزنـده مهربان است.» اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان مرضـی هست و شایعه افکنان در مدینه،[از کارشان]باز نایسـتند، تو را سـخت بر آنان مسـلّط می کنیم تا جز [مدتی]اندک در همسایگی تو نپایند.»(۱)

۱- شأن نزول آیات، ص ۴۵۹؛ نمونه بینات، ص ۴۶۹.

بدفرجامی قدر ناشناسان

بدفرجامی قدر ناشناسان

شأن نزول آیه های ۱۵ تا ۱۷ سوره سبأ

«فروه بن مسیک»، از یاران پیامبر گاهی به فکر فرو می رفت و تاریخ گذشتگان را که نسل به نسل به او رسیده، از خاطرش می گذراند. گذشتگانی که ایمان نیاوردند یا پس از ایمان آوردن، با پیامبر دوره خویش به دشمنی برمی خاستند و در نتیجه به خشم و عذاب الهی گرفتار شدند. فروه از آینده مسلمانانی که به پیامبر ایمان آورده بودند، نگران بود. به ویژه اقوامی که سابقه خوشی در تاریخ از خود بروز نداده بودند، اقوامی هم چون قوم «سبأ» که در یمن زندگی می کردند. سبأ، نام یکی از اجداد اعراب یمن بود. او ده فرزند داشت که از هر کدام، قبیله های اعراب در آن سامان به وجود آمدند. خداوند نعمت های مادی و معنوی خود را به آنان بخشید، زندگی شان را از آلودگی ها پاک کرد و از دزدان و ظالمان، آفات و بلاها، خشکسالی و قحطی، نا امنی و وحشت مصون گردانید. سرزمینشان را حاصل خیز و درختانشان را پربار و عذاب و گرفتاری را از آنان دور کرد، ولی این مردم ناسپاس، قدر این همه نعمت را ندانستند و با ناشکری، از آزمایش الهی سالم بیرون نیامدند و خداوند نیز آنان را به عذاب الهی گرفتار کرد.

فروه که می دید قوم سبأ، چنین عزت و شکوهی دارند، ولی باز راه گناه و نافرمانی در پیش گرفتند و در راه کفر و بی دینی قدم گذاشتند، با خود اندیشید که تاریخ درباره قوم سبأ و روی گردانی آنان از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باز تکرار می گردد. بنابراین، نزد پیامبر رفت وعرض کرد: یا رسول اللّه ! من می ترسم که مبادا این قوم از اسلام برگردند و مرتد شوند. اگر اجازه بدهید ما با آنان بجنگیم و پیشاپیش، آنان را نابود سازیم. پیامبر در پاسخ

او فرمود: ما چنین وظیفه ای نداریم، تا این که آیه های زیر نازل شد و بی آن که برای رویارویی با مسلمانان قوم سبأ دستوری دهد، تنها داستان این قوم را نقل و به عذابی که گرفتار آمدند، اشاره کرد:

برای قوم سبأ در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی بود). دو باغ (عظیم و گسترده) از راست و چپ (با میوه های فراوان، به آنان گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید. شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان).»ولی آنان (از خدا) روی گردان شدند و ما سیل ویرانگر رابر آنان فرستادیم و دو باغ (پربرکت) شان را به دو باغ (بی ارز ش) با میوه های تلخ و درختان شوره گز و اندکی درخت سِدر مبدل ساختیم.»این رابه خاطر کفرشان به آنان جزا دادیم و آیا جز کفران کننده رابه چنین مجازاتی کیفر می دهیم؟»(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۶۵۳.

آسایش همیشگی در بهشت

آسایش همیشگی در بهشت

شأن نزول آیه ۳۵ سوره فاطر

سخنان پیامبر به پایان رسید و مسلمانان مسجد راترک کردند. در گوشه ای از مسجد، جوانی نشسته بود و به سخنان پیامبر می اندیشید. او آیه های قرآنی را که پیامبر در وصف بهشتیان گفته بود، به یاد می آورد و شاد می شد، ولی حسرت می خورد و با خود می گفت: در آن جا میوه هایی است که هنوز ندیده ام. باغ هایی که قدم به آن نگذاشته ام. شراب های گوارای بهشتی که وصفش را نشنیده ام و حوریان بهشتی و غذاهای رنگارنگ که آدمی را به شوق وامی دارد. آه چگونه می شود به این همه نعمت دست یابم؟ او در ادامه با خود گفت: پس از اندکی تلاش در این دنیا خسته و با خوردن غذا سنگین می شویم. آن گاه برای رفع خستگی به خواب نیاز داریم. به راستی خستگی و خواب در آن جا چگونه است؟ پرسش هایی این گونه که عطش دانستن را در او زیادتر می کرد. روز بعد به مسجد آمد و زودتر از دیگران خود را به پیامبر رساند. در حالی که نمی توانست شادی اش را بپوشاند، گفت: ای رسول خدا، آیا در بهشت خواب وجود دارد یا نه؟ پیامبر فرمود: خیر، خواب شریک مرگ است. در بهشت مرگ وجود ندارد. دوباره پرسید: پس آرامش اهل بهشت چگونه است؟ پیامبر در پاسخ به این پرسش مهم فرمود: در بهشت ضعف و خستگی وجود ندارد و بهشتیان در راحتی و آسایش همیشگی به سر می برند. در این هنگام آیه ۳۵ سوره فاطر در تأیید سخن پیامبر نازل شد:

[بهشتیان می گویند:] همان [خدایی] که ما را به فضل خویش در سرای ابدی جای داد. در این جا رنجی به ما نمی رسد و در این جا درماندگی به ما دست نمی دهد.(۳۵)(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۶۵۹.

چون محک تجربه آید به میان...

چون محک تجربه آید به میان...

شأن نزول آیه های ۴۲ تا ۴۴ سوره فاطر

مشرکان مکه، با این که بت می پرستیدند، ولی رفتار امت های گذشته نسبت به پیامبران دورانشان را محکوم می کردند. آنان وقتی می شنیدند که امت های پیشین، از دستوهای پیامبر خود سرپیچی کرده اند یا به مقابله با او برخاسته اند، اندوهگین می شدند و با خود می گفتند: کاش آنان به جای امت های پیشین بودند و پیامبران را یاری می کردند. مشرکان هم چنین می گفتند: خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که پیامبران خود را دروغ گو می دانستند و آنان را می آزردند. همین مشرکان گاه به خدایان بزرگ «لات»، «منات» و «عزی» قسم می خوردند که هر گاه از میان ما پیامبری برخیزد، ما هم چون یهود و نصاری با او رفتار نمی کنیم؛ به او ایمان آورده و کتاب او را گرامی می داریم و به دستوراتش گردن می نهیم و در برابر دشمنانش تا پای جان از او حمایت می کنیم، ولی هنگامی که آفتاب عالم تاب اسلام از افق سرزمینشان طلوع کرد و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، همراه بزرگ ترین کتاب آسمانی برایشان فرستاده شد، آنان نه تنها او را نپذیرفتند، بلکه بر کفر و شرک خویش افزودند و در مقام تکذیب، انواع مکر و حیله را به کار گرفتند. آری، آنان هنگامی که تماشاگر صفحه های تاریخ گذشته بودند و از بی وفایی ها و ناسپاسی ها و کارشکنی ها و جنایت های امت های پیشین، به ویژه یهود نسبت به پیامبرانشان بسیار تعجب می کردند، ولی هنگامی که محک تجربه به میان آمد و هنگامه امتحان شد، نشان دادند که آنان نیز همان گونه اند. آنان برخلاف ادعایشان طرفدار حق نبودند و حتی آیین ابراهیم را که به عنوان مراسم حج در میان آنان وجود

داشت، محترم نمی شمردند و برخلاف آیین ابراهیم، این همه بت را در کنار خانه توحید گرد آورده و مردم را گمراه می کردند. آیه های زیر نازل شد و آنان را به سبب این ادعاهای توخالی و بی اساس مورد ملامت و سرزنش قرار داد:

و باسوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر هر آینه، هشدار دهنده ای برای آنان بیاید، از هر یک از امّت ها[ی دیگر]راه یافته تر شوند، و[لی] چون هشدار دهنده ای برای ایشان آمد، جز بر نفرتشان نیافرود.»[انگیزه]این کارشان فقط گردن کشی در [روی] زمین و نیرنگ زشت بود و نیرنگ زشت جز [دامن] صاحبش رانگیرد. پس آیا جز سنّت [و سرنوشت شوم]پیشینیان را انتظار می برند؟ و هر گز برای سنّت خدا تبدیلی نمی یابی و هرگز برای سنّت خدا دگرگونی نخواهی یافت.» آیا در زمین نگردیده اند تا فرجام [کار] کسانی را که پیش از ایشان [زیسته] و نیرومندتر از ایشان بودند، بنگرند؟ و هیچ چیز، نه در آسمان ها و نه در زمین، خدا را درمانده نکرده است چرا که او همواره دانای تواناست.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۹۲. شأن نزول آیات، ص ۶۴۱، نمونه بینات، ص ۶۶۰.

پایان کار گمراهان

پایان کار گمراهان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۸ سوره یس

رسول خدا بی اعتنا به هیاهو و جار و جنجال و آزار و شکنجه مشرکان، به رسالت خویش عمل می کرد و برای نشر اسلام و اثرگذاری بیش تر، آشکارا در میان مردم به عبادت می پرداخت و هر روز برای زیارت و نماز، به خانه کعبه می رفت و به تنهایی یا به همراه گروه، نماز ــ بزرگ ترین فریاد در آن فضای شرک آلود ــ را به جا می آورد و هرگز از نگاه های تند و معنا دار وسخنان تلخ و طعنه آمیز مشرکان خسته نمی شد. صدای ملکوتی پیامبر، بهانه ای برای مخالفت و آزار و شکنجه بیش تر مشرکان می شد. پس از پایان نماز، تمسخر و سخنان توهین آمیز ادامه می یافت. بت پرستان تنها لحظه ای به احترام بت ها و برای عبادت آن ها، رسول خدا و همراهانش را رها می کردند و بیرون از کعبه، دوباره پشت سر او راه می افتادند و او را مسخره می کردند و آزار می دادند. عده ای از سران آنان به بیماری سختی دچار شدند و به حال مرگ افتادند. بسیاری از حیواناتشان نیز از بین رفتند. وقتی متوجه شدند این بلاها، ناشی از آزار دادن محمد است، به خود آمدند و به حضرت متوسل شدند و برای دعا و رفع گرفتاری ها از او کمک خواستند. با دعای پیامبر آنان نجات یافتند، ولی باز ایمان نیاوردند و اعمالشان راتکرار کردند. در این جا آیه های ۱ تا ۸ سوره یس شرح حال گمراهان و پایان کار آنان را بیان کرد:

یس [یاسین]«۱» سوگند به قرآن حکمت آموز« که همانا تو از [جمله]پیامبرانی«»بر راهی راست«» و [کتابت] از سوی آن عزیزِ مهربان نازل

شـده است» تا قومی راکه پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند، بیم دهی.«آری، گفته [خدا]درباره بیش ترشان محقّق گردیـده است، در نتیجه آنـان نخواهنـد گرویـد» مـا در گردن هـای آنـان تـا چـانه هایشـان نمل هایی نهاده ایم، به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته اند.»(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۶۶۱ .

چشم بندی خدا!

چشم بندی خدا!

شأن نزول آیه های ۹ و ۱۰ سوره یس

باهمه سختی ها، شکنجه ها و موانع، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در ابلاغ رسالت آسمانی اش تردیدی به خود راه نداد و از توحید و یکتاپرستی با جدیت فراوان سخن گفت. این اراده جدی، نشانه بر حق بودن راه پیامبر بود و سبب امیدواری مسلمانان و نومیدی کافران شد و بر خشم آنان می افزود. وعده های ثروت و مال و تهدید مشرکان نیز نتوانست بر اراده الهی پیامبر اثر بگذارد و او را از راهی که در پیش گرفته بازگرداند. سرانجام، دیوانه وار تصمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند، ولی کسی از ترس، حاضر به اجرای این نقشه نمی شد. ابوجهل که این نقشه را پیشنهاد داده بود، برای اجرای آن، اعلام آمادگی کرد و همه مسئولیت ناشی از آن را نیز پذیرفت. او می دانست اگر محمّد کشته شود مکه روی آرامش به خود نخواهد دید و جنگ و خون ریزی همیشگی به راه خواهد افتاد و عده زیادی به دست قبیله بنی هاشم کشته خواهند شد. با این وجود، چنان از محمد کینه به دل داشت که به این بازی خطرناک تن داد و برای اجرای آن پا به میدان گذاشت. او می خواست کار را یکسره و برای همیشه خیال همه را آسوده کند. بهترین فرصت هنگام نماز بود؛ چون در این هنگام محمّد در کنار کعبه به نماز می ایستاد، در وجود بی نهایت خداوند غرق می شد و به چیزی جز خدا نمی اندشید، به ویژه هنگام سجده که تنها بزرگی و شکوه پروردگار در برابر چشمان او ظاهر می شد و دیگر هیچ نمی دید. حتی ابوجهل را با آن هیکل جهنمی که بالای سر او ایستاده و سنگی بزرگ در دستان گرفته و سر مبارک پیامبر را نشانه رفته بود. ابوجهل که تا لحظه ای دیگر کار را

تمام شده و این افتخار را نصیب خود می دید، با شادی به این پیروزی می اندیشید. او عده ای از اوباش رانیز همراه خود آورده بود تا نزد سران قریش به عمل ننگین او گواهی دهند. ابوجهل خواست سنگ را با قدرت بر سر پیامبر بکوبد که ناگهان چشمش سیاهی رفت و جایی را ندید. تنها صدای او را می شنید که ذکر خدا می گفت. با ترس نزد یاران خویش آمد و از ناپدید شدن پیامبر خبر داد. مردی از طایفه بنی مخزوم که او نیز کینه پیامبر را به دل داشت، اجرای این کار را بر عهده گرفت. سنگ را برداشت و نزدیک پیامبر آمد. پیامبر هنوز در سجده بود و ذکر خدا می گفت. سنگ را بلند کرد و سرنازنین پیامبر را نشانه گرفت. او می خواست فریاد توحید را خاموش کند و به خیال خویش پایه های شرک را برای همیشه در آن سرزمین پایدار نماید، ولی دستانش در هوا لرزید و سنگ از دستانش رها شد. چشمان او نیز سیاهی رفت و پیامبر را ندید. فقط فریاد سبوحٌ قدوسٌ رب الملائکه و الروح را از چند قدمی اش می شنید. در این هنگام ترس به او روی آورد. رعشه بر اندامش افتاد و در یک لحظه پابه فرار گذاشت. در پی او ابوجهل و همراهان او نیز وحشت زده خانه کعبه را ترک کردند و به جمع یاران خود پیوستند و خود را برای نقشه های بعدی آماده کردند. آیه های ۹ و ۱۰ سوره یس از عذاب خدا برای مشرکان که در اندیشه قتل پیامبر بودند، سخن می گوید:

و [ما] فرا روی آنان سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده ای بر [چشمان]آنان فروگسترده ایم. در نتیجه، نمی توانند ببینند.« و آنان را چه بیم دهی [و]چه بیم ندهی، به حالشان تفاوت نمی کند و نخواهند گروید.«(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۶۶۲ ؛ تفسیر آلوسی، ج ۲۲، ص ۱۹۹.

آفرینش؛ نخستین دلیل بر معاد

آفرینش؛ نخستین دلیل بر معاد

شأن نزول آیه های ۷۷ تا ۸۳ سوره یس

«عاص بن وائل» از مشرکانی بود که کینه پیامبر را به دل داشتند. تاجران، از سفر تجارتی شام بازمی گشتند. عاص، در بیابانی خشک و بی آب و علف که اثری از زندگی در آن دیده نمی شد، چشمش به چند استخوان پوسیده افتاد. استخوان بدن شخصی که سال ها پیش مرده بود و کسی نمی فهمید آیا به مرگ طبیعی مرده یا در یکی از جنگ های عصر جاهلی به گونه ای وحشتناک کشته شده و شاید هم بر اثر گرسنگی جان داده است. کسی چه می دانست. یکی از استخوان ها را برداشت و در دستانش فشرد. استخوان نرم شد و بر زمین فروریخت و بخشی نیز در هوا پراکنده شد. ناگهان فریاد کشید، قهقهه ای سر داد و گفت: دلیل محکمی علیه محمد پیدا کرده ام. کسی نمی دانست دلیل او برای محکوم کردن محمد چیست؟ یکی پرسید: منظورت چیست؟ چه چیزی سبب شادمانی تو شده است؟ تو علیه محمد چه دلیلی برای ارایه کردن داری؟ او گفت: محمد ادعا می کند ما دوباره زنده می شویم و به زندگی ادامه می دهیم. شما این استخوان پوسیده را ببینید. همین برای ما کافی است که پاسخ او را بدهیم و او را در میان همه مردم رسوا کنیم. او استخوان پوسیده دیگری را در پارچه ای پیچید و در جای امنی قرار داد وهمراه کاروان، باقی مانده راه را پیمود تا به مکه رسید. بی درنگ سرانِ مکه را در منزل خود گرد آورد و از نقشه خود برای محکوم کردن پیامبر سخن به میان آورد و گفت: ما برای ثابت کردن درستی گفتارمان، دیگر مجبور نیستیم با محمد برخورد قهرآمیز داشته باشیم؛ چون این شیوه دیگر کارآیی ندارد و یاران محمد را نیز جسورتر می کند. ما از راه ساده و

کم هزینه تری می توانیم در برابر او بـایستیم و یـارانش را از گِرد او پراکنـده سـازیم. عـاص بن وائـل جزئیات نقشه خود را در اختیار حاضران قرار داد و از آنان خواست که روز بعد، محمد را دعوت کنند و همه در کنار کعبه گرد آیند تا نتیجه کار او را ببینند.

روز بعـد، جمعیت دور خانه کعبه موج می زد و پیامبر نیز با جمعی از یاران خود حاضـر شده بود. عاص بن وائل نیز با گروهی از هم فکران خود وارد شد. سـکوت همه جا را فراگرفت. عاص با شتاب خود را به پیامبر نزدیک کرد و روبه روی او ایستاد و مغرورانه فریاد زد: ای محمـد تو چگونه از معاد و از خدایی که مارا دوباره زنده می کند و به نیکان پاداش می دهد و بدکاران را به عذاب گرفتار می کند، سخن می گویی؟

«عاص» در حالی که اسـتخوان را با دو دسـتش فشـرد و در هوا پراکنده ساخت، ادامه داد و گفت: چه کسی قدرت دارد به این اسـتخوان پوسیده و نرم شده، دوباره لباس زندگی بپوشاند؟ در این لحظه همه نگاه ها به سوی پیامبر دوخته شد. عاص فکر می کرد پیامبر در برابر این سـخن او پاسـخی نخواهد داشت. بنابراین، قهقهه ای بلند سـر داد و آن گاه سـکوت اختیار کرد. در این هنگام بود که آیه های زیر نازل شـد و با هفت آیه منسـجم، قوی ترین سـخنان را درباره معاد ارایه می دهـد و می گویـد: اگر آفرینش خـویش را فراموش نکرده بودی، هرگز به چنین اسـتدلال واهی و سـستی دست نمی زدی. ای انسـان فراموش کـار! به عقب بـازگرد و آفرینش خود را بنگر. چگونه نطفه ناچیزی بودی و خداونـد هر روز لباس تازه ای از حیات بر تن تو پوشانیـد. تو همواره درحال مرگ و معاد هستی، ولی ای انسان فراموشکار! همه این ها را به طاق نسیان زدی و حال می پرسی چه کسی این استخوان پوسیده رازنده می کند؟ این استخوان هر گاه کاملاً بپوسد تازه خاک می شود، مگر روز اول خاک نبودی؟

مگر آدمی ندانسـته است که ما او را از نطفه ای آفریـده ایم، پس به ناگاه وی ستیزه جویی آشـکار شده است«» و برای ما مَثَلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان ها را که چنین پوسیده است، زندگی می بخشد؟ «» بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر (گونه) آفرینش

داناست«همو که برایتان ازدرخت سبز آتش آفرید که از آن [چون نیازتان افتد،] آتش می افروزید.» آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده توانا نیست که [باز] مانند آنان را بیافریند؟ آری، هم اوست آفریننده دانا«چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می گوید: باش؛ پس [بی درنگ]موجود می شود.» پس [شکوهمند و]پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانیده می شوید.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۴۵۵؛ شأن نزول آیات، ص ۴۶۳؛ نمونه بینات، ص ۶۴۴.

تشویق و تهدید، دو ابزار تربیتی

تشویق و تهدید، دو ابزار تربیتی

شأن نزول آیه های ۶۲ تا ۷۰ سوره صافات

قرآن به امید این که مشرکان از لجاجت و خودخواهی دست بردارند و به یکتاپرستی رو آورند، نعمت های بهشتی را برایشان برشمرد، ولی این آیه ها بر قلب سیاه آنان، هم چون بارش باران بر لجنزاری بود که بر تعفن آن می افزود. پس از آن قرآن آنان را به بیان عذاب های دردناك و غم انگیز دوزخ تهدید کرد. نخست فرمود: آیا این نعمت های جاویدان و لذت بخش که بهشتیان را با آن پذیرایی می کنند، بهتر است یا درخت نفرت انگیز زقوم. زقوم به گفته بعضی از مفسران، اسم گیاهی است که دارای برگ های کوچك، تلخ و بدبو است و در سرزمین تهامه می روید و مشرکان با آن آشنا بودند.

هنگامی که آیه «زقوم» نازل شد و به گوش مشرکان رسید، ابوجهل ابتدا خود را به نادانی زد و گفت: چنین درختی در سرزمین ما نمی روید، چه کسی از شما معنای زقوم را می داند؟ مردی از کشور آفریقا که در آن جا حضور داشت، گفت: زقوم در زبان آفریقاییان به معنای کره و خرما است. ابوجهل بهانه ای برای مسخره کردن پیامبر به دست آورد و کنیزش را صدا زد تا برای تهیه زقوم مقداری خرما و کره بیاورد و به خیال خود می خواست از آمیختن خرما و کره، زقوم را برای خوردن آماده کند. ابوجهل و یارانش، هنگام خوردن می خندیدند و با تمسخر می گفتند: محمد در آخرت ما را از این خوراك می ترساند. برای شناساندن زقوم آیه ای نازل شد و فرمود: ما آن را مایه عذاب و رنج ظالمان قرار دادیم و آن درختی (یا گیاهی) است که در قعر جهنم می روید، ولی

ابوجهل با غرور به مسخره کردن ادامه داد و گفت: مگر ممکن است گیاه یا درختی از قعر جهنم بروید؟ آتش کجا و درخت و گیاه کجا؟

بنابراین، شنیدن نام این گیاه و اوصاف آن مایه آزمایش آنان در این دنیا و خود آن درخت در آخرت مایه درد و رنج آنان است. گویا آنان ازاین نکته غافل بودند که اصولی بر جهان آخرت حاکم است که با این جهان بسیار متفاوت است. گیاه ودرختی که از قعر جهنم می روید، به رنگ جهنم است و در شرایط جهنم پرورش یافته است. بنابراین، آیه های ۶۲ تا ۷۰ سوره صافات نازل شد و نشانه های دیگر این گیاه جهنمی را برشمرد:

آیا از نظر پذیرایی این بهتر است یا درخت زقوم؟ «درحقیقت، ما آن را برای ستمگران [مایه آزمایش و] عذابی گردانیدیم.» آن درختی است که از قعر آتش سوزان می روید. « میوه اش گویی چون کّله های شیاطین است.» پس [دوزخیان] حتما از آن می خورند و شکم ها را از آن پر می کنند؛» سپس ایشان را بر سر آن، آمیغی از آب جوشان است.» آن گاه بازگشتشان بی گمان به سوی دوزخ است» آنان پدران خود راگمراه یافتند « پس ایشان به دنبالشان می شتابند.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۷۰.

مناظره از سه راه تجربه، عقل و نقل

مناظره از سه راه تجربه، عقل و نقل

شأن نزول آیه های ۱۴۹ تا ۱۶۰ سوره صافات

جمعی از مشرکان عرب به سبب جهل ونادانی خدا را با خود مقایسه می کردند و برای او فرزند و گاه همسر در نظر می گرفتند. از جمله قبیله های «سلیم» و «خزاعه» و «بنی ملیح» باور داشتند که فرشتگان، دختران خدا هستند و بسیاری از مشرکان عرب جن را نیز فرزندان او می پنداشتند و حتی می پنداشتند پروردگار همسری از نوع جن دارد. این پندارهای بی اساس و خرافی، برشرک آنان می افزود و به کلی از راه حق منحرف شان می ساخت. یکی دیگر از خرافات مشرکان، وجود نسبت میان خدا و جن بود. چون جن را شریک خدا می دانستند و او را در کنار خدا می پرستیدند و به این ترتیب رابطه ای میان آنان و خداوند در نظر می گرفتند. در این دوران بود که آیه های ۱۴۹ تا ۱۶۰ سوره «صافات» نازل شد. قرآن نخست به سراغ آن هایی می رود که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند و از سه طریق تجربی، عقلی و نقلی به آنان پاسخ می دهد. نخست می فرماید: از آنان بپرس آیا پروردگار دخترانی دارد و پسران آفریده شده از آنِ آن هاست؟ چگونه آن چه رابرای خود نمی پسندید، به خدا نسبت می دهید؛ یعنی این سخن طبق باور خودتان نیز باطل است؛ چون از دختر سخت متنفر و به پسر علاقه مندید. بدون شک، پسر و دختر از نظر انسانی و در پیشگاه خدا از نظر ارزش یکسانند و معیار شخصیت هر دو، پاکی و تقوا است، ولی استدلال قرآن در این جا از نمونه، «مسلمات خصم» است که گفته های شخصی طرف را می گیرند و به خود او بازمی گردانند. سپس به جنبه حسی مسئله می پردازد و به شیوه استفهامِ انکاری

می گوید: آیا مافرشتگان رابه صورت دختران آفریدیم و ای مشرکان! شما شاهد و ناظر بودید. بدون شک، پاسخ آنان در این زمینه منفی بود؛ چون هیچ کدام نمی توانستند ادعا کنند که هنگام آفرینش فرشتگان حضور داشته اند و بار دیگر به دلیل عقلی باز می گردد و می گوید: هیچ می فهمید چه می گویید؟ و سپس به دلیل نقلی می پردازد و می گوید: اگر چنین چیزی که شما می گویید صحت داشته باشد، باید در کتاب های پیشین نیز آمده باشد. آیا شما دلیل روشنی در این زمینه دارید؟

در آیه های بعدی قرآن، باور خرافی مشرکان درباره نسبت داشتن خدا با جنیان رد شده است و می گوید جنیان خود می دانند که برای حساب و کتاب در دادگاه عدل الهی باید حاضر شوند. آیه های ۱۴۹ تا ۱۶۰ که در این باره نازل شده چنین است:

پس از مشرکان جویا شد: آیا پروردگار را دختران و آنان را پسران است؟ «یافرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟«»هشدار که اینان از دروغ پردازی خود خواهند گفت:«» خدا فرزند آورده در حالی که آنان دروغ گویانند.«»آیا [خدا]دختران را بر پسران برگزیده است؟«» شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟«» آیا مکرِ پندگرفتن ندارید؟«» یا دلیلی آشکار [در دست]دارید؟«» پس اگر راست می گویید، کتابتان را بیاورید.«»میان خدا و جن ها پیوندی انگاشتند و حال آن که جنّیان نیک دانسته اند که [برای حساب پس دادن]خودشان احضار خواهند شد.«» خدا منزه است از آن چه در وصف می آورند.«» به استثنای بندگان پاکدل خدا.«»(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۶۶۶ ؛ تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۱۷۱.

کلمه رستگاری

کلمه رستگاری

شأن نزول آیه های ۱ تا ۷ سوره زمر

باید گفت کارهای همه جانبه مشرکان در جلوگیری از دعوت پیامبر بی شمارند. ابوجهل و گروهی از قریش، مأموریت یافتند از راه مدارا و گفت وگو، پیامبر را به نرمش وادارند. به امید این که این شیوه به هدف خود برسد. ابتدا ابوطالب را که نزدیک ترین فرد به پیامبر بود، برگزیدند و به او پناه بردند و از او چاره جویی کردند. به او گفتند: برادرزاده ات محمد این همه ما را می آزارد و ما را سبک مغز و دیوانه می خواند. او به خدایان ما ناسزا می گوید و مردم را از پرستش آنان باز می دارد. جوانان ما را گمراه کرده و میان ماتفرقه افکنده است. اگر او کمبود مالی دارد، او را ثروتمند می کنیم و حتی او را به ریاست خود برمی گزینیم. در این صورت، او در میان ما آزاد است و می تواند مردم را به یکتاپرستی دعوت کند. در عوض او نیز از خدایان ما دست بردارد و سخنی از آنان نگوید. ابوطالب که برادرزاده اش را خوب می شناخت و به پیامبری او یقین داشت، برای حفظ ظاهر و جلوگیری از دشمنی و خون ریزی های بعدی، کسی را به سراغ پیامبر فرستاد و او را نزد خود فراخواند. پیامبر که از فرصت ها برای بیان باورهایش به خوبی استفاده می کرد، این فرصت را نیز غنیمت شمرد و بی درنگ خود را به خانه عمویش ابوطالب رسانید. هنگامی که وارد خانه شد و گروه مشرکان را دید، دریافت که آنان برای چه منظوری نزد ابوطالب آمده اند. پیامبر خویشتن داری کرد و با این جمله وارد شد: «السلام علی من اتبع الهدی»؛ یعنی «سلام بر کسانی که پیرو هدایتند». مشرکان این گونه

سلام کردن را اهانت به خود تلقی کردند و بر خشمشان افزوده شد و دریافتند که محمد آنان را گمراه می داند. بنابراین، نتیجه این جلسه را از پیش دانستند، ولی خشم خود را فرو خوردند و سکوت اختیار کردند. پیامبر به ابوطالب نزدیک شد و در کنار او نشست. لحظه ای بعد، ابوطالب، گفته های آنان را برای پیامبر شرح داد. تقاضایشان را نیز بیان کرد. پیامبر در پاسخ فرمود: اگر آنان خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند، من به آنان نمی پیوندم، مگر این که سخن خود را تحقق بخشم و یا در راه آن کشته شوم.

هنگامی که ابوطالب این سخن را شنید، گفت: از یاری تو دست نخواهم کشید. پیامبر فرمود: آیا آنان حاضرند در پیروی از من، جمله ای بگویند که به سبب آن یک جمله از همه اعراب پیشی سبقت بگیرند و بر جهانیان حکم برانند؟ ابوجهل که جز به قدرت و حکومت و سیطره بر زیردستان نمی اندیشید، از این پیشنهاد به وجد آمد و برای این که کلید حکومت را از محمد بگیرد، با عجله گفت: بله. بیش از یک جمله نیز حاضریم بگوییم. آن جمله کدام است؟ پیغمبر فرمود: بگویید موجودی جز اللّه نیست؛ یعنی این جمله را بگویید و در عمل به آن پای بند باشید. غیر از خدا را رها کنید و این بت ها را که مایه بدبختی و ننگ و عقب افتادگی شماست، از مکه بیرون بریزید. حاضران که این جمله را شنیدند، رنگ باختند. پیدا بود که ترسیده اند. نگاهی به هم انداختند، زمزمه ای کردند و به هم گفتند: تاکنون چنین جمله ای را نشیده ایم؛ یعنی ما خدایانمان را رها کنیم و تنها به سراغ یک خدا برویم؟ این بسیار شگفت انگیز است.

آنان برای این که بیش از این، سخن حق پیامبر را نشوند، انگشتان شان را در گوش گذاشتند و با سرعت خارج شدند و حتی پشت سرشان را هم نگاه نکردند. در این هنگام آیه های آغازین سوره ص نازل شد و فرمود:

صاد، سوگند به قرآن پر اندرز «» آری، آنان که کفر ورزیدند در سرکشی و ستیزنده اند «» چه بسیار نسل ها که پیش از ایشان هلاک کردیم که [ما را]به فریاد

خواندنـد، [ولی] دیگر مجـال گریز نبود.» و از این که هشـدار دهنـده ای از خودشـان برایشان آمـده در شـگفتند و کافران می گوینـد: این ساحری شـیّاد است.» آیا خـدایان [متعـدّد]را خدای واحدی قرار داده؟ این واقعا چیز عجیبی است.» و بزرگانشان روان شدنـد [و گفتند:]بروید و به خدایان خود ایسـتادگی کنید که این امر همانا هدف [ما]است. « [از طرف]این [مطلب]را در آیین اخیر [عیسوی هم]نشینده ایم، این [ادعا] جز دروغ بافی نیست.»(۱)

۱- تفسیر نورالثقلین، ج۱۴، ص۴۴۱؛ تفسیرنمونه، ج۱۹، ص۲۱۳؛ نمونه بینات، ص۶۷۰ ؛ شأن نزول آیات، ص ۴۶۵.

حال رفاه طلبان گریزان از جنگ

حال رفاه طلبان گریزان از جنگ

شأن نزول آیه ۸ سوره زمر

شهر مدینه از شادی موج می زد. گویی پرنده هاو در و دیوار خانه ها نیز خود را در این شادی شریک می دانستند. پیامبر درگوشه ای نشسته بود و مردم گروه گروه، با او بیعت می کردند و ایمان می آوردند. کم تر کسی بود که تردید کندو ایمان نیاورد. در این میان، مردی خوش گذران و رفاه طلب به نام «ابوالفصیل» تردید داشت و تمایلی به پیامبر و مسلمان شدن از خود نشان نمی داد و سبب آن نیز ترس و نگرانی از آینده بود. هنگامی که دشمنان فراوان پیامبر و کار شکنی هایشان را در نظر می آورد، ترس و وحشت او را فرا می گرفت و با خود می گفت: اگر به محمد ایمان آورم و دشمنان او پیروز شوند، به یقین همه یاران او کشته می شوند. پس بهتر است صبر پیشه کنم، آن گاه تصمیم بگیرم. از سویی با دیدن یاران متحد پیامبر و بستگان خود که همه به او ایمان می آوردند، به فکر فرو می رفت. او تنها مانده بود، گاهی نیز امید به یاری خدا و پیامبر، سبب قوت قلب او می شد و تصمیم می گرفت از قافله عقب نماند و به جمع یاران او بپیوندد. از سوی دیگر، اگر ایمان می آورد پس از پیروزی های مسلمانان، غنیمت های زیادی به او می رسید و او از این راه می توانست بر ثروتش بیافزاید. در آن صورت ازتوبیخ و سرزنش بستگان نیز در امان می ماند. سرانجام، ابوالفصیل راه دوم را برگزید و ایمان آورد و به جرگه مسلمانان پیوست، ولی ترس و نگرانی هنوز بر وجود او سایه افکنده و او را خانه نشین کرده بود و از رفتن به میدان جنگ باز می داشت. او می ترسید کشته شود و زن و فرزندش بی پناه شوند، ولی به امید بهره بردن از غنیمت ها در جنگ

بـدر حاضـر شد. او به منطقه درگیری و کارزار نیامد و به امداد رسانی وکارهای پشتیانی پرداخت. او می خواست هنگام خطر، از همه زودتر بگریزد. ابوالفصـیل، از آن جنگ به سـلامت بازگشت. هنگام تقسـیم غنیمت ها بسـیار چانه زنی می کرد و سهم بیش تری می خواست. او مرد خوش گـذرانی بود که همه نعمت هـا و خوشـی هـا را برای خود می خواست و از سـختی هـا و بلاها دوری می جست. هرگاه به سـختی و گرفتاری دچار می شد، بی تابی می کرد و از مسلمانان یاری می خواست و اگر در رفـاه قرار می گرفت، خود را بی نیـاز می دیـد و همه چیز را فراموش می کرد. حتی به پیـامبر اهـانت می کرد و او را ساحر می نامید. آیه ۸ سوره زمر، شرح حال این گونه افراد را بیان می کند:

و چون به انسان آسـیبی رسـد، پروردگارش را ــ در حالی که به سوی او بازگشت کننده است ــ می خواند. سـپس چون او را از جـانب خود نعمتی عطا کنـد، آن [مصـیبتی] را که در رفعِ آن پیشتر به درگاه او دعا می کرد، فراموش می کنـد و برای خـدا همتـایی قرار می دهــد تـا [خـود و دیگران را] از راه او گمراه گردانـد. بگـو: بـه کفرت انـدکی برخـوردار شـو کـه تـو از اهل آتشی.»(۱)

۱- تفسیر برهان، ج ۸، ص ۳۴۹.

بهترین سخن

بهترین سخن

شأن نزول آیه ۳۳ سوره زمر

«عبداللّه بن مسعود» از حافظان و حاملان قرآن بود. او قرآنی می اندیشید، قرآنی سخن می گفت و قرآنی نیز رفتار می کرد. او همیشه همراه پیامبر بود تا جدیدترین آیه ها را از پیامبر بشنود و آن را حفظ و نگهداری کند. عطش یادگیری او را وا می داشت که دانسته های ذهنی اش را هر روز مرور کند و از خاطر بگذراند. دلش را با تلاوت هر روزه آیه های قرآنی جلا می داد و به روحِ خسته اش نشاط می بخشید. او تاب دوری از پیامبر را نداشت. اگر آیه ای دیر نازل می شد یا دیر به او می رسید، افسرده می شد و بر عطش او می افزود. این آثار ژرف قرآنی، همه به سبب زیبایی بیان آیه ها هماهنگی و هم بستگی بی نظیر مفاهیم و فصاحت و بلاغت بی همتایی بود که در همه آیه ها به چشم می خورد و عبداللّه بن مسعود با آن طبع لطیف و شاعرانه اش آن را به خوبی درک کرده بود، ولی عده ای مسلمان از درک این حقیقت ها ناتوان بودند و از زیبایی های قرآن سر در نمی آوردند. روزی جمعی از صحابه که افسرده و غمگین به نظر می آمدند، برای رهایی از غم و اندوه، پیشنهاد کردند از رسول خدا بخواهند کمی با آنان سخن بگوید تا این گونه زنگار ملالت و افسردگی از دل هایشان زدوده شود و راه گشای زندگی شان نیز باشد، ولی «عبداللّه بن مسعود» که با آیه های قرآن خو گرفته بود، دوست داشت علاوه بر سخنان پیامبر، آیه های جدید را نیز بشنود و روح و روان خود را با آن طراوت بخشد. یک نفر به نمایندگی از این جمع افسرده، به پیامبر گفت: ای رسول خدا، چه می شد با ما سخن می گفتی و حدیثی برای ما بیان می کردی. حدیثی که زنگار ملالت را از دل های ما بزداید و غم واندوه را از ما دور کند.

در این جا آیه ۲۳ سوره زمر نازل شد و قرآن را به عنوان بهترین سخن ها معرفی کرد . سپس به شرح فایده های قرآن پرداخت و با بیان سه توصیف، امتیازهای بزرگ این کتاب آسمانی را برمی شمارد. نخست می گوید: قرآن، کتابی است که آیه هایش هماهنگ و هم صداست؛ یعنی اختلاف در آن پیدا نمی شود و مفاهیم آن منسجم است و فصاحت و بلاغت بی نظیری دارد. سپس می افزاید ویژگی دیگر این کتاب تکرار در آن است. تکرار داستان ها، پند و اندرزها، ولی تکراری که ملال آور نیست، بلکه نشاط آفرین نیز هست و این از اصول فصاحت است که برای اثرگذاری بیش تر، تکرار می شود. به علاوه، مطالب قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند و آخرین ویژگی که در آیه ۲۳ سوره زمر به آن اشاره شده، نفوذ بسیار عمیق قرآن است:

خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه، متضمّن وعده و وعید، نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می گردد. این است هدایت خدا، هر که را بخواهد، به آن راه نماید وهر که را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست.«(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۳۱.

گَرَم تو دوستی، از دشمنان ندارم باک

گَرَم تو دوستی، از دشمنان ندارم باک

شأن نزول آیه های ۳۶ و ۳۷ سوره زمر

تبلیغات بی وقفه و گسترده رسول خدا، سبب خشم مشرکان شده بود. آنان پیامبر را از به خشم آمدن بت ها می هراساندند و در میان پیروان رسول خدا، ترس و وحشت ایجاد می کردند. باید گفت این تهدیدها در جامعه شرک آلود آن زمان به ویژه در میان عوام و سطحی نگران مؤثر بود؛ چون تازه مسلمانان، هنوز کاملاً از پرستش بت ها دل نکنده بودند، به همین سبب درباره بت ها با احتیاط سخن می گفتند و از ناسزاگویی خودداری می کردند. با این حال پیدا بود که این تهدیدها، بر پیامبر اثری ندارد؛ چون پیامبر به قدرت خدا و برتری او بر دیگر قدرت ها یقین داشت. چگونه ممکن بود خداوند با آگاهی از نیاز بندگانش، آنان را در برابر توفان حوادث و آزار دشمنان تنها بگذارد. باید ایمان داشت که او همواره پشتیبان بنده اش خواهد بود.

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای

نَبُرَد رگی چون

نخواهد خدای

و هنگامی که یاری رسان بنده اش باشد، او خدایی است که در تمام مشکلات به دوستانش یاری می رساند:

هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک

گَرَم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

چه رسد به بت ها که بی ارزش و بی خاصیتند. در همین دوران بود که آیه های ۳۶ و ۳۷ سوره زمر نازل شد و به آنان دلگرمی داد و روحشان را سرشار از نشاط و گام هایشان را استوار ساخت. نزول این آیه ها آثار روانی و زیان بار تهدیدهای دشمنان را خنثی کرد. آری هنگامی که خدا با ماست، از غیر او وحشتی نداریم و اگر از او جدا شویم، همه چیز برای ما وحشتناک است:

آیا خدا کفایت کننده بنده اش نیست؟ و [کافران] تو را از آنان که غیر اویند می ترسانند و هر که را خدا گمراه گرداند، برایش راهبری نیست. « و هر که را خدا هدایت کند. گمراه کننده ای ندارد. مگر خدا نیست که نیرومند کیفرخواه است؟»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۵۷.

راه توبه باز است

راه توبه باز است

شأن نزول آیه های ۵۳ و ۵۴ سوره زمر

«نباش»، دزدی بود که قبرها را می شکافت، و کفن مردگان را می ربود و به دیگران می فروخت. روزی گریان نزد پیامبر آمد و از شدت ناراحتی برخود می لرزید و مرتب با خود می گفت: از خشم خدا به تو پناه آورده ام، برایم چاره ای بیاندیش. پیامبر فرمود: شرک آورده ای؟ گفت: کاش مشرک شده بودم، آن گاه ایمان می آوردم و خود را نجات می دادم. پیامبر فرمود: خونی به ناحق ریخته ای؟ نباش گفت: خیر. کاش اگر این گونه بود، دیه می دادم یا قصاص می شدم. رسول خدا ادامه داد: خداوند گناه را می آمرزد، هر چند زیاد باشد و باز نباش جواب داد: چه می گویی یا رسول اللّه، گناه من بس بزرگ است. از آسمان ها و زمین نیز بزرگ تر است. نمی توانم آن را بر زبان آورم پیامبر از او پرسید: گناهت از خدا هم بزرگ تر است؟ او گریان پاسخ داد: خیر، از خدا بزرگ تر چیزی نیست. سخن که به این جا رسید، پیامبر فرمود: بهتر است توبه کنی، خدای بزرگ توبه پذیر است و گناهان بزرگ را نیز می آمرزد. حالا بگو ببینم گناه تو چیست؟ نباش سر به زیر افکند و در حالی که هم چنان می گریست، گفت: ای رسول خدا! از تو شرم دارم و نمی توانم آن را بیان کنم. خدایا گناه من بزرگ است، بیچاره و روسیاهم و می دانم مرا نخواهی بخشید. پیامبر از این رفتار جوان و نومیدی وی شگفت زده شد و پرسید: مگر تو چه کرده ای که این گونه سخن می گویی و ناله می کنی؟! نباش، سرش را پایین انداخت. در حالی که سعی می کرد گریه اش را پنهان کند، اشکش را با گوشه آستینش پاک کرد و گفت: با شرمندگی می گویم. هفت سال تمام نبش قبر می کردم و کفن های مردگان

را می ربودم و آن را می فروختم و از این راه روزی می گذراندم. تا این که روزی دختر زیبایی از انصار را دفن کردند. پس از گذشت زمان اندکی از دفن او در تاریکی شب، قبرش را شکافتم. کفنش را برداشتم و او را کاملاً برهنه دیدم. با دیدن زیبایی دختر شیطان نفس بر من مسلط شد. آن گاه ماجرای تجاوز خود را برای پیامبر شرح داد. هنگامی که سخنش به این جا رسید، پیامبر تاب نیاورد و آشفته و ناراحت فرمود: این فاسق را بیرون کنید. آن گاه رو به سوی او کرده و گفت: تو چقدر به دوزخ نزدیکی؟ جوان نومیدانه بیرون آمد و ناله کنان سر به بیابان گذاشت و به کوه های اطراف پناه برد و بسیار گریست و با دلی شکسته رو به آسمان کرد و گفت: خدایا! پیامبرت فرموده است که تو گناه بزرگ را می بخشی. من نیز گناه بزرگی مرتکب شده ام. به تو پناه می آورم و از تو کمک می جویم. ای امید بی پناهان! مرا نا امید مکن و توبه ام را بپذیر و اگر توبه ام را پذیرفتی، پیامبرت را از آن باخبر ساز؛ چون در غیر این صورت، روی دیدن پیامبر را ندارم و اگر توبه ام را نمی پذیری، از آسمان آتشی بفرست و مرا بسوزان و پاک گردان و از عذاب آخرت برهان. این جا بود که خداوند آیه های ۵۳ و ۵۴ سوره زمر را نازل کرد. این آیه ها آغوش رحمت الهی را بر بندگان گنه کار باز می کند و با لحنی آکنده از لطف و محبت، راه بازگشت همراه با امیدواری را به همه گنه کاران می نمایاند و فرمان بخشش چنین گنه کارانی را صادر می کند و این همان هدف اصلی بعثت انبیا؛ یعنی تربیت و هدایت بشر است. آیه های ۵۳ و ۵۴ سوره زمر راه نجات بندگان گنه کار را به آنان نشان می دهد:

بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید، از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت خدا همه گناهان را می آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است.» و پیش از آن که شما را عذاب در رسد و دیگر یاری نشوید، به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۵۰۷.

خداشناسی و گناه گریزی

خداشناسی و گناه گریزی

شأن نزول آیه ۶۷ سوره زمر

جوان پرسشگر یهودی از جمع دیگر جوانانی که دور هم نشسته بودند و از قدرت خدا سخن می گفتند، پرخاش گرانه برخاست و در حالی که می خواست آن جمع را ترک کند، گفت: نه هرگز این برای من پذیرفتنی نیست. چگونه به خود جرأت می دهید که درباره خدا این گونه سخن بگویید و او را با پادشاهان روی زمین مقایسه می کنید، او همتایی ندارد تا قیاس گردد. عقل مبنای خوبی برای شناخت موجودات است و با آن می توانیم بدی ها را از خوبی ها تشخیص دهیم؛ آن گاه خوبی ها را برای خود برگزینیم. من نمی پذیرم که بزرگان ما به نقل از تورات می گویند: آسمان ها، کوه ها و آب ها، همه روز قیامت بر انگشتان خدا نگه داشته می شوند و با یک حرکت، جهان به لرزه درمی آید. وقتی که همگان به وحشت می افتند، خداوند فریاد می کشد و می گوید: من فرمانروای همگان هستم. کجایند پادشاهان دنیا؟ بیایند و قدرت بی همتای مرا نظاره کنند و به عجز و ناتوانی خود پی ببرند؟

این جوان، حرف هایش را زد و بی درنگ آن مکان را ترک کرد و رفت تا این پرسش و ابهام را نزد رسول گرامی اسلام مطرح کند و پاسخ بگیرد. خود را به مدینه رساند و به دیدار پیامبر شتافت. جوان گفت: ای محمد برای من این پرسش مطرح است که این کوه ها، دریاها و کهکشان ها چگونه می تواند بر انگشتان خدا بچرخد؟ این انگشتان چه توانی دارند که بتوانند سنگینی دنیا را تحمل کنند؟!ای رسول خدا! شما چه می گویی؟ آیا گفته یهود را درست می دانی و آن را تأیید می کنی؟ در این جا رسول خدا منتظر وحی

ماند. آیه ۶۷ سوره زمر نازل شد و چنین پرسشی را ناشی از ناآشنایی با توحید و معارف الهی دانست و بیان کرد که منظور از قدرت الهی توانایی خداوند در اداره جهان است و همه کارها به فرمان او صورت می پذیرد:

و خدا را آن چنان که باید به بزرگی نشناخته اید و حال آن که روز قیامت زمین یک سره در قبضه [قدرت] اوست و آسمان ها در پیچیده به دست اوست، او منزه و برتر است از آن چه [با وی] شریک می گردانند.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۵۳۰.

عالم محضر خداست

عالم محضر خداست

شأن نزول آیه های ۲۲ و ۲۳ سوره فصلت

نیمه های شب بود و در کوچه های مکه کسی دیده نمی شد، همه در خواب سنگین فرورفته بودند و حتی کوچک ترین صدایی نیز از دور به گوش نمی رسید. سه نفر از کافران قریش با قد و قواره های گوناگون و تا اندازه ای وحشتناک، بر اساس قرار قبلی خود، در خیابان منتهی به خانه کعبه به هم رسیدند. آنان در اندیشه طرح دسیسه ای بودند که باید روز بعد اجرا می شد و برای این که شناخته نشوند، کاملاً اطراف خود را می پاییدند و آهسته قدم بر می داشتند. پس از مدتی، خود را در کنار بت بزرگ پنهان و فضای مناسبی برای گفت و گو را فراهم کردند. پیش از آن که سخن آغاز کنند، یکی از آن سه تن که مردی فربه و قدکوتاه بود، دو نفر دیگر را به ادامه حرکت دعوت کرد و گفت: ما برای این که از چشم دیگران پنهان باشیم به این مکان آمده ایم؛ ولی غافلیم که خداوند سخن ما را می شنود و آن را به پیامبرش می رساند. در این صورت همه چیز نقش بر آب می شد. بهتر است چاره ای دیگر بیاندیشیم. دومی که سری کوچک، شکمی بزرگ و چهره ای ترسناک داشت، سخن دوستش را قطع کرد و به او گفت: گمان نمی کنم که خداوند سخنان ما را بشنود. تو نیز بهتر است این حرف ها را رها کنی و بیش از این مارا ناامید نکنی و سومی با سری بیش از اندازه بزرگ و قدی دراز گفت: اگر با صدای بلند سخن بگوییم، خداوند حرف ما را می شنود، ولی اگر آهسته سخن بگوییم، نمی شنود. باز مرد قدکوتاه گفت: تجربه گذشتگان نشان می دهد که محمد از جلسه های پنهانی ما باخبر شده است. حال یا کسی از میان خود ما به او خبر می رساند یا خداوند او را آگاه

می کنـد که این عاقلانه به نظر می رسـد. بنابراین، باز تکرار می کنم که خداوند اگر صدای بلند را بشـنود صدای کوتاه را نیز می شـنود. آنان دوباره به گفت و گو ادامه دادنـد و برای نقشه بعـدی خود را آماده کردنـد. در این هنگام آیه ۲۲ و ۲۳ سوره فصلت نازل شد و یادآور شد که خداوند در همه جا شاهد کارهای شـماست و از اسـرار درون و برون شـما آگاه است؛ چون گماشـتگان خداونـد همه جـا حضور دارنـد و حتی چشم، گوش و پوست تنشـان هوشـیار است و روز قیـامت بر کارهای شـما شهادت می دهند:

و شـما از این که مبادا گوش و دیـدگان و پوسـتتان بر ضـد شـما گواهی دهنـد [گناهانتان را]پوشـیده نمی داشتید، لیک گمان داشتیـد که خـدا بسـیاری از آن چه را که می کنیـد، نمی دانـد» و همین بود گمانتـان که دربـاره پروردگارتان بردیـد، شـما را هلاک کرد و از زیان کاران شدید.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۵۲.

جاذبه تلاوت و صوت قرآن

جاذبه تلاوت و صوت قرآن

شأن نزول آیه های ۲۶ تا ۲۸ سوره فصلت

در میان همهمه زایران، آوای گرم و دل نشینی توجه همگان را به خود جلب کرد و لحظه ای بعد در آن فضای شرک آلود، سکوت حکم فرما گردید. همه از عبادت بت ها دست کشیدند و به سرعت به محل صدا نزدیک شدند و با شگفتی به آن گوش فرادادند. این صدا دیگر ناآشنا نبود و هر روز صبح، ظهر و مغرب گوش دلشان را نوازش می داد و به آن ها آرامش می بخشید. یکی از سران مشرکان که در برابر بت بزرگ زانو زده بود به دوستش گفت: از عمرم پنجاه سال می گذرد، ولی گواهی می دهم که آواز این مرد و کلمات شیرین اومرا مجذوب خود کرده است. او یک ساحر واقعی است. دوستش نیز که از سران بت پرستان بود، گفت: حالا ـ که چنین گفتی، من نیز واقعیتی را برای تو بازگو می کنم. نمی دانم چگونه نیروی ناشناخته ای مرا به سوی این مرد می کشاند. تلاوت قرآن و صوت زیبای او بر شوق من افزوده است و ناخواسته به سوی او می آیم. سخنان شیرین و داستان های جذابی که او بیان می کند، نه تنها ما بلکه همه کسانی را که اینک دور او حلقه زده اند، به خود جلب کرده است. دیگر داستان سرایی و نشست های شاعرانه ما بی رونق شده است. ما برای غلبه بر قرآن باید چاره ای بیاندیشیم. آنان تصمیم گرفتند از آن پس مراکز سرگرمی و فساد را گسترش دهند و برای جذب بیش تر افراد، افسانه های عشقی و هوس انگیز و داستان های خرافی و دروغین را در محافل بازگو کنند. هنگامی که پیامبر قرآن تلاوت می کرد، برای جلوگیری از رسیدن پیام حق به گوش مردم، سوت

و کف می زدند و جنجال بر پا می کردند. آیه های ۲۶، ۲۷ و ۲۸ سوره فصلت به کافران وعده عذابی دردناک می دهد:

و کسانی که کافر شدند و گفتند: به این قرآن گوش مدهید و سخن لغو در آن اندازید، شاید شما پیروز شوید« و بی شک به کسانی که کافر شده اند، عذابی سخت می چشانیم و حتما آنان را به بدتر از آن چه می کرده اند، جزا می دهیم.«آری، سزای دشمنان خدا همان آتش است که در آن منزل همیشگی دارند. [این] جزا، کیفر آن است که نشانه های ما را انکار می کردند.«(۱)

۱- تفیسر مراغی، ج ۲۴، ص ۱۲۵.

ولایت، پاداش رسالت

ولایت، پاداش رسالت

شأن نزول آیه هایی ۲۳ تا ۲۵ سوره شورا

شهر مدینه یکپارچه شور و هیجان بود و مردم از مدت ها پیش، شهر را آذین بسته بودند و خود را برای استقبال و پذیرایی از مهاجری بزرگ؛ یعنی آخرین فرستاده الهی آماده می کردند. روز ورود پیامبر به شهر مدینه همه مردم از زن و مرد، پیر و جوان و حتی کودکان، خود را به آخر شهر رساندند. عده ای در بالاترین نقطه شهر، جاده ها را می نگریستند تا بتوانند نخستین خبر رسان این رویداد مهم باشند و شادی و سرور را برای اجتماع کنندگان به ارمغان آورند. آن لحظه تاریخی و فراموش نشدنی فرا رسید و پیامبر به شهر مدینه قدم گذاشت. هلهله شادی، در آسمان شهر مدینه پیچید. پرندگان به پرواز در آمدند و حتی جانوران نیز فریاد شادی سر دادند. هر کس دوست داشت که پیامبر مهمان او باشد و با این کار افتخاری بزرگ به دست آورد. آنان از هیچ کمک مادی و معنوی به رسول خدا کوتاهی نکردند و اموال زیادی در اختیارش قرار دادند و گفتند: ای رسول خدا! هر گونه که خواستی می توانی آن را مصرف کنی. شاید آنان با این کار می خواستند پاداش ۲۳ سال تلاش پیامبر را پیش از پیش به او بپردازند و پیش از آن که پیامبر پاداش خود را از آنان بخواهد، خودشان دو دستی پیش کش کنند تا شرمنده او نباشند. در این جا آیه ۲۳ سوره شورا نازل شد که [به آنان] بگو من جز دوست داشتن نزدیکانم هیچ پاداشی از شما نمی خواهم. پیامبر این آیه را برای مردم تلاوت کرد و به آنان چنین فرمود: اجر رسالت، همان دوستی خویشاوندان من است. منافقان کینه توز،

زبان به اعتراض گشودند و گفتند: او می خواهد از هم اکنون بستگانش را بر ما تحمیل کند و ما را فرمانبردار آنان قرار دهد. ما هرگز به چنین ذلتی تن نمی دهیم و به آن راضی نمی شویم. ما می دانیم که محمد به خدا دروغ بسته و این سخن را از پیش خود گفته است. این جا بود که آیه ۲۴ سوره شورا نازل شد که خداوند در این آیه منافقان را سرزنش و تقبیح می کند. آنان این آیه را که شنیدند از گفتار خود پشیمان شدند. آن گاه آیه ۲۵ نازل شد. خداوند در این آیه مژده پذیرش توبه را به بندگانش می دهد:

این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [بدان] مژده داده است. بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود، قطعا خدا آمرزنده و قدرشناس است.» آیا می گویند: به خدا دروغی بسته است؟ پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می نهد و خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پابرجا می کند. اوست که به راز دل ها داناست.» و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می پذیرد و از گناهان در می گذرد و آن چه را می کنید، می داند.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۰۲.

رفاه و طغیانگری

رفاه و طغیانگری

شأن نزول آیه های ۲۷ و ۲۸ سوره شورا

«خباب بن ارت»، از یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، با این که وضع مالی مناسب و زندگی بی دغدغه ای داشت، ولی او در دام آروزهای خود گرفتار شده بود و به زندگی یهودیان به دیده حسرت می نگریست. او خود را باآنان مقایسه می کرد و افسوس می خورد. خباب دوست داشت خود را روزی در سطح آنان ببیند و به خوشبختی و سعادت دنیا با هم دست یابد. او گاهی به فکر فرو می رفت و با خود می گفت: اگر ما به راستی، بر دین حق هستیم و بهترین بندگان خداییم، پس این همه فقر، بیماری و بیچارگی مسلمانان برای چیست؟ و اگر یهودیان باطلند، چرا این همه مال و ثروت دارند و از نعمت های الهی بهره مندند؟! اگر خداوند بندگان با ایمان را دوست می داشت، نعمت هایش را از ما دریغ نمی کرد و ما را بی نصیب نمی گذاشت. چه می شد خداوند ثروت یهودیان را می گرفت و به ما می داد. به یقین ما شکرگزار خوبی بودیم، ولی یهودیان نه تنها سپاسگزار خدا نیستند، بلکه طغیان نیز می کنند و فساد به بار می آورند و هر روز دسیسه ای علیه مسلمانان، در سر می پرورانند. این اندیشه که بیان گر ضعف اعتقادی چنین افرادی بود، هر روز در میان مسلمانان گسترش می یافت، به ویژه این که هر روز پیشرفت یهودیان را می دیدند، به گونه ای که نبض اقتصادی شهر مدینه به دست تاجران بزرگ یهودی بود. در این جا بود که آیه های زیر نازل شد. خداوند در این آیه ها به مسلمانان یادآوری می کند که هر گاه دنیا به آنان رو کرد، به زندگی مرفه گرفتار می آیند و

این با بندگی خدا سازگار نیست؛ چون به سرعت از خدا فاصله می گیرند و در دریای شهوت ها غرق می شوند و در نتیجه، کارشان به ستم و فساد در زمین می انجامد. می توان گفت، گاه گسترش روزی وسیله امتحان و آزمایش و گاه یک مجازات الهی به شمار می رود. کسانی که به مجازات الهی گرفتار می شوند به ظاهر دورنمای زندگی آنان دل انگیز، ولی واقعیت آن، سرشار از بدبختی و بیچارگی است. باید گفت کمبود روزی، گاهی به سستی و تنبلی خود انسان باز می گردد که این خواست حتمی خداوند نیست، بلکه نتیجه عمل بد اوست که دامن گیرش شده است و اگر انسان نهایت تلاش خود را به کار گیرد و در عین حال، همه درها به روی او بسته گردد، باید آن را ناشی از مصلحتی بداند و ناامید نشود و هم چنان به تلاش خود ادامه دهد و تسلیم به رضای الهی گردد. در آیه های ۲۷ و ۲۸ سوره شورا آگاهی مطلق خداوند از زندگی بندگانش بیان می شود:

و اگر خدا روزی را بر بندگانش فراخ گرداند، به یقین، در زمین سر به عصیان برمی دارند، ولی آن چه را بخواهد، به اندازه ای [که مصلحت است] فرو می فرستد. به راستی که او به [حال] بندگانش آگاه و بیناست. « و اوست کسی که باران را پس از آن که [مردم] نومید شدند، فرود می آورد و رحمت خویش را می گستراند و هموست سرپرست ستوده.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۳۱.

گونه های وحی

گونه های وحی

شأن نزول آیه ۵۱ سوره شورا

آه از قوم یهود، از لجاجت و خود برتر بینی آنان و بهانه جویی های فراوان شان. داستان درخواست یهودیان از حضرت موسی علیه السلام را برای دیدن خدا شنیده یا خوانده اید. آنان در ادامه بهانه جویی های خود، خطاب به حضرت موسی گفتند: ما در صورتی به خدای تو ایمان می آوریم که او را با چشم مشاهده کنیم. حضرت موسی وقتی پافشاری قوم خود را دید، به ناچار آنان را به بالای کوهی برد و خواسته آنان را با خدا در میان نهاد. به ناگاه نوری تابید و همه بیهوش شدند. پس از آن، به درخواست حضرت موسی علیه السلام همه به هوش آمدند و به اشتباه خود پی بردند. در زمان های بعد نیز یهودیان زمان پیامبر، برای توجیه بی ایمانی خویش، نزد پیامبر آمدند و گفتند: چرا تو با خداوند سخن نمی گویی و به او نگاه نمی کنی؟ اگر به راستی تو پیامبر خدایی، همان گونه که حضرت موسی علیه السلام با او سخن گفت و به او نگاه می کرد تو نیز چنین کن. ما در صورتی به تو ایمان می آوریم که آن چه را گفتیم و از تو خواستیم، انجام دهی. در غیر این صورت، به تو ایمان نمی آوریم. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: موسی هرگز خدا را ندید. این جا بود که آیه ۵۱ سوره شورا نازل شد و چگونگی ارتباط پیامبران را با خداوند تشریح کرد. از این آیه چنین برمی آید که راه ارتباط پیامبران با خدا، از سه راه ممکن است: القای به قلب که در باره بسیاری از انبیا این گونه بوده است؛ از پشت حجاب، آن گونه که خداوند در کوه طور از راه انعکاس امواج صوتی در فضا با موسی سخن گفت و از راه

ارسال فرشـتگان، آن گونه که در باره پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله نقل شده. البته وحی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بـه جز این، از راه هـای دیگری هم چـون وحی از راه القـای به قلب، گـاه در بیـداری و گـاه در خـواب صـورت گرفته است و بعضی از این شاخه ها، خود شاخه های فرعی دیگری نیز دارد. آیه ۵۱ سوره شورا این راه ها را برمی شمارد:

و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز (از راه) وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری، اوست بلند مرتبه سنجیده کار.»(۱)

۱- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۵۸۷۳.

رهبری در نظام ارزشی

رهبری در نظام ارزشی

شأن نزول آیه های ۳۱ و ۳۲ سوره زخرف

«ولید بن مغیره»، نامی آشنا برای همه قبیله های عرب، حتی برای مردم مدینه و شام بود. او از ثروت بسیار زیادی بهره می برد؛ صدها شتر برای تجارت و صدها خدمتکار در اختیار داشت. ولید گاهی همه مردم مکه را چند روزی شام و ناهار می داد. همه به او احترام می گذاشتند و از او حرف شنوی داشتند.

«عروه بن مسعود ثقفی» نیز که در طایف زندگی می کرد، با این که در ثروت به ولید نمی رسید، ولی در طایف سرآمد دیگر سرمایه داران بود و در شبه جزیره عرب، دومین پولدار محسوب می شد. این دو، با ثروتی بسیار، عرب را رهبری می کردند و باورهای خود را به آسانی در همه جا رواج می دادند. تا این که از طبقه ضعیف و محروم، جوانی به نام محمد به پیامبری مبعوث شد و رسالت خویش را به همگان ابلاغ کرد. ثروتمندان بیش از همه این جوان را به سبب ادعای نبوت ریشخند کردند و به مبارزه با او برخاستند. ابتدا گفتند: خداوند، پیامبرش را از جنس بشر بر نمی گزیند. فرشتگان بهتر می توانند این مسئولیت را بپذیرند و از عهده آن برآیند، ولی وقتی برای آنان مثال آورده شد که پیامبران گذشته از جنس بشر بودند، گفتند: اگر بناباشد خداوند از جنس بشر پیامبری برگزیند، سزاوارتر از محمد نیز کسانی هستند. منظور آنان ولید بن مغیره و عروه بن مسعود بود. البته حق داشتند چنین بهانه هایی بیاورند؛ زیرا از دیدگاه آنان مال و ثروت و مقام ظاهری وشهرت، معیار ارزش انسان ها محسوب می شد و بزرگ قبیله

نزدیک ترین مردم به خدا بود. بنابراین، برایشان حیرت آور بود که این لطف خداوندی بر یکی از افراد آنان نازل نشده و بر یتیم و تهیدستی به نام محمد نازل شده است و این برای آنان باورکردنی نبود. باید گفت این اندیشه، به نظام نادرست آنان بازمی گشت و بی شک، بلای بزرگ جوامع بشری و عامل اصلی انحراف فکری آنان همین نظام های غلط است که گاه حقایق را کاملاً واژگون نشان می دهد. این در حالی است که در نظام درست، دعوت الهی باید در اختیار کسی باشد که روح تقوا سراسر وجودش را پر کرده است؛ انسان آگاه، با اراده، مصمم، شجاع و دردآشنا. نه کسانی که به لباس های زیبا، کاخ های گران بها، زینت های گوناگون و تجملات دل بسته اند که این ها شایسته زندگی رهبران الهی نیست. خداوند در آیه های ۳۱ و ۳۲ سوره زخرف، به کسانی که از پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله ناراضی بودند، چنین پاسخ می دهد:

و گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگی (مرد ثروتمندی) از این شهر (مکه و طایف) فرود نیامده است؟ « آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما (وسایل) معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و برخی از آنان را از (نظر) درجات بالاتر از بعضی (دیگر) قرار داده ایم تا بعضی از آنان بعضی (دیگر) را در خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آن چه آنان می اندوزند، بهتر است.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۹.

بیهودگی بحث جدلی

بیهودگی بحث جدلی

شأن نزول آیه های ۵۷ تا ۶۰ سوره زخرف

روزی رسول خدا در کنار خانه کعبه در حال عبادت بود که ولید بن مغیره از آن جا گذشت. وقتی پیامبر را دید، ایستاد و منتظر پایان عبادت پیامبر ماند. نزدیک شد و خواست با پیامبر سخن بگوید. او بر آن بود تا دیدگاه پیامبر را نسبت به خود دگرگون و بت پرستی اش را توجیه کند. پس از مدتی، «نضر بن حارث» نیز از راه رسید. او بی آن که اجازه بگیرد، نزدیک شد و در جمع آن دو نشست و بحث و جدل با پیامبر را آغاز کرد. گویی با دسیسه ای از پیش تعیین شده، قرار بود سران شرک در آن مکان جمع شوند و به خیال خود، رسول خدا را در میان جمع رسوا کنند. چون آنان علیه پیامبر جبهه گرفته بودند، چیزی نگذشت که جمعیت زیادی در آن جا جمع شدند و به مباحثه دو طرف گوش دادند.

پیامبر با قدرت و به تنهایی، همه پرسش های آنان را پاسخ می داد. رسول خدا، در آخرین جمله، به خواندن این آیه بسنده کرد و فرمود: شما و آن چه غیر از خدا می پرستید، هیزم دوزخ خواهید بود و همگی در آن وارد می شوید. اگر این ها خدایان بودند، هرگز به دوزخ وارد نمی شدند و آنان همگی در آن جاودانه خواهند ماند.

نضر بن حارث که طرف اصلی بحث بود، وقتی دلیل های متین و محکم پیامبر را شنید، پس از تلاوت این آیه، از پاسخ گویی عاجز ماند و به ناچار سکوت اختیار کرد. مشرکان متفرق شدند و پیامبر از جا برخاست. لحظاتی بعد، یکی از دانشمندان مشرک

به نام عبدالرحمن زهری از راه رسید و آثار خشم و ناراحتی را در چهره مشرکان دید. وقتی علت را پرسید، ولید خطاب به او گفت: تا به حال کجا بودی؟ ما در بحث با محمد رسوا شدیم. حتی نضر بن حارث از پاسخ به محمد درماند. حال تو باید جبران کنی و ما را از این رسوایی برهانی. او افزود: محمد گمان می کند ما به همراه معبودهامان هیزم دوزخیم. عبداللّه گفت: کاش من آن جا بودم می دانستم به او چه بگویم. حالا نزد او بروید و از محمد بپرسید: اگر خدایان ما به دوزخ می افتند، پس فرشتگان و پیامبرانی هم چون عزیر و حضرت مسیح نیز باید به جهنم در آیند؛ چون عده ای از مردم، آنان را می پرستیدند. پیک آنان بی درنگ برای شنیدن پاسخ این پرسش نزد پیامبر آمد. همه مشرکان، پیامبر را از پیش محکوم شده می دانستند. بنابراین، بی صبرانه در انتظار بازگشت پیک بودند. رسول خدا در پاسخ فرمود: آری همه خدایان شما در دوزخند، ولی به شرط آن که معبود بودن را دوست داشته باشند. [یعنی فرشتگان و پیامبر، دوست نداشتند، معبود واقع شوند.]خداوند در آیه های ۵۷ تا ۶۰ سوره زخرف، به مشرکان پاسخی شایسته می دهد:

و هنگامی که [در مورد] پسر مریم مثالی آورده شد، به نگاه قوم تو از آن [سخن]هلهله در انداختند [و اعراض کردند]«۵۷» و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؟ آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل پیشه اند «» [عیسی] جز بنده ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسراییل سرمشق[و آیتی]گردانیده ایم، نیست«» و اگر بخواهیم به یقین، به جای شما فرشتگانی که در [روی]زمین جانشین [شما] گردند، قرار دهیم.«»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۹۳.

مدارا، اصل پایدار

مدارا، اصل پایدار

شأن نزول آیه ۱۴ سوره جاثیه

جنگ «بنی مصطلق»، با پیروزی مسلمانان به پایان رسید. خبر مسرت بخش این پیروزی، به مدینه رسید و همه در انتظار ورود رزمندگان اسلام، لحظه شماری می کردند. روزها به طول انجامید تا سپاه اسلام، از مرز شام که محل کارزار مسلمانان با قبیله بنی مصطلق بود، بگذرند و به مدینه برسند. غم دوری از خانواده و سختی پیکار، خستگی را بر چهره رزمندگان نمایان کرده بود، ولی در این میان، از سلامتی رسول خدا بسیار شادمان بودند، آنان کوچک ترین اهانتی را به ساحت مقدس آن پیام آور وحی تحمل نمی کردند.

مسلمانان به مدینه نزدیک شده بودند و از هم اکنون صدای فریاد تکبیر و صلوات های استقبال کنندگان را می شنیدند. مسلمانان غرق در این لحظه های غرور به روزهای خوب آینده می اندیشیدند که ناگهان خبری ناگوار، زبان به زبان در میان مسلمانان پیچید و شیرینی این لحظه ها را در کام یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به تلخی بدل کرد. رزمندگان غرورآفرین، برای استراحت و آبگیری در نزدیک چاهی به نام «مریسیع» فرود آمدند. پس از مدتی از کنار چاه، همهمه ای به گوش رسید و جمعیت زیادی را به سوی خود کشانید. دو غلام مسلمان، یکی غلامی از مهاجران و دیگری غلام عبداللّه بن ابی، رییس منافقان که از انصار بود، با هم درگیر شده بودند. واقعه از این قراربود که عبداللّه بن ابی، غلام خویش را به بهانه تأمین آب به سوی چاه فرستاد. در

همین حال غلام مهاجران نیز دلوش را در چاه سرازیر کرده بود و آب می کشید. کار او به طول انجامید، به طوری که غلام عبداللّه بن ابی عصبانی شد. او می دانست که اربابش درگیری، هیاهو و اختلاف افکنی میان مسلمانان را دوست دارد. بنابراین، از این فرصت استفاده کرد و با غلام مهاجران درگیر شد. این درگیری دیری نپایید و با میانجی گری مسلمانان پایان گرفت و آن دو غلام نیز به سوی ارباب خود شتافتند. غلام عبداللّه بن ابی، باشتاب، در حالی که چهره ای حق به جانب گرفته بود، نزد رییس خود آمد و ماجرا را تعریف کرد. رنگ عبداللّه تغییر کرد و نتوانست خشم خود را پنهان کند. با عصبانیت گفت: اگر به مدینه وارد شویم، عزیزترین فرد مدینه [یعنی خودش]ذلیل ترین فرد مهاجران را از مدینه بیرون خواهد راند. منظور او رسول خدا بود. این سخن به گوش یاران پیامبر رسید. آنان ناراحت شدند و نتوانستند تاب بیاورند و اهانت به رسول خدا را تحمل کنند. بنابراین، خود را برای کشتن رییس منافقان آماده کردند. در این هنگام، آیه زیر نازل شد و آنان را از این تصمیم شتاب زده منصرف کرد. این سفارش به مدارا که از حساسیت و ظرافت برخورد با منافقان حکایت می کند و آن را در برخی زمان ها ضروری می داند، برای ما دربردارنده نکات آموزنده بسیاری است:

به کسانی که ایمان آورده اند، بگو: تا از کسانی که به روزهای [پیروزی]خداامید ندارند، درگذرند، تا [خدا هر] گروهی را به [سبب] آن چه مرتکب می شده اند، به مجازات رساند.«(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۷۰۷.

کتمان حقیقت

کتمان حقیقت

شأن نزول آیه ۱۰ سوره احقاف

عیـد یهودیان بود؛ عیـد پاک. مغازه ها تعطیل بود و همه برای حضور در این جشن مذهبی به سوی کنیسه آمده بودند. عده ای زودتر برای خود جا گرفته و عده زیادی از یهودیان نیز بیرون از معبد در انتظار آغاز مراسم نشسـته بودند. ناگهان پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله را دیدند که از دور نمایان شد. آنان گمان نمی کردند که پیامبر به آن مکان بیاید. بنابراین، از دیدن پیامبر اسـلام صـلی الله علیـه و آله شـگفت زده شدنـد. عـده ای فکر می کردنـد این یـک حرکت صـلح جویـانه برای زدودن کینه و کدورت های مسلمانان و یهودیان است. با این که عده ای به آن واقعه خوش بینانه می نگریستند، ولی بیش تر یهودیان، نسبت به آن بـدبین و از دیدن پیامبر و حضور او در کنیسه ناخشـنود بودند، ولی چاره ای جز اسـتقبال از پیامبر نداشـتند. همه نگاه ها متوجه رسول خـدا بود. آنان منتظر بودند پیامبر لب به سـخن بگشاید و هدف خود را بیان کند. پیامبر اکرم۹، خطاب به بزرگ یهودیان فرمود: شـما دوازده نفر از میان خود به من معرفی کنید که بر وحدانیت خدا و نبوت من شهادت دهند [و حقیقت را از تورات بیان کنند]. در این صورت خشم خداوند از همه یهودیان دنیا برداشته خواهد شد.

سکوت بر معبد حکم فرما و نگاه ها به سوی بزرگ کنیسه دوخته شد. تنها او اجازه داشت سـخن بگوید و به پیامبر خدا پاسـخ دهد، ولی او چیزی نگفت و متحیرانه به پیامبر می نگریست. شاید می خواست حقیقت را به نقل از تورات

بازگویـد، ولی از دیگر یهودیان می ترسـید و شاید هم بغض و کینه دیرینه او نسـبت به پیامبر زیادتر شده بود؛ چون سـخنان بر حق و رسواگر پیامبر همواره برای او تحمل ناپذیر بود. در هر حال، سکوت او ادامه داشت که تکرار سخن پیامبر وی را به خود آورد، ولی او هم چنان سـکوت را ترجیـح داد و چیزی نگفت. پیامبر برای سومین بار خواسـته اش را تکرار کرد و یهودیان باز هم سـکوت پیشه کردند و خواسـته پیامبر را اجابت نکردند. پیامبر که دیگر ناامید شده بود، خطاب به جمع فرمود: شـما حق را کتمان می کنیـد. به خدا سوگند، پیامبری که در تورات وعده اش داده شده است، من هسـتم. حقیقت همین است، گرچه شـما ایمان نیاورید و تکذیبم کنید.

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله پس از این سـخنان برای خروج از معبـد حرکت کرد، ولی هنوز چنـد قـدمی برنداشـته بود که صـدای مردی، پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله را به خود آورد. پیـامبر برگشت و مرد جوانی را دیـد که به سویش در حرکت است. مرد به پیامبر نزدیک شد و گفت: ای محمد! لحظه ای درنگ کن، می خواهم با تو سخنی بگویم. پیامبر به او اجازه داد. آن جوان رو به یهودیان ایستاد و گفت: شما مرا چگونه فردی می دانید؟ همه گفتند: به خدا سوگند، تو و پدر و جدت از همه به کتاب تورات آگاه تریـد. بار دیگر نیز از پیامبر خواست این سـخن را تکرار کند. آن گاه با صدای رسا، به گونه ای که همه بشـنوند، گفت: من شهادت می دهم که او همان پیامبری است که نام او در تورات و انجیل آمده است. حال بهتر است شما نیز گواهی دهیـد و به حقانیت او اعتراف کنید. یهودیان که انتظار نداشـتند با این صـحنه غافل گیر کننده روبه رو شوند، به خشـم آمدند و سـخنان مرد را تکذیب کردند. آنان گفتند: تو دروغ گویی. در تورات و انجیل، مطلبی دراین باره نیامده است. معلوم می شود که محمد تو را فریفته و به سوی خود جلب کرده است. رسول خدا در دفاع از آن جوان فرمود: شما دروغ می گویید. انکارتان پذیرفته شده نیست. آن جوان که بعدها مشخص شد «عبداللّه

بن سلام»،است در حضور سران یهود، به توحید و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شهادت داد و مسلمان شد.

آیه ۱۰ سوره احقاف، ستمگرانی را که بر تکذیب سخنان پروردگار پافشاری می کنند، نکوهش می کند:

بگو: به من خبر دهید، اگر در این [قرآن] از نزد خدا باشد و شما بدان کافر شده باشید و شاهدی از فرزندان اسراییل به مشابهت آن [با تورات] گواهی داده و ایمان آورده باشد. شما تکبر کرده باشید، [آیا باز هم شما ستمکار نیستید؟] البته خدا قوم ستمگر را هدایت نمی کند.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۳۱۳.

چشم داشت ثروتمندان به قدرت

چشم داشت ثروتمندان به قدرت

شأن نزول آیه های ۱۱ و ۱۲ سوره احقاف

آیین نجات بخش اسلام با همه فشارها و موانعی که مشرکان ایجاد می کردند، از سوی قشرهای فقیر و تهی دست، پذیرفته می شـد. «ابوذر غفاری»، در مکه اسـلام آورد و به دنبال او قبیله «بنی غفار» نیز که بادیه نشـین و فقیر بودند، ایمان آوردند. در این میـان، یـک کنیز رومی به نـام «ذی النیره»، دعوت پیـامبررا اجـابت کرد. جمعی از مردان پـاک دل، ولی فقیر و تهی دست، هم چون «بلال»، «صـهیب» و «عمـار»، اسـلام را با آغوش باز پذیرفتنـد. مسـتکبران مغرور، این اسـتقبال گرم و پر شور از سوی این افراد و گروه ها را که از بزرگ ترین امتیازهای این آیین الهی به شـمار می آمد، نقطه ضعفی بزرگ می شمردند و می گفتند: این چه آیینی است که پیروانش انبوهی بادیه نشـین فقیر و تهی دست و کنیزان و بردگانند؟ اگر اسلام مکتب راستین و عاقلانه ای بود، هرگز نباید افراد سـطح پایین اجتماع از آن اسـتقبال کنند و ما که افرادی سطح بالا و چشم و چراغ جامعه هستیم، نباید از پیوسـتن به آن مکتب بازمانیم. این گونه اندیشـیدن نادرست، امروز هم از رایـج ترین اندیشه ها در میان ثروتمندان مغرور و هوس بازان مرفه است. آنان می گوینـد: مـذهب به درد فقرا و پابرهنه ها می خورد و ما در سـطحی بالاتر از این ها قرار داریم. غافـل از این که اگر پرده هـای کبر و غرور قلب آنـان را نپوشانـده بود و فریفته مال و مقام و شـهوت نبودنـد و خود برتربینی و خودمحوری به آنان اجازه تحقیق برای یافتن حق را می داد، آنان نیز به سرعت جذب اسلام

می شدند. در این جا آیه ۱۱ و ۱۲ سوره احقاف نازل و نادانی مشرکان را یادآور شد:

و کسانی که کافر شدنـد، به آنان که گرویـده انـد گفتنـد: اگر[این دین] خوب بود،بر ما بـدان پیش نمی گرفتنـد و چون بدان هدایت نیافته اند، به زودی خواهند گفت: این دروغی کهنه است» و [حال آن که] پیش از آن به کتاب موسـی، راهبر و [مایه] رحمتی بود و این [قرآن]کتابی است به زبان عربی که تصدیق کننده [آن] است تا کسانی را که سـتم کرده اند، هشدار دهد و برای نیکوکاران مژده ای باشد.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۳۱۶.

روشی مؤثر در تبلیغ

روشی مؤثر در تبلیغ

شأن نزول آیه های ۲۹ تا ۳۲ سوره احقاف

پس از درگذشت ابوطالب که بزرگ ترین پشتیبان برادر زاده اش محمد صلی الله علیه و آله به شمار می آمد، شکنجه و آزار مشرکان بر پیامبر فزونی یافت، تا جایی که زنان و کودکان نیز به او طعنه می زدند و به سویش سنگ پرتاب می کردند. پیامبر نیز با سر و صورتی خون آلود نزد همسرش خدیجه می آمد و خدیجه همسر وفادار پیامبر، زخم های او را مداوا و با او هم دردی می کرد و به او دلداری می داد. روزها می گذشت و پیامبر نیز صبر و شکیبایی از خود نشان می داد.

پیامبر تصمیم گرفت برای تبلیغ، به شهر طایف برود. تا یارانی برای خود بیابد و آن جا را پایگاه اصلی خود قرار دهد. اشراف طایف، وقتی از حضور پیامبر در شهرشان با خبر شدند، از تیره شدن روابط دیرینه خود با مشرکان مکه به هراس افتادند و برای خوشایندِ آنان، از پذیرش پیامبر خودداری کردند و حتی وی را به عنوان مهمان معمولی نپذیرفتند. آنان عده ای از اوباش را تحریک کردند تا در کوچه های طایف، راه را بر پیامبر ببندند و با سنگ به او حمله کنند. در یک لحظه باران سنگ بر سر پیامبر سرازیر شد. پیامبر برای جلوگیری از برخورد سنگ ها، دستانش را سپر سر و صورت خود قرار داده بود، ولی در امان نماند و بدنش زخمی و سر و صورتش پر از خون گردید و از پاهایش نیز خون جاری شد. غم و اندوه بر دوش پیامبر سنگینی می کرد و بر رنج سفر می افزود. پیامبر، رانده شده از شهر طایف، تنها و سرگردان؛ خود را به باغی که در آن نزدیکی بود، رساند و در سایه درخت نخلی نشست. صاحبان باغ دو برادر از ثروتمندان

طائف، «عتبه بن ربیعه» و «شیبه بن ربیعه» از دور به باغ نزدیک می شدند. پیامبر آن دو را شناخت و چون از دشمنی آنان آگاه بود، از دیدنشان ناراحت شد، ولی به روی خود نیاورد. آن دو که وضعیت غم انگیز پیامبر را دیدند، غلامشان «عداس» را که مسیحی بود با ظرفی آب و طبقی از انگور نزد پیامبر فرستادند. پیامبر به عداس فرمود: از کجایی؟ غلام گفت: از نینوا. رسول خدافرمود: از شهر بنده صالح خدا «یونس»؟ عداس با حیرت گفت: شما از کجا یونس را می شناسید؟ حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: من رسول خدا هستم و خداوند این خبررا به من داده است. عداس که صداقت را در گفتار و رفتار پیامبر دید، به حقانیت پیامبر پی برد و در همان جا ایمان آورد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت. او سجده کرد و پای پیامبر را بوسید. او تنها کسی بود که در این سفر به پیامبر ایمان آورد. پیامبر با راهنمایی عداس به مکه بازگشت. عتبه و شیبه، صاحبان باغ، وقتی دیدند غلامشان عداس اسلام اختیار کرده است، سخت برآشفتند و او را سرزنش کردند. عداس در پاسخ آنان گفت: او مرد صالحی بود و مرا از اسرار ناشناخته پیامبرمان، یونس، خبر داد. من به رسالت او یقین کردم و به او ایمان آوردم. آن دو، او را ریشخند کردند و گفتند: مبادا تو را بفریبد، او مردفریبکاری است، ولی این سخنان بر عداس اثری نداشت و او با پیامبر راهی مکه شد. پیامبر در راه مکه نزدیک نخلی به نماز ایستاد. گروهی از جنّیان که اهل نصیبین بودند و از آن جا می گذشتند، وقتی صدای تلاوت قرآن را شنیدند، چون برای آنان تازگی داشت، خوب گوش فرادادند. آنان پس از آشنا شدن با پیامبر خدا به رسالت او پی بردند و ایمان آوردند. پس از آن به سرعت به سراغ طایفه خود آمدند و به تبلیغ دین اسلام پرداختند نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند و با سه دلیل این مطلب را ثابت کردند. سپس به تشویق مردم قبیله خود پرداختند. و به آنان بشارت دادند که در سایه ایمان به این کتاب آسمانی، از عذاب آخرت رها می شوند. آنان در تبلیغ خود هم بر مسئله «معاد» و هم به ارزش های اصیل آخرت در برابر ارزش های ناپایدار دنیا، تأکید کردند. در سومین مرحله، پی آمدهای ترک ایمان را به آنان گوشزد کردند و همراه با استدلال و دل سوزی به آنان هشداری دادند و سرانجام انحراف از این مسیر را

گمراهی آشکار دانستند. این روش در تبلیغ، بسیار مؤثر است و می تواند الگوی خوبی برای مبلغان باشد.

آیه های زیر به ایمان آوردن این گروه اشاره می کند:

و چون تنی چند از جن را در به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند، پس چون بر آن حاضر شدند[به یکدیگر] گفتند: گوش فرا دهید و چون به انجام رسید، هشدار دهنده، به سوی قوم خود بازگشتند.«» گفتند: ای قوم، ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده [و]تصدیق کننده [کتاب های]پیش از خود است و به سوی حق و به راهی راست راهبری می کند.«»ای قوم، دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت]دهید و به او ایمان آورید تا [خدا]برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و از عذابی پر درد پناهتان دهد.«»

و کسی که دعوت کننده خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده [خدا]نیست و در برابر او دوستانی ندارد، آنان در گمراهی آشکاری اند. «»(۱)

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۹.

مُهر زنی خدا بر دل ها

مُهر زنی خدا بر دل ها

شأن نزول آیه ۱۶ سوره محمد

بـا اسـتقرار پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در مـدینه و تأسـیس حکومت اسـلامی، مخالفان پیامبر یا به تعبیر بهتر منافقان، همه خیال بافی های پیشـین خود را نقش بر آب دیدند. حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پشتوانه بیعت و حمایت مردمی، چنـان عزت و اقتـداری داشت که مخالفـان دربرابر آن، ضـعیف و نـاتوان بودنـد و برای در امـان مانـدن از خشم مردمی، لباس موافق و مسـلمانی به تن پوشـیدند و بـا ظاهرسـازی، در صـدد تضـعیف پایگـاه مسـلمانان بر آمدنـد. آنـان در همه برنـامه هـای مسلمانان از جمله جنگ و نماز جمعه شرکت می کردند و با ایجاد مانع، راه پیشرفت را بر مسلمانان می بستند. آنان در این راه از پشتوانه یهودیان و مشرکان مکه نیز بهره می بردند.

گروهی از آنان برای تحقیر پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله نزد او آمده، در حضورش می نشستند و به دقت سخنان او را می شنیدند، گویی در مسـلمانی و تقوا کسـی به آنان نمی رسد، ولی هنگامی که پس از جلسه، پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله را ترک می کردنـد، برای این که نشان دهنـد به شـنیدن سـخنان پیامبر علاقه ای ندارنـد و حضورشان نیز در جلسات پیامبر واقعی نیست، به افراد بـا ایمـان می گفتنـد: این فرد[پیـامبر]چه گفت؟ منظورش چه بود؟ مـا نفهمیـدیم. تعـابیر آنان نسـبت به پیامبر و سخنـان آن حضـرت، به قـدری زشت و زننـده و تحقیرآمیز بود که نشان می داد آنان به وحی ایمان نیاورده انـد. آیه ۱۶ سوره محمد نازل شد و به آنان فرمود: سخنان پیامبر پیپچیده و نامفهوم نیست. تنها بیماردلان و هوی پرستان آن را نمی فهمند:

و از میـان [منافقـان] کسـانی انـد که [در ظـاهر] به [سـخنان] تو گوش فرا دهنـد، ولی چون از نزد تو بیرون می رونـد، به دانش یافتگان می گویند: هم اکنون چه گفت؟ اینان همانند که

خدا بر دل هایشان مهر نهاده است و از هواهای خود پیروی کرده اند.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۴۷.

تأکید بر داشتن التزام عملی به رهبری

تأکید بر داشتن التزام عملی به رهبری

شأن نزول آیه ۳۳ سوره محمد

گروهی از قبیله بادیه نشین بنی اسد، وقتی شنیدند پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرده است، علاقه نشان دادند و برای بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از پیمودن راهی طولانی در مدینه خدمت پیامبر رسیدند. آنان به سبب فرهنگ بیابان نشینی، با بسیاری از آداب آشنا نبودند و نمی دانستند که با افراد به تناسب شخصیتی که دارند، چگونه باید برخورد کرد. بنابراین، با همان لباس های ژولیده و پاره پاره، در حالی که بوی عرق تنشان هر مشامی را می آزرد، به مسجد وارد شدند و سراغ پیامبر را گرفتند. هنگامی که نزد پیامبر رسیدند، با آن حضرت به درشتی سخن می گفتند و در سخن گفتن و رفتار، آداب را در نظر نمی گرفتند و پیامبر را به نام کوچک صدا می زدند. پیدا بود که جایگاه و مقام پیامبر را درک نکرده اند. آنان به پیامبر گفتند: ما به تو ایمان می آوریم و جان و مال خود را به تو واگذار می کنیم. البته بیان جملات با لحنی بود که گویی بر پیامبر منت نهاده اند و این کار آنان به سود پیامبر است نه خودشان. در این جا آیه ۳۳ سوره محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و به آنان درباره داشتن التزام عملی به سخنان پیامبر تأکید ورزید:

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و پیامبر [او] پیروی کنید و کرده های خود را تباه مسازید.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۸۵.

صلح، استراتژی پیروزی

صلح، استراتژی پیروزی

شأن نزول آیه ۱ سوره فتح

ماه ذی القعده سال ششم هجرت بود. پیامبر همه مسلمانان را برای شرکت در سفر حج عمره تشویق می کرد. با این که گروهی از این سفر خودداری کردند، ولی بسیاری از مهاجران و انصار و اعراب بادیه نشین، همراه پیامبر به مکه رفتند. این جمعیتِ یک هزار و چهارصد نفری، همگی لباس احرام پوشیدند و جز شمشیر که اسلحه مسافران محسوب می شد، هیچ سلاح جنگی برنداشتند، هنگامی که پیامبر به نقطه ای به نام «عسفان» در نزدیکی مکه رسید باخبر شد که افراد قبیله قریش قصد دارند از ورود او به مکه جلوگیری نمایند. ازاین رو، پیامبر در روستای حدیبیه، در بیست کیلومتری مکه دستور توقف داد. برای برطرف شدن مشکل، سفیرانی میان قریش و پیامبر با هم دیدار کردند. «عروه ابن مسعود ثقفی»، که مرد هوشیاری بود از سوی قریش نزد پیامبر آمد. پیامبر به او گفت: برای زیارت خانه خدا به مکه آمده ام و قصد جنگ ندارم. عروه، می دید که هنگام وضو گرفتن پیامبر، اصحاب او اجازه نمی دادند حتی قطره ای از آب وضوی او بر زمین بیافتد. او از دیدن این صحنه شگفت زده شد و هنگام بازگشت، به افراد قریش چنین گفت: من به دربار کسری، قیصر و نجاشی نیز رفته ام، ولی هرگز زمام داری با نفوذ به بزرگی محمد ندیده ام. او نزد یارانش جایگاه بسیار والایی دارد و اگر می پندارید که آنان از محمد دست برمی دارند، اشتباه بزرگی است. شما با ایثارگران روبه رو هستید. از آن سو، پیامبر به عمر پیشنهاد کرد که به مکه برود و اشراف قریش را از هدف این سفر آگاه سازد. عمر گفت: قریش با من دشمنی دیرینه و شدیدی دارند و

من از آنـان بیمنـاکم. او پیشـنهاد کرد عثمـان این کـار را انجام دهـد. عثمان به سوی مکه حرکت کرد، ولی در میان مسـلمانان شایع شد که او را کشـته اند. پیامبر در آن جا در زیر درختی با یارانش تجدید بیعت کرد. آنان عهد بسـتند که تا آخرین نفس مقاومت کنند، ولی چیزی نگذشت که عثمان سالم بازگشت و قریش «سـهیل بن عمرو» را برای صلح نزد پیامبر فرستادند. پیغام قریش برای محمـد ایـن بـود کـه: امسـال به هیـچ وجه ورود محمـد به مکه ممکن نیست. پس از گفت وگوهـای زیـاد، پیمـان صلحی میان دو طرف بسـته شـد که یکی از موادش این بود: آن سال مسـلمانان باید از حج عمره چشم پوشـند و سال آینده به مکه بیاینـد، به شـرط آن که بیش از سه روز نمانند و سـلاحی جز سـلاح مسافر با خود نیاورند و نیز موارد دیگری از جمله ۱۰ سال متارکه جنگ میان مسـلمانان و مشـرکان به امضاء رسید. این پیمان در حقیقت پیمان جلوگیری از حمله بود. پیامبر به امام علی علیه السـلام دسـتور داد. متن پیمان را چنین آغاز کنـد: بسم اللّه الرحمن الرحیم. سـهیل بن عمرو که نماینده مشـرکان بود گفت: من با چنین جمله ای آشـنا نیسـتم، بنویس بسـمک اللهم. پیامبر فرمود: مانعی ندارد، بنویس بسـمک اللهم. سـپس پیامبر فرمود: بنویس این صـلح نامه ای است که میان محمدرسول اللّه و سـهیل بن عمرو نوشته شده. سهیل گفت: ما اگر تو را رسول خدا می دانستیم که با تو نمی جنگیدیم. تنها اسم خود و پدرت را بنویس. پیامبر فرمود: مانعی ندارد، بنویس این صلح نامه ای است که میان محمدبن عبداللّه با سـهیل بن عمرو نوشته شده و آن چنین است: ده سال ترک جنگ شود تا مردم امنیت خود را بازیابند و هر که از قریش بدون اجازه بزرگ خود نزد محمد بیاید و مسلمان شود او را بازگردانند. از این گذشته محمد امسال وارد مکه نمی شود و بـاز می گردد، ولی از سـال آینـده یاران محمـد تنها می تواننـد سه روز مراسم عمره را انجام دهنـد و باز گردنـد. دو طرف می پذیرند که به هم خیانت نکنند و جان و مال یکدیگر را محترم بشـمارند. بر این پیمان صـلح، گروهی از مسلمانان و مشرکان گواهی دادند و نویسنده آن، علی بن ابی طالب بود.

پس از آن پیامبر دسـتور داد شترهایی را که همراه آورده بودنـد قربانی کننـد، سـرهای خود را بتراشـند و از احرام بیرون آیند، پذیرش این دستور برای جمعی از مسلمانان

دشوار بود؛ چون خارج شدن از احرام، بدون انجام مناسک عمره در نظر آنان امکان پذیر نبود، ولی پیغمبر اسلام خود پیشگام شـد و سـپس مسـلمانان نیز پذیرفتنـد و دسـتور پیامبر را اجرا کردند و از همان جا راه مدینه را در پیش گرفتند. کوهی از غم و اندوه بر قلب مسـلمانان سـنگینی می کرد. آنان با هزار امید و دل بستگی به این سفر قدم گذاشته بودند. شرایط این گونه نشان می داد که در این سـفر مسـلمانان شـکست خورده و ناکام مانده اند، ولی نمی دانسـتند که به سبب «صلح حدیبیه» چه پیروزی هایی برای اسـلام و مسـلمانان نهفته است. در همین هنگام سوره فتـح نازل شد و فتح بزرگی را به پیامبر گرامی اسـلام بشارت داد:

ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه]پیروزی درخشانی.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۰.

بهشت، بهترین مژدگانی

بهشت، بهترین مژدگانی

شأن نزول آیه ۵ سوره فتح

پس از ماجرای صلح حدیبیه، مسلمانان در میان استقبال مردم به مدینه آمدند. آنان به قصد حج عمره رفته بودند، ولی به سبب مخالفت کافران، این حج را نیمه تمام گذاشتند و با پیمان صلح حدیبیه از زیارت خانه خدا صرف نظر کردند و با کوهی از غم و اندوه، نومیدانه به وطن بازگشتند. این غم و اندوه دیری نپایید که آیه «انافتحنالک فتحا مبینا» نازل شد و پیروزی را به مسلمانان بشارت داد و پیامبر را نیز به تمام گردانیدن نعمتش نوید داد. گر چه این بشارت بزرگ از اندوه فراوان شان نکاست، ولی آنان را به آینده اسلام امیدوار کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یاران خود فرمود: آیه ای بر من نازل شد که نزد من از تمام نعمت های دنیا بهتر است. منظور پیامبر همان آیه دوم سوره فتح بود که خداوند گناهان گذشته و آینده او را بخشیده ونعمتش را بر او تمام کرده بود. البته منظور قرآن گناهانی است که مردم درباره پیامبر مرتکب شده بودند. مانند آزارهای مردم نسبت به پیامبر و از تمام شدن نعمت پروردگار، پیروزی های بزرگی است که راه را برای گسترش اسلام فراهم خواهد ساخت، به طوری که در ماجرای فتح مکه لشکر اسلام، بی هیچ مقاومتی، مهم ترین دژ دشمن راگشود. وقتی که پیامبر آیه دوم سوره فتح را برای یاران خود خواند، یکی از یاران پیامبر که از همه گرفته تر به نظر می رسید، پیش آمد و گفت: یا رسول اللّه ! این مژده پروردگار بر تو خوش و گوارا باد. خداوند نعمتش را درباره تو کامل کرد، ولی پیدا نیست که وضع ما چگونه است؟ به ما چه بشارتی

می دهی؟ تا این که آیه ۵ سوره فتح نیز نازل شد و یکی دیگر از ثمره های این فتح مبین را بیان کرد:

تا مردان و زنانی را که ایمان آورده اند، در باغ هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است، در آورد و در آن جاویدان بدارد و بدی هایشان رااز آنان بزداید و این [فرجام نیک] در پیشگاه خدا کام یابی بزرگی است.«(۱)

۱- تفسیر مراغی، ج ۲۶، ص ۸۵.

عذر بدتر از گناه

عذر بدتر از گناه

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره فتح

منـادی، مردم را به همراهی پیامبر برای زیارت خانه خـدا فرامی خوانـد. این نخستین زیارت مسـلمانان پس از هجرت محسوب می شـد. یـک هزار و چهارصـد تن، دعوت پیـامبر را پذیرفتنـد و از مـدینه، راهی مکه شدنـد. گر چه پیامبر قصـد لشکرکشـی نـداشت و تنها برای زیارت و به جا آوردن حج عمره، فراخوان عمومی اعلام کرده بود، ولی اجتماع بزرگ مسـلمانان در مکه، می توانست مـانور بزرگی برای ایجـاد وحشت در دل مشـرکان باشـد. با این حال، گروهی از افراد سـست ایمان، از اجرای این دسـتور پیامبر روی گرداندند و در مدینه ماندند. آنان می گفتند که چگونه مسـلمانان از این سفر جان سالم به در می برند، در حالی که کافران قریش در آمادگی کامل نظامی و روحی به سـر می برنـد. کافران چندین جنگ از جمله جنگ احد و احزاب را بر مسـلمانان تحمیـل کرده بودنـد و جنـگ در مکه بسـی آسانتر به نظر می رسـید. به ویژه این که مسـلمانان امکانات جنگی بسـیار انـدکی داشـتند. آنان می پنداشـتند که این گروه انـدک باپای خود، به سوی مرگ می رونـد و چگونه ممکن است که آنان سالم به خانه های خودبازگردنـد؟ در این سـفر صـلح حدیبیه واقع شد و مسـلمانان سالم، بدون خون ریزی و با امتیازهای بالایی به سوی مـدینه بازگشـتند. این گروه باقی مانده در مدینه به اشـتباه خود پی بردند و شـرمنده شدند و برای عذرخواهی و توجیه کار خود نزد پیامبر آمدند و از ایشان درخواست بخشش کردند، ولی آیه های زیر نازل شد و با پرده دری آنان را رسوا کرد:

بر جای ماندگان بادیه نشین به زودی به تو خواهند گفت: اموال ما و کسانمان ما را گرفتار کردند، برای ما آمرزش بخواه. چیزی را که در دل هاشان نیست، بر زبان خویش می رانند، بگو: اگر خدا بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند، چه کسی در برابر او برای شما اختیار چیزی را دارد؟ بلکه این خداست که به آن چه می کنید، همواره آگاه است.«» [نه چنان بود] بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود بر نخواهند گشت و این [پندار] در دل هایتان نمودی خوش یافت و گمان بر کردید و شما مردمی در خور هلاکت بودید.«» و هر کس به خدا و پیامبر او ایمان نیاورده است[بدانند که] ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده ایم.«»و فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن خداست. هر که را بخواهد، می بخشاید و هر که را بخواهد، عذاب می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است.«»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۹.

اگر مرد جنگی، بسم اللّه

اگر مرد جنگی، بسم اللّه

شأن نزول آیه های ۱۵ تا ۱۷ سوره فتح

مسلمانان در میان بهت و حیرت افرادی که به سبب ترس و عافیت طلبی از همراهی پیامبر برای رفتن به مکه و اجرای مراسم عمره سرباز زده بودند، وارد مدینه شدند و به آنان نوید دادند که به گفته پیامبر خدا در آینده ای نزدیک بر یهودیان پیروز می شوند. این بهترین مژده برای ساکنان مدینه بود. این خبر به زودی در مدینه پراکنده شد و به گوش همگان رسید. همه مسلمانان حتی کسانی که در جریان صلح حدیبیه حضور نداشتند، مایل بودند در فتح خیبر حاضر شوند. و از غنیمت های جنگی که نصیب مسلمانان، می شود بهره ببرند، ولی پیامبر فرمود: شرکت در این جنگ مخصوص کسانی است که در جریان صلح حدیبیه حضور داشته اند و غنیمت ها نیز به آنان تعلق می گیرد و کسانی که از فرمان پیامبر سرپیچی کرده و در مدینه باقی مانده اند، از این غنیمت ها بی نصیب خواهند ماند. این خبر برای آنان نگران کننده بود. علاوه بر رسوایی گذشته، اگر دیر می جنبیدند، از همه اموال یهود که نصیب مسلمانان می شد، محروم می ماندند. آنان می دانستند که این جنگ کشته و مجروح نخواهد داشت و پیروزی مسلمین قطعی است. پس باید از هر راه ممکن پیامبر را راضی می کردند و برای شرکت در جنگ خیبر اجازه می گرفتند. بنابراین، همانند گذشته با حرف های جدید و از پیش آماده شده نزد پیامبر آمده و گفتند: ما برای توبه و جبران خطای گذشته و سبک کردن بار مسئولیت و خدمت خالصانه به اسلام و قرآن می خواهیم در این میدان جهاد شرکت کنیم. غافل از این که هدف آنان از پیش خوانده شده و آیه های قرآن راز آنان را فاش ساخته است.

خطاب بـه ایشـان فرمـود: اگر راست می گوییـد در جنگی دیگر حضـور یابیـد و بجنگیـد؛ یعنی اگر مرد جنگی بسم اللّه . این گوی و این میـدان. سـرانجام پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله پس از پیروزی و فتـح خیبر غنیمت ها را میان حاضـران در صـلح حدیبیه تقسیم کرد. خداوند در آیه های ۱۵ تا ۱۷ سوره فتح پیامبر را از حال بازماندگان خبر داد و درباره آنان فرمود:

چون به [قصـد] گرفتن غنیمت ها روانه شدیـد، به زودی بر جای ماندگان خواهند گفت: بگذارید ما [هم] به دنبال شـما بیاییم. [این گونه]می خواهند دسـتور خدا را دگرگون کنند. بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد. آری، خدا از پیش درباره شـما چنین فرموده، پس به زودی خواهنـد گفت: [نه] بلکه بر مـا رشک می بریـد. [نه چنین است،] بلکه جز انـدکی در نمی یابنـد.» به بر جای ماندگان بادیه نشـین بگو: به زودی به سوی قومی سـخت زورمند دعوت خواهید شد که با آنان بجنگید یا اسـلام آورید. پس اگر فرمان بریـد، خدا شـما را پاداش نیک می بخشد، و اگر ــ هم چنان که پیشتر پشت کردید ــ [باز هم]روی بگردانید، شما را به عـذابی پر درد معذب می دارد.» بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ گناهی نیست و بر بیمار گناهی نیست [که در جهاد شرکت نکننـد] و هر کس خـدا و پیـامبر را فرمـان برد، وی را در باغ هایی که از زیر [درختان] آن نهرهایی روان است، در می آورد و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک معذبش می دارد.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۷.

صلح حکیمانه

صلح حکیمانه

شأن نزول آیه ۲۷ سوره فتح

پیش از صلح حدیبیه، پیامبر در مدینه خواب دید که به اتفاق یارانش، برای انجام مناسک عمره، وارد مکه می شوند. وقتی پیامبر این خواب را برای یاران خود باز گو کرد، همگی خوشحال شدند و از این که پس از شش سال بسته بودن راه مکه، اکنون می توانند خانه خدا را زیارت کنند، بی صبرانه برای حرکت منتظر فرمان پیامبر بودند. در این میان، مهاجران بیش از همه شاد و سرحال به نظر می رسیدند؛ چون علاوه بر زیارت کعبه، به وطن اجدادی خویش باز می گشتند و خویشان و بستگان خود را پس از سال ها دوری، می دیدند و شاید هم بتوانند اموال مصادره شده خود را از مشرکان باز پس گیرند. همه می پنداشتند که برای ورود به مکه جنگی خونین در پیش است، ولی برخلاف انتظار، این یک مسافرت عادی بود و از لوازم جنگی خبری نبود. هنگامی که مشرکان از حرکت مسلمانان باخبر شدند، در حدیبیه، راه ورود به مکه را بر روی آنان بستند تا این که پس از گفت و گوهای دو طرف، پیمان صلح حدیبیه بسته شد و مسلمانان دانستند آن سال به مکه نخواهند رفت. بنابراین، گرفتار شک و تردید شدند و به هم گفتند: مگر بنا نبود ما به زیارت خانه خدا مشرف شویم؟ پس چه شد آن وعده و کجا رفت آن خواب رحمانی؟ مگر ممکن است رؤیای پیامبر هم نادرست باشد. پیامبر در پاسخ به این پرسش فرمود: مگر من به شما چه گفتم؟ آیا من از ورود شما در همین سال خبر دادم؟

در این هنگام، برای زدوده شدن هر گونه شک و تردید، آیه ۲۷ سوره فتح نازل شد. در این آیه خداوند تأکید کرد که این رؤیا بی شک رخ می دهد. با این حال، آن را بر

خـواست و اراده الهی موکـول کرد. این نـوعی آموزش به بنـدگان است تـا هنگـام خـبردادن از آینـده، مشیت و اراده الهی را فراموش نکننـد و خود را در کارها مستقل و بی نیاز از لطف او ندانند. در صـلح حدیبیه اسـرار مهمی نهفته بود که با گذشـت زمان آشـکار شد. از جمله پایه های اسـلام تقویت شدو آوازه اسـلام در همه جا پیچید. خیبر فتح گردید و پیامبر گرامی اسلام از این فرصت برای گسـیل داشـتن مبلغان، به نقاط گوناگون و فرستادن نامه های تاریخی برای سران بزرگ دنیا استفاده کرد و سودهای دیگری که افراد عادی از آن بی خبر بودند و تنها خداوند بر آن آگاهی داشت. خداوند در آیه ۲۷ سوره فتح در این باره سخن می گوید:

حقا خدا رویای پیامبر خود را تحقق بخشـید [که دیده بود:]شـما بدون شک، به خواست خدا در حالی که سـر تراشیده و موی [و ناخن]کوتاه کرده ایـد، با خاطری آسوده در مسـجدالحرام در خواهید آمد، خدا آن چه را که نمی دانستید دانست و غیر از این، پیروزی نزدیکی [برای شما]قرارداد.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۴۲، ص ۱۰۲.

پیشی نگرفتن از رهبر

پیشی نگرفتن از رهبر

شأن نزول آیه ۱ سوره حجرات

سال نهم هجرت بود. در میان قبیله های بادیه نشین، اسلام خواهی موج می زد. مردم یکی پس از دیگری نزد پیامبر می آمدند و ایمان می آوردنـد. هر قبیله، پس از بیعت و اعلام وفاداری برای انتخاب رییس مسـلمان خود، به پیامبر اختیار کامل می داد و پس از گذرانـدن مراحـل تشـریفات، به دیار خود بازمی گشت. از جمله نماینـدگان قبیله «بنی عقیم» که به اسـلام روی آورده بودند برای انجام تشریفات به مسجد آمدند و شخص پیامبر و مسلمانان دیگر از ایشان استقبال کردند. آنان همه مسلمان شدند و بـا پیـامبر بیعت کردنـد. انتخـاب رییس قبیله آخرین مرحله کـار آنـان بود. قرار شـد پیامبر، پس از مشورت با افراد مورد نظر، تصـمیم خود را اعلام کنـد. در این هنگـام «ابوبکر» به پیـامبر نزدیـک شـد و «قعقـاع»، یکی از اشـراف قـبیله بنی عقیم را برای ریـاست قـبیله به پیـامبر معرفی کرد و عمر نیز که پیش از آن فرد دیگری را انتخـاب کرده بود، پیش آمـد و در اقـدامی مشـابه، «اقرع بن حـابس» را به پیامبر معرفی کرد. ابوبکر از این که عمر پیشـنهاد او را نادیـده گرفته و با این کار خود به او بی احترامی کرده، خشـمگین شـد و تـاب نیاورد و با ترش رویی به عمر گفت: این چه کاری است که کردی؟ من فردی را معرفی کردم و عمر گفت: من قصـد بدی نداشـتم. جدال آن دو بالا گرفت. آشوبی در مسـجد برپا شد. و آن دو هنوز دست بردار نبودند و با صدای بلند به هم پرخاش می کردند و قصد تحمیل فرد مورد نظر خود را بر دیگری داشتند، غافل از این که این حق پیامبر بود و کسی نباید در انتخاب رییس قبیله بر پیامبر پیشی بگیرد و بخواهد نظرش راتحمیل کند. در این جا آیه

۱ سوره حجرات نازل شد و دستور داد بر خدا و پیامبرش سبقت مگیرید. رعایت ادب رهروان در برابر رهبران، آن هم یک رهبر بزرگ الهی ایجاب می کند که در هیچ کار و هیچ سخن و برنامه بر آنان پیشی نگیرند و شتاب نکنند. این بدان معنا نیست که اگر پیشنهادی دارند در اختیار رهبر الهی نگذارند، بلکه منظور، تصمیم گرفتن پیش از نظر رهبری است. باید بگذاریم خود رهبر، مسایل را به موقع مطرح کند و ما نیز پیشنهادهای دل سوزانه خود را ارایه دهیم. خداوند در آیه ۱ سوره حجرات، مسلمانان را چنین راهنمایی می کند:

ای کسانی که ایمان آورده اید، در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری]پیشی مجویید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای دانا است.»(۱)

۱- تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۱۲۱.

آداب سخن گفتن با رهبری

آداب سخن گفتن با رهبری

شأن نزول آیه های ۲ تا ۵ سوره حجرات

گروهی از سران قبیله بادیه نشین بنی قیم به همراه بعضی از شاعران قبیله خود به قصد مشاعره و مفاخره با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند. «عطارد بن حاجب بن زراره»، «اقرع بن حابس»، «زبرقان بن بدر»، «عمروبن اهم» و «قیس بن عاصم»، در میان آنان به چشم می خوردند. آنان با تشریفات خاصی که نشانه غرورشان بود، خود رابه مسجد پیامبر رساندند. این افراد آمده بودند با غلبه بر پیامبر، سرافراز نزد قبیله خود بازگردند و امتیازی بزرگ در کارنامه قبیله خود ثبت کنند. آنان به صحن مسجد وارد شدند. عده ای از مسلمانان در حال وضوگرفتن و شماری نیز به تلاوت قرآن مشغول بودند و آمدن پیامبر را انتظار می کشیدند. این گروه از شاعران به محل سکونت پیامبر نزدیک شدند و با صدای بلند فریاد زدند: ای محمد! بیرون بیا. این فریادها و عبارت های بی ادبانه، پیامبر را آزرده خاطر کرد. پیامبر از خانه بیرون آمد و آنان با دیدن پیامبر گفتند: آمده ایم با تو مفاخره کنیم. بنابراین به شاعران و گویندگان ما اجازه بده تا شعر بگویند و سخن برانند و افتخارات ما را باز گو کنند. پیامبر به آنان اجازه داد. نخست عطارد بن حاجب برخاست و خطبه غرا و فصیحی ایراد کرد و برتری های قبیله اش را برشمرد. پس از خطبه او، رسول خدا، به ثابت بن قیس فرمود که برخیزد و جواب او را بدهد. ثابت برخاست و خطبه ای فصیح تر از خطبه عطارد ایراد کرد، به گونه ای که خطبه او را بی اثر ساخت. پس از ثابت، زبرقان بن بدر از طایفه بنی قیم برخاست و چند بیت شعر خواند. پیامبر به حسان فرمود جواب او را بدهد. حسان که از سخنوران بنام و شاعران

بزرگ عرب بود، برخاست و ابیاتی اثر گذار در پاسخ زبرقان سرود. به گونه ای که اقرع بن حابس که از سران طایفه بنی قیم بود، به وجد آمد و از جا برخاست و گفت: ای مردم! خطیب این مرد (مقصودش پیامبر بود) از خطیب ما بهتر و شاعر او از شاعر ما فصیح تر و آهنگ گویندگان او از آهنگ گویندگان ما برتر است. در این هنگام، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای برقراری محبت هدیه های خوبی به آنان دادند و آنان نیز با دیدن این بزرگواری پیامبر، مسلمان شدند.

در این جا آیه های ۲ تا ۵ سوره حجرات نازل شد و به آنان درباره بلند کردن صدا نزد پیامبر هشدار داد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و هم چنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویید با اوبه صدای بلند سخن مگویید. مبادا بی آن که بدانید، کرده هایتان تباه شود.« کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می کشند، همان کسانند که خدا دل هایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است و آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است.«کسانی که تو را از پشت اتاق ها [ی مسکونی تو]به فریاد می خوانند، بیش ترشان نمی فهمند« و اگر صبر کنند تا بر آنان درآیی، به یقین، برایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است.«(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۳۴.

ضرورت اطلاع رسانی صحیح

ضرورت اطلاع رسانی صحیح

شأن نزول آیه ۶ سوره حجرات

«ولید بن عقبه»، فرستاده پیامبر، قبیله بنی مصطلق را در مرز شام ترک گفت و سوار بر اسب تندرو، با شتاب به سوی مدینه حرکت کرد. او تا مدینه راهی طولانی در پیش داشت، ولی چاره ای نبود؛ باید هر چه زودتر پیامبر را از آن چه پیش آمده باخبر می کرد. او پیش خود می گفت: کار قبیله «بنی مصطلق» تمام است. آنان کشته خواهند شد و اموالشان نیز به غنیمت مسلمانان در خواهد آمد. افراد این قبیله، از فرمان رسول خدا سرپیچی و از دادن زکات و صدقه به نماینده او خودداری کرده اند و این کار نشانه بی دینی آنان است؛ زیرا به خود اجازه دادند که به جای استقبال از فرستاده پیامبر به جنگ با او بشتابند. لعنت بر شیطان که همه را فریب داده و گمراه کرده است. ولید با این اندیشه ها خود را به مدینه رساند و برای دیدار پیامبر در کوچه پس کوچه های مدینه به جست وجو پرداخت. ناگهان خود را روبه روی مسجد پیامبر دید. جمعیت زیادی پیرامون پیامبر را گرفته بودند. او که گرد و غبار بر صورتش نشسته بود و به سختی شناخته می شد، از اسب به زیر آمد و جمعیت را شکافت و خود را هراسان و شتاب زده به پیامبر رساند. همه سکوت کردند و منتظر ماندند تا او سخن بگوید. او خبر ارتداد و جنگ طلبی قوم بنی مصطلق را به همه داد و این خبرسبب شگفتی همگان شد؛ چون اگر این خبر درست باشد، به زودی طبل جنگ به صدا در خواهد آمد و مردم باید خود را برای جنگ آماده می کردند؛ ولی پیامبر به این خبر بسنده نکرد و «خالد بن ولید» را برای یقین از صحت خبر به سراغ قبیله بنی مصطلق فرستاد و از او خواست که با شتاب به

سوی قبیله برود. او نیز شبانه به آن قبیله نزدیک شد و چند نفر را برای تحقیق به درون قبیله فرستاد. آنان خبردادند که این قبیله به اسلام کاملاً وفادارند؛ چون فریاد اذان و نماز شان را با گوش خود شنیده اند. خالد صبحگاهان شخصا به سوی قبیله بنی مصطلق رفت و به درستی گفتار مأموران خود پی برد. پس از آن، مشخص شد که ولید اشتباه کرده است. برخلاف آن چه ولید گزارش داده بود، هنگامی که اهل قبیله از آمدن ولید، نماینده رسول خدا باخبر شدند با خوشحالی به استقبال او شتافتند، ولی او به سبب دشمنی باقی مانده از دوره جاهلیت، پنداشت که آنان به قصد کشتن او به سویش می آیند. بنابراین، شتابان به مدینه آمد و خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گزارش نادرست ارایه داده، در این هنگام، آیه ۶ سوره حجرات نازل شد و به مسلمانان دستور داد که هر گاه فاسقی خبر آورد، درباره آن تحقیق کنید.

نمی توان انکار کرد که تکیه بر اخبار ناموثق، بسیار خطرناک است و سبب از هم پاشیدگی نظام جوامع می شود. علاوه بر این، دشواری های فراوانی به بار می آورد، حقوق افراد را به خطر می اندازد، انسان را به بی راهه و انحراف می کشاند و سرانجام مایه پشیمانی خواهد شد. این نکته نیز قابل توجه است که ساختن خبرهای دروغین و تأکید بر اخبار ناموثق، یکی از حربه های قدیمی نظام های ستمگر و استعماری است که به وسیله آن فضای کاذبی ایجاد کرده اند و با فریب مردم ناآگاه، آنان را گمراه می کنند و سرمایه هایشان را به تاراج می برند. خداوند در آیه ۶ سوره حجرات درباره خبرهای رسیده از سوی فاسقان چنین هشدار می دهد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید. مبادا به نادانی، گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آن چه کرده اید، پشیمان شوید.»(۱)

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۲.

باغ سبز صلح و دوستی مؤمنان

باغ سبز صلح و دوستی مؤمنان

شأن نزول آیه های ۹ و ۱۰ سوره حجرات

دو قبیله «اوس» و «خزرج» به سبب اختلاف های قبیله ای، از زمان های گذشته دشمن بودند و خون یکدیگر را مباح می دانستند. کشته های فراوان، بی سرپرستی زنان و کودکان، فقر و فلاکت و کینه و کدورت همیشگی، دستاورد جنگ هایی بی ثمر و خانمان سوز بود. آنان با این که دوست داشتند با هم در صفا و صمیمیت زندگی و در همه زمینه ها پیشرفت کنند، ولی به چند دلیل اجرای این خواسته ممکن نبود؛ چون برتری جویی های هر یک از دو قبیله مجالی برای گفت و گو و تفاهم فراهم نمی کرد و ادامه این وضع، فقر و فلاکت و بیچارگی بیش تری رادر پی داشت. آنان خود شاهد بودند که یهودیان چگونه با قبیله های گوناگون با دوستی زندگی می کنند و از نظر اقتصادی و اجتماعی از اوس و خزرج پیشی گرفته اند. این دو قبیله مسلمان، منتظر بودند دست قدرتمندی، آنان را به هم نزدیک کند. تا این که خورشید درخشان اسلام از مکه طلوع کرد و دو قبیله اوس و خزرج به استقبال خورشید نبوت شتافتند هم چون نگینی او را در میان گرفتند. روابط گرم و کینه و کدورت ها زدوده شد و مسلمانان به پیشرفت های بزرگی دست یافتند، ولی یهودیان و منافقان، تاب دیدن هم بستگی میان این دو قبیله را نداشتند و به هر بهانه ای به اختلاف ها دامن می زدند. تا این که میان دو نفراز این دو قبیله بر سر مسئله ای کوچک اختلاف افتاد. یکی از آنان گفت: من حقم را به زور هم که شده از تو می گیرم. دیگری گفت: برای تو حقی وجود ندارد. بهتر است رسول خدا را به داوری برگزینیم و هر دو به قضاوت او تن دهیم. نفر اول نپذیرفت و

اختلاف شان بالا گرفت و به سران دو قبیله کشیده شد. یهودیان و منافقان نیز که در پی چنین فرصتی بودند به این درگیری دامن می زدند. سرانجام آن دو طایفه با چوب، شمشیر و هر آن چه به دستشان می آمد به جان هم می افتادند و به هم حمله می کردند. آیه های زیر نازل شد و وظیفه مسلمانان را در برابر این دسیسه روشن ساخت و راه برخورد با چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت:

اگر دو طایفه از مؤمنان با هم جنگیدند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز]یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طایفه ای] که تعدی می کند، بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت میان آنان سازش دهید و عدالت کنید؛ که خدا دادگران را دوست دارد.» در حقیقت، مؤمنان باهم برابرند. پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۶۵.

لقب های زشت ممنوع

لقب های زشت ممنوع

شأن نزول آیه ۱۱ سوره حجرات

«ثابت بن قیس»، در باغ مشغول کار بود. او به سبب ناشنوابودن، صدای اذان را نمی شنید. ناگهان به آسمان نگریست و خورشید را در بالای سر خود دید. دانست ظهر شده است. بیلی را که با آن درخت ها را آبیاری می کرد، به کناری نهاد و از آب جوی همان باغ وضو ساخت و به امید رسیدن به نماز جماعت، خود رابا شتاب به مسجد رساند. وقتی به مسجد رسید نماز تمام شده بود و نمازگزاران در صف های خود نشسته و برای شنیدن سخنان پیامبر آماده می شدند. ثابت از ته مجلس به جمعیت نگاه کرد. او برای شنیدن سخنان پیامبر مثل همیشه باید خود را به صدر مجلس می رساند و در کنار پیامبر می نشست، ولی فشردگی جمعیت به او اجازه حرکت نمی داد. او با بی خیالی به سمت جلو حرکت کرد. پای خود را روی گردن مردم می گذاشت و با گفتن: «راه را باز کنید»، جمعیت را می شکافت و پیش می رفت. به وسط مسجد که رسید، مردی با مهربانی به ثابت گفت که بنشیند؛ زیرا همین جا مکان خوبی برای اوست. ثابت که قادر به شنیدن نبود، حرف او را بد متوجه شد و خشمگین شد و به آن مرد رو کرد و با تندی گفت: تو پسر آن زن نیستی؟ و او را به نام مادرش که در زمان جاهلیت بدکاره بود، صدا زد. در این هنگام، مرد از شرم سر به زیر افکند. در این جا آیه ۱۱ سوره حجرات نازل شد و در این باره به مسلمانان هشدار داد که بسیاری از افراد بی بند و بار، اصرار دارند که لقب های زشتی به دیگران نسبت دهند و از این راه آنان را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند یا احیانا از آنان انتقام گیرند. از نظر اسلام هیچ کس نباید به افرادی که در گذشته

کار بـدی انجام داده و سـپس توبه کرده و کاملاً پاک شـده اند، لقبی را که بازگو کننده وضع پیشـین آنان باشد، نسـبت دهد. اسـلام، به کـار بردن اسم و لقب هایی که مفهوم نامطلوبی دارنـد و مایه تحقیر مسـلمانان می شود ممنوع شـمرده است. آیه ۱۱ سوره حجرات ایمان آوردندگان به خدا را از این گونه کارهای زشت بر حذر می دارد:

ای کسانی که ایمان آورده ایـد، نبایـد قومی، قوم دیگر را ریشـخند کنـد، شایـد آنان از این ها بهتر باشـند و نبایـد زنانی، زنان [دیگر]را [ریشخند کنند.] شاید آنان از این ها بهتر باشند و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقب های زشت مدهید، چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۷۷.

مثلث شوم سه گناه رایج

مثلث شوم سه گناه رایج

شأن نزول آیه ۱۲ سوره حجرات

دو تن از مسلمانان مهاجر از بی غذایی و گرسنگی، در نهایت ضعف و ناتوانی به بیت المال چشم دوخته و برای غذا انتظار می کشیدند، ولی دریغ از یک خرما که با آن از شدت گرسنگی خود بکاهند و رمقی بگیرند. آن دو، ناچار از سلمان فارسی که دوستشان بود، خواستند تابرای رفع گرسنگی شان چاره ای بجوید. سلمان فارسی وقتی به گرسنگی آن دو پی برد، به جست و جوی غذا پرداخت. نزد رسول خدا رفت و پیامبر او را نزد اسامه بن زید که خزانه دار بود، فرستاد. سلمان نزد اسامه رفت و جریان این دو مسلمان را بیان کرد و از او کمک خواست. اسامه سرش را از شرمندگی پایین انداخت و گفت: چیزی موجود نیست که آن دو را سیر کند. سلمان با ناامیدی بازگشت و خبر را به آنان رساند. وقتی سلمان از آن جا دور شد، آن دو از اسامه و سلمان به بدی یاد کردند و گفتند: اسامه بخل ورزیده است. مگر می شود در بیت المال چیزی یافت نشود؟ و درباره سلمان نیز گفتند: اگر او را سراغ چاه سمیعه (چاه پرآبی بود) بفرستیم، آب آن فرو می نشیند. این جملات را پشت سر اسامه و سلمان گفتند، ولی به سبب شدت گرسنگی برای جست و جوی غذا راه افتادند تا اسامه را ببینند. ابتدا نزد رسول خدا آمدند. پیامبر فرمود: شما را چه شده، من آثار خوردن گوشت را در دهان شما می بینم. آن دو بسیار تعجب کردند؛ زیرا چند روز بود که غذا نخورده بودند، چه رسد به گوشت. یکی از آن دوگفت: چه می گویی یا رسول اللّه ! ما مدتی است که گرسنه ایم و به غذایی دست نیافته ایم. ما گوشتی نخورده ایم. پیامبر فرمود: گوشت سلمان و اسامه. شما امروز

گوشت آن دو را خورده اید (کنایه از این که از آنان غیبت کرده اید). این تشبیه نشان می دهد که غیبت هم چون خوردن گوشت برادر مرده است که به سرعت، ایمان انسان را بر باد می دهد. اسلام برای حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی مؤمنان اهمیّت بسیار زیادی قایل است. از سوی دیگر، غیبت پی آمدهای زیان باری برای وحدت در جامعه و اعتماد متقابل و پیوند دل ها به همراه دارد. اسرار مردم از راه غیبت آشکار می شود، زشتی گناه از میان می رود و آلودگی به آن آسان می شود. خداوند در آیه ۱۲ سوره حجرات مسلمانان را از گمان بد بردن به دیگران برحذر می دارد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها بپرهیزید که پاره ای از گمان ها، گناه است و جاسوسی نکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکنید. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.»(۱)

۱- تفیسر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۵.

برده دیروز، آقای امروز

برده دیروز، آقای امروز

شأن نزول آیه ۱۳ سوره حجرات

جمعیت پیرامون خانه کعبه موج می زد. دیگر جایی برای افراد تازه وارد نبود. حتی مشرکان در لابه لای جمعیت دیده می شدند. فریاد اللّه اکبر و لااله الا اللّه جمعیت، بر اندام کسانی که هنوز به بت پرستی دل بسته بودند، لرزه می انداخت. اشک شوق از گونه ها سرازیر بود. مسلمانان به سبب این پیروزی غرورآفرین، نماز شکر به جا می آوردند. در آن فضای صمیمی کسی از انتقام سخن نمی گفت. رحمت الهی بر کافران نیز نازل شده بود و ثروتمند، فقیر، سیاه و سفید همه فریاد توحید سر می دادند و برای سرنگونی بت ها و درهم شکستن نشانه های باقی مانده از شرک، لحظه شماری می کردند. در همان حال، امام علی علیه السلام از دوش مبارک رسول اللّه صلی الله علیه و آله بالا رفت و خانه کعبه را از وجود بت ها پاک کرد. حالا باید مؤذن، شعار توحید را به گوش همگان برساند. چه کسی شایسته است از خانه کعبه بالا رود و پس مانده های اندیشه های پلید مشرکان را در هم بکوبد. بلال! آری بلال، ولی کدام ویژگی سبب شده که بلال، این برده سیاه، برای کاری مهم برگزیده شود؟ مشرکان برای او ارزشی قایل نبودند. او را شلاق می زدند و سنگی بزرگ بر سینه اش می گذاشتند. با این که نفسش بند می آمد، ولی باز احد احد می گفت و به یکتایی خدا و رسالت پیامبر شهادت می داد. آری، گر چه برای مشرکان دیدن این صحنه شگفت آور بود، ولی آنان باید آقایی آن برده دیروز را باور می کردند و به آن گردن می نهادند. بلال در میان نگاه هزاران نفر، خود را به بالای کعبه رساند و با عزت و غرور ناشی از ایمان خود، فریاد زد: اللّه اکبر. مشرکان با دیدن این صحنه، تاب نیاوردند و

خواستند مسجد را ترک گویند. اما با این حال سکوت جمعیت آنان را از تصمیم شان منصرف ساخت. «عتاب بن اسیر» با این که به ظاهر مسلمان شده بود، ولی به سبب تعصب های جاهلی و روح خودبرتربینی، به حارث بن هشام گفت: خدا پدرم را بیامرزد که مرد و این صدای نامیمون را نشنید. حارث بن هشام از روی تمسخرگفت: ای کاش، محمد به جای این کلاغ سیاه، فرد دیگری را برای اذان گفتن می فرستاد. در این هنگام، آیه ۱۳ سوره حجرات نازل شد و تقوا را ملاک ارزش یابی قررا داد. به راستی، چه زیباست جامعه ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام؛ یعنی «ان اکرمکم عنداللّه اتقاکم»، بنا گردد و ارزش های کاذب هم چون نژاد، مال، ثروت و مناطق جغرافیایی از آن بر چیده شود. آری، تقوای الهی، احساس مسئولیت درونی، ایستادگی در برابر شهوات، پای بند بودن به راستی و درستی، پاکی، حق و عدالت می تواند معیارهای ارزش انسان باشد. در آشفته بازار جامعه های کنونی هر کدام از این ارزش های اصیل به دست فراموشی سپرده شده و ارزش های دروغین جای آن را گرفته است. در نظام ارزشی جاهلی که بر محور افتخار کردن به پدران، ثروت و فرزندان می چرخید، عده ای غارتگر پرورش می یافتند، ولی با دگرگون شدن این نظام، انسان هایی هم چون: سلمان، ابوذر، عمارياسر و مقداد پرورش یافتند. آیه ۱۳ سوره حجرات، تقوا را ملاک برتری افراد می داند:

ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم، تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است.»(۱)

۱- روح البیان، ج ۹، ص ۹۰.

تقوا، ثمره ایمان واقعی

تقوا، ثمره ایمان واقعی

شأن نزول آیه های ۱۴ و ۱۵ سوره حجرات

شهر مدینه به سبب حضور پیامبر، سرشار از نعمت شده بود؛ نهرهای پرآب، درختان پرمیوه، محصولات فراوان و فزونی چارپایان. خداوند برکتش را به آن شهر سرازیر کرده بود، ولی در همان سال ها، یکی از قبیله های بیابان نشین پیرامون مدینه دچار خشک سالی شد. نهرها خشکیدند، درختان بی بار ماندند، زمین ها بی محصول شدند و بیماری و مرگ و میر افزایش یافت. در این میان، طایفه بنی اسد که هنوز اسلام نیاورده بودند، بهترین عزیزان خود را در این بلای خانمان سوز از دست دادند و به همین سبب از خواب غفلت بیدار شدند. آنان بیابان های خشک و بی آب و علف را با دشواری فراوان پیمودند و به امید بهره مند شدن از رحمت الهی، خود را به مدینه نزد رسول خدا رساندند. آری، آنان آمده بودند تا مسلمان شوند و وفاداری خود را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اعلام کنند. تا این گونه از خطر مرگ رهایی یابند، ولی هنوز غرور جاهلیت در وجودشان نمایان بود. افراد این قبیله حاضر نبودند هدف واقعی خود را که فرار از چنگال دیو مرگ بوده، بازگو کنند و برای این که پیامبر را مدیون و خود را طلب کار نشان دهند، چگونگی مسلمان شدن قبیله های دیگر را یادآور شدند. آنان گفتند: طایفه های عرب به این آسانی تسلیم نشدند و پس از شکست در جنگ اسلام آوردند، ولی ما داوطلبانه نزد تو آمدیم و اظهار ایمان کردیم. آنان با بیان این جملات می خواستند از امتیازهایی بهره مند شوند و نزد پیامبر جایگاه والاتری کسب کنند. آیه های زیر نازل شد و به آنان خاطرنشان کرد که اسلامشان ظاهری است و در عمق قلبشان از ایمان خبری

نیست. بـا این حـال، اگر ایمـان هم آورده انـد، نبایـد منت بگذارنـد، بلکه این خداونـد است که با هـدایتشان بر آنان منت می گذارد. بر اساس آیه نخست، تفاوت اسـلام و ایمان، در آن است که اسـلام شـکل ظاهری دارد و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، مسلمان می شود و احکام اسلام بر او جاری می شود، ولی ایمان، درونی و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او. اسـلام یک شخص ممکن است انگیزه های مادی و منافع شخصی نیز داشته باشد، ولی بی شک، ایمان از انگیزه های معنوی سرچشـمه می گیرد و همـان است که میوه حیـات بخش تقوا بر شاخسارش ظاهر می شود و از آن جا که دست یافتن به ایمان حقیقی کار آسانی نیست، در آیه بعد به بیان نشانه های آن می پردازد و ایسـتادگی، یقین و ایثار جان و مال را از روشن ترین نشانه های آن معرفی می کند:

[برخی از] بادیه نشـینان گفتنـد: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده ایـد، ولی بگوییـد: اسـلام آوردیم. و هنوز در دل های شـما ایمان داخل نشـده است و اگر از خدا و پیامبر او فرمان برید، از [ارزش] کرده هایتان چیزی کم نمی کند. خدا آمرزنده مهربان است. در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینانند که رستگارانند.(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۷۴۹؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۰۹.

آثار پند دادن همیشگی به مؤمنان

آثار پند دادن همیشگی به مؤمنان

شأن نزول آیه ۵۵ سوره ذاریات

نگرانی و انـدوه، مسـلمانان را فراگرفته و انگیزه پناه جویی برای در امان مانـدن از عـذاب الهی، در تک تک مسـلمانان تقویت شـده بود. آنان یقین کرده بودند که خشم الهی کافران را در بر گرفته و عذابشان حتمی است. پس باید برای نجات خود چاره ای بیاندیشـند. نگرانی آنان به جا بود؛ چون کافران هر روز بهانه ای می یافتنـد و به پیامبر نسـبت دروغی می دادنـد و چون در برابر معجزه هـای شـگفت آور پیـامبر پاسـخی نداشـتند، یـک روز او را ساحر، روزی هم دیوانه و دروغ گو می نامیدنـد و این همان نسبت هایی است که منکران خدا، به انبیای گذشته می دادند. آنان چنان هماهنگ عمل می کردند که گویی با مخالفان پیامبران گذشـته به مشاوره نشسـته و تصـمیم گرفته بودنـد. که همه پیامبران را به سـحر و دیوانگی متهم کنند. این گروه، برای بیرون راندن پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله از صـحنه، هر دروغ و تهمتی را به پیامبر نسبت می دادند و روح طغیانگرشان در برابر نصـیحت های پیامبر تسـلیم نمی شد. خداوند برای دلداری به پیامبرش فرمود: اکنون که این قوم سرکش حاضر به شنیدن کلام حق نیسـتند، از آنـان روی گردان و اگر آنـان حق را نپذیرنـد، غم مخور که دل های شایسـته ای در انتظار آن است. این دسـتور روی گردانی پیامبر از کافران، برای مسـلمانان، تازه به نظر می آمـد. به همین سـبب، همه انـدوهگین شـده بودند و می پنداشـتند که این اتمـام حجت و آخرین سـخن در برابر مشـرکان است. بنابراین، وحی آسـمانی قطع می شود و عـذاب الهی به زودی فرا می رسد، ولی چیزی نگذشت که آیه زیر نازل شد و به پیامبر دستور داد پیوسته مسلمانان را اندرز دهد؛ چون

برای مؤمنـان سود بخش است. خداونـد هم چنین اشـاره می کنـد که دل هـای آماده ای در گوشه و کنار در انتظار سـخنان تو است. اگر گروهی به مخالفت در برابر حق برخاسته اند، گروه دیگری از جان و دل مشتاق آنند و گفتار دل نشین تو در نفوس آنان اثر می گـذارد؛ چون سـخنان حق که از دهان فرسـتادگان الهی و جانشـینان پاک آنان خارج می شود، هماننـد بـذرهایی است که اگر بر دل هـایی چون سـنگ خـارا پاشـیده شود، هرگز آن را نمی پذیرنـد و اگر بر دل هـایی که انعطاف کمی دارد ریخته شود، برای مـدت انـدکی آن را می پذیرنـد، سـپس آن را بیرون می افکننـد و هنگامی که بر دل های آماده پذیرش که خارهای هوا و هوس و شـهوت ها و صـفت های پست در آن روییده بریزد، اثر آن را خنثی می کند. تنها دل هایی سـخنان این پیشوایان بزرگ را می پذیرنـد و باور می کننـد که هم روح حق طلبی بر آن حاکم است و هم از این صـفت های ناپاک خالی است و آن دل های مؤمنان است. ترجمه آیه ۵۵ سوره ذاریات که در این باره نازل شده چنین است:

و پند ده؛ که مؤمنان را پند، سود بخشد.» (۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۸۲.

پیامبر و تهمت های ناروا

پیامبر و تهمت های ناروا

شأن نزول آیه های ۲۹ تا ۳۴ سوره طور

برای کـافران مکه، «دارالنـدوه» بهترین مکـان تصـمیم گیری در امور مهم بود. این مکان، در کنار کعبه قرار داشت و درِ آن به سوی کعبه باز می شـد. همه سـران قبیله های عرب در آن جا جمع شـده بودنـد و موضوع پیامبر را که در صـدر اخبار آن روز قرار داشت، برای چاره جویی در دسـتور کار خود قرار دادنـد. همه نگران و عصـبانی، آمـده بودند تا با دل و جان هر کاری را علیه پیامبر انجام دهند و در این راه، هر گونه کمک مالی را نیز می پذیرفتند. همه دوست داشـتند این جلسه با نتیجه ای دلخواه به پایان برسـد و تصـمیم های پلیـدشان به اجرا در آیـد. همه مشـرکان یک صـدا،محمـد را خطری بزرگ برای منافع خود می دانستند.

در این جلسه، پیشـنهادهایی ارایه شـد، از جمله تبعیـد پیـامبر که مورد پـذیرش قرار نگرفت؛ با این اسـتدلال که قبیله های دیگر ممکن بود به او ایمان آورنـد و برای همیشه این خطر باقی بماند. قتل او نیز پیشـنهاد شد، ولی به دلیل ترس از جنگ های قبیله ای و خون ریزی های بعـدی با آن موافقت نشد و آخرین پیشـنهاد این بود که با صبر و گذشت زمان، شاید بتوانند این مشـکل را حل کننـد و از این مرحله بگذرند. آنان پیامبر را با فردی چون بسـطیح مقایسه می کردند. او کاهن و مدعی بود با جنیان در ارتباط است و اخبار را از آنان می گیرد و به دیگران می رسانـد و نیز پیامبر را با کسانی چون «زهیر»، «نانجه» و «اعثی» مقایسـه می کردند چون آن سه ساحر و شاعر بودند و در عصـر جاهلیت می زیسـتند، که با مردن بساطشان برچیده شد، مشرکان معتقد بودند بساط محمد نیز

هماننـد آنـان جمع می شود و به تاریـخ خواهـد پیوست. بنابراین، تصـمیم گرفتنـد پیامبر را با این کاهنان، ساحران و یا شاعران قیاس کنند تا مردم، پیامبر را پدیده جدیدی ندانند و از این موضوع نگران نباشـند. قریش برای پراکنده ساختن مردم از پیرامون پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله، تهمت هایی از این قبیل به او می بستند. گاه کاهنش می خواندند و گاه مجنون و به این، دل خوش می کردنـد که حوادثی پیش آیـد و طومـار عمر پیامبر در هم پیچیـده شود و به گمان خود از این مشـکل بزرگ رهایی یابنـد. غافـل از آن که راه پیـامبر پاینـده است و نام و یاد او برای همیشه به دل های مرده طراوت می بخشـد. آیه های زیر نازل شد و به آنان چنین پاسخ داد:

پس انـدرز ده که تو به لطف پروردگارت نه کاهنی و نه دیوانه.» یا می گوینـد:شاعری است که انتظار مرگش را می بریم. [و چشم به راه بـد زمـانه بر اوییم].» بگو منتظر باشـید که من [نیز] بـا شـما از منتظرانم.»آیـا پنـدارهایشان آنـان را به این [موضـع گیری]وامی دارد یـا [نـه] آنـان مردمی سرکشـند.» یـا می گوینـد: آن را بر بـافته، [نـه]بلکه بـاور ندارنـد.»پس اگر راست می گویند، سخنی مثل آن بیاورند.»(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۷۵۶؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۴۳؛ تفسیر مراغی، ج ۲۷، ص ۳۱.

هر کس مسئول کارهای خویش است

هر کس مسئول کارهای خویش است

شأن نزول آیه های ۳۴ تا ۴۱ سوره نجم

آیه های انفاق، بر مسلمانان چنان اثرگذار بود که آنان را به بذل و بخشش بی اندازه و دستگیری از نیازمندان واداشت تا حدی که عده ای تمام ثروت خود را بخشیدند و برای وارثان خود، چیزی باقی نگذاشتند. پیامبر با این گونه انفاق ها مخالفت کرد. «عثمان بن عفان» نیز از ثروتمندان قریش محسوب می شد. با این که همه اموالش را در مکه رها کرده و با دست خالی به مدینه آمده بود، ولی در مدت کوتاهی توانسته بود خود را بیابد و ثروتی هنگفت بیاندوزد.

وقتی آیه های انفاق نازل شد، او نیز از مال دنیا دل کند و به امید ثواب، ثروتش را در راه خدا انفاق کرد. او خوشحال بود که به افراد مستمند یاری می رساند و به وضع آنان رسیدگی می کند. برادر رضاعی او، «عبدالدین ابن سرح» که رانده شده پیامبر بود، ثروت بسیاری داشت. او در زمان عثمان حاکم مصر گردید که با اعتراض مسلمانان روبه رو شد و شورش علیه «عثمان» را نیز در پی داشت. این مرد، «عثمان» را به سبب انفاقش سرزنش می کرد و می گفت: بی شک بستگانت در اولویت هستند. عثمان نیز چنین پاسخ می داد: گناهانی دارم که این گونه می خواهم رضایت و خشنودی خدا را به دست آورم و آمرزیده شوم. عبدالله گفت: اگر شتران و اموالت را به من دهی، تمام گناهانت را به گردن می گیرم. عثمان در اثر احساسات، حرف او را تصدیق کرد و بخشی از اموال خود را به برادرش بخشید. پس از آن قرار دادی نوشت و شاهدان نیز آن را امضا کردند تا به عنوان انفاق در قیامت به کارش آید و گناهانش آمرزیده شود. عثمان به این امید، دیگر انفاق

نکرد و به کسی چیزی نبخشید و به آن قرار داد فامیلی دل خوش کرد. آیه های زیر نازل شد و این کار را به شدت نکوهش کرد و این حقیقت را روشن ساخت که هیچ کس نمی تواند بار گناه دیگری را بر دوش گیرد و نتیجه سعی و تلاش هر کس به خود او می رسد. مشرکان عرب در زمان جاهلیت معتقد بودند که یک انسان می تواند گناهان دیگری را بر عهده گیرد. قرآن از این راه، نه تنها عقیده مشرکان را نفی می کند، بلکه بر باور معروف مسیحیان که خداوند فرزندش مسیح را به دنیا فرستاد تا بالای دار رود و زجر و شکنجه بیند و بار گناه گنه کاران را بر دوش کشد، قلم می کشد. هم چنین اعمال زشت گروهی از کشیشان را که در قرون وسطی مغفرت نامه و اوراق استحقاق بهشت را می فروختند، محکوم می کند. عقل نیز همین را اقتضا می کند که هر کسی مسئول کارهای خویش باشد. این باور اسلامی سبب می شود که انسان، به جای پناه بردن به خرافات و واگذار کردن گناه خویش به دیگران در انجام دادن کارهای خیر کوشا باشد و از گناه بپرهیزد:

و [پس آیا کسی را که] اندکی بخشید و [از باقی] امتناع ورزید. [دیدی]«۳۴»آیا علم غیب پیش اوست و او می بیند؟»

یا بدان چه در صحیفه های موسی [آمده] خبر نیافته است؟» و [نیز در نوشته های]همان ابراهیمی که وفا کرد » که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد» و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.» و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد» و سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند.»(۱)(۲)

۱- شأن نزول آیات، ص ۵۰۷، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

۲- نمونه بینات، ص ۷۵۹؛ مجمع البیان، ج ۲۳، ص ۴۰۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

خنده و گریه هر یک به جای خود

خنده و گریه هر یک به جای خود

شأن نزول آیه ۴۳ سوره نجم

از میان جمعیتی که در نزدیکی خانه خدا در حال گفت وگو بودند، صدای خنده به گوش می رسید. پیامبر که برای عبادت از آن مکان می گذشت، صدای خنده را شنید، ایستاد و به آنان نزدیک شد و گفت: اگر آن چه را من می دانم، می دانستید بسیار گریه می کردید و کم می خندیدید. همه با شنیدن این سخن سکوت کردند و به احترام پیامبر دیگر نخندیدند و به فکر فرورفتند. پیامبر این جمله را گفت و از آن جا گذشت. هنوز راه زیادی نپیموده بود که جبرئیل براو نازل شدو گفت: خنده و گریه هر دو ازسوی خدا است.

پیامبر دوباره به سوی آن جمع بازگشت و فرمود: چهل گام بیش تر نرفته بودم که جبرئیل پیش من آمد و گفت: نزد آنان باز گرد و بگو خنده و گریه هر دو از سوی خداست. اشاره به این که لزومی ندارد یک فرد با ایمان همیشه گریان باشد، هم گریه از خوف خداوند و از بیم گناهان در جای خود لازم است و هم خنده به هنگام نشاط؛ چرا که از سوی خدا است. به هر حال این سخن هیچ منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسان ندارد. تنها به وجود این غرایز و احساسات در آدمی اشاره می کند. مثلاً کسی می تواند اراده کند و هیچ نخندد و همواره در اندیشه موضوعی باشد و یا اگر خواست بخندد، بی جا نخندد. شاید هم اشاره پیامبر به خنده های بی جا بوده است. آیه ۴۳ سوره نجم در یک جمله به این موضوع اشاره می کند:

و هم اوست که می خنداند و می گریاند.(۱)

۱- تفسیر در المنشور، ج ۶، ص ۱۳۰.

رد معجزه های الهی

رد معجزه های الهی

شأن نزول آیه های ۱ تا ۳ سوره قمر

در یکی از سال های پس از بعثت، شب چهاردهم ماه ذی الحجه که در آسمان، ماه نجومی نمایان بود و منظره خوب و زیبای ستارگان، نگاه هر بیننده ای را به سوی خود می کشاند. در شهر مکه نسیم خنک بادهای شبانه، وزیدن گرفته بود و مردم برای هواخوری به پشت بام ها یا کوچه و خیابان می آمدند و از هر دری با هم سخن می گفتند. چهارده نفر از مشرکان، تصمیم داشتند از رسول خدا چیزی بخواهند که از برآوردن آن ناتوان باشد تا از این راه او را رسوا کنند. نزد پیامبر رفتند و گفتند: ای محمّد! هر رسولی برای اثبات پیامبری خود، نشانه و معجزه ای داشته است. ما نیز از تو که مدعی پیامبری هستی می خواهیم معجزه ای به ما بنمایانی. پیامبر فرمود: شما چه می خواهید تا مقصود شما را بر آورده سازم. آنان به قرص ماه که نزد شان جلوه می نمود اشاره کردند و گفتند: اگر نزد خدایت این همه عزیز هستی و قدر و منزلت داری، این ماه را به دو نیمه کن. مشرکان با این پیشنهاد به ظاهر غیر ممکن، تنها می خواستند پیامبر را ریشخند کنند. از این رو، منتظر پاسخ نیز نبودند. پس از این در خواست، جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! خداوند بر تو سلام و درود فرستاده و می گوید: من همه چیز را در اختیار تو قرار داده ام. به هر چه می خواهی می توانی فرمان دهی.

پیامبر سر خود را سوی آسمان بلند کرد و در میان نگاه های پر از بهت حاضران، با اشاره دست او ماه به دو نیمه شد. همه از ناباوری کاملاً سکوت کرده بودند و سخنی نمی گفتند. پیامبر را دیدند که سجده شکر به جای می آورد و یاران او نیز همگی به

سجده افتادند و خدا را شکر گفتند. آن گاه پیامبر سر از سجده برداشت و دوباره دست به سوی آسمان بلند کرد و با اشاره ای خواست که ماه به شکل نخست خود بازگردد. ماه نیز به حالت نخستین بازگشت. آن چهارده نفر باز نپذیرفتند و تسلیم نشدند. تنها گفتند: ای محمد! ما منتظر می مانیم که مسافران ما از یمن و شام باز آیند و از آنان بپرسیم که آیا ایشان نیز دو نیمه شدن ماه را در آن جا دیده اند یا نه. اگر پاسخشان مثبت باشد، ما یقین خواهیم کرد که این عمل از نزد پروردگار تو بوده است و اگر بگویند چنین پدیده ای را در آن سامان ندیده اند، معلوم می شود که عمل تو سحر و جادویی بیش نبوده است. در این جا آیه های زیر نازل شد و از این واقعه مهم خبر داد. در این قسمت باید به چند پرسش مهم پاسخ داد: آیا شکاف در اجرام آسمانی امکان دارد؟ یا این که علم آن را به کلی نفی می کند؟ با توجه به مطالعه ها و یافته های دانشمندان چنین چیزی نه تنها محال نیست، بلکه بارها نمونه های آن مشاهده شده است. این نظریه از سوی همه دانشمندان پذیرفته شده است که همه کرات منظومه شمسی در آغاز، جزء خورشید بوده اند که بعدها در اثر انفجار از آن جدا شده و هر یک در مدار خود به گردش در آمده اند. آیه های ۱ تا ۳ سوره قمر، رویدادهای قیامت را یادآور می شود:

نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه.» و هر گاه نشانه ای ببینند روی بگردانند و گویند: سحری دایم است.» و به تکذیب دست زدند و هوسهای خویش را دنبال کردند، [ولی]هر کاری را [آخر] قراری است.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۹.

معرفی رحمان

معرفی رحمان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۶ سوره رحمان

خوی حیوانی اعراب دوره جاهلیت، آنان را به قتل و خون ریزی، تجاوز و شهوت رانی و هر آن چه که مظهر حیوانیت و خشونت بود، وا می داشت و این روحیه حتی در انتخاب نام فرزندان نیز اثر می گذاشت. انتخاب نام هایی چون معاویه، ابوسفیان، ابوجهل و ابوهریره در این راستا بود. آنان با لطافت و زیبایی مخالفت می ورزیدند و از آن دوری می جستند. بنابراین، دختران را زنده به گور می کردند و برای زن جایگاه مناسبی قایل نبودند و اسم هایی چون رحمان، رحیم و مجید برایشان ناآشنا بود و این نام ها را انتخاب نمی کردند. هنگامی که آیه ۶۰ سوره فرقان بر پیامبر نازل شد و آنان را به سجده در برابر خداوند رحمان دعوت نمود، بهانه جویی کردند و گفتند: این رحمان کیست و چیست؟ ما شخصی به این نام نمی شناسیم. تنها فردی که به این نام می شناسیم در یمن ساکن است. آیا او را پرستش کنیم؟ آیه های نخست سوره رحمن نازل شد و رحمن را معرفی کرد. نام رحمان پس از نام اللّه، گسترده ترین مفهوم را در میان نام های پروردگار دارد؛ آیه های ۱ تا ۶ سوره رحمان؛ پروردگار را چنین معرفی می کند:

[خدای]رحمان« قرآن را یاد داد« انسان را آفرید«به او بیان آموخت« خورشید و ماه بر حسابی [روان]اند« و بوته و درخت چهره سایانند«.(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۹۶.

رسیدن به نعمت های بهشت؛ آرزویی شایسته

رسیدن به نعمت های بهشت؛ آرزویی شایسته

شأن نزول آیه های ۲۷ تا ۳۳ سوره واقعه

مسلمانان در سفری همراه پیامبر از دشت سرسبز «فوج»، که نزدیک طایف قرار داشت، می گذشتند. آنان از دیدن آن همه مناظر زیبا به وجد آمده بودند و چشم برنمی داشتند. دوست داشتند ساعت ها بلکه روزها در آن جا بمانند و حتی برای همیشه در آن جا زندگی کنند. به ویژه برای مهاجران که آن مکان را بهشت روی زمین می دانستند. آنان از هنگام تولد تا هجرت، تنها بیابانهای خشک و بی آب و علف و کوه های بلند و پوشیده از سنگ را در مکه به یاد داشتند و خانه کعبه، تنها دل خوشی برای آنان به حساب می آمد که اینک از آن دور شده بودند و دیدن دوباره آن را انتظار می کشیدند، ولی دشت سرسبز فوج گویی قطعه ای از بهشت بود که می دیدند. درختان انبوه و سر به فلک کشیده، انواع میوه که بر شاخه های درختان سنگینی می کرد، چشمه های پر آب، نهرهایی که از زیر درختان می گذشتند و پرندگان بسیاری با چهچه دل نوازشان و علفزارهایی که انواع چهار پایان را برای چرا در خود جای داده بود، همه و همه منظره زیبا و دلربایی را به وجود آورده بود که هر رهگذری زندگی در آن جا را آرزو می کرد، ولی از میان این همه مناظر زیبا، درختان سدر بیش تر خود نمایی می کردند و یاران پیامبر را به شگفتی وا می داشت. آنان به همدیگر می گفتند: ای کاش ما هم، چنین درختان و باغ هایی داشتیم. در این جا آیه های زیر نازل شد و به مؤمنان وعده داد که در بهشت بهتر از آن به ایشان ارزانی می شود:

یاران راست؛ یاران راست کدامند؟» در [زیر] درختان کُنار بی خار»و درخت های موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است» و سایه ای پایدار» و آبی ریزان» و میوه های فراوان» نه بریده و نه ممنوع».(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۲۰.

شکر نعمت

شکر نعمت

شأن نزول آیه ۸۲ سوره واقعه

پس از جنگ تبوک و هنگام بازگشت به مـدینه به علت بی آبی، مسـلمانان به تشـنگی شدیـدی گرفتار شدنـد. جست و جوی آنان برای یافتن مقـداری آب که بتوانـد لشـکری را سـیراب کنـد، بی نتیجه مانـد و از شـدت تشـنگی، هیـچ کس تاب و توان حرکت نداشت. حتی حیوانات نیز درمانده بودند و از جایشان حرکت نمی کردند. لشکریان ناامید به پیامبر پناه آوردند و از او خواسـتند چاره ای بیاندیشـد و نزول باران را از خـدا بخواهـد. پیامبر فرمود: من دعا می کنم و از خدا می خواهم، باران نیز می بارد، ولی بعضـی از مردم شاکر و سپاس گزار خواهند شد و برخی ناسپاسی خواهند کرد. سپس پیامبر دو رکعت نماز خواند و از خداونـد تقاضای باران کرد. بی درنگ بادی وزیـدن گرفت و ابرهای سیاهی در آسـمان پیـدا شـد و باران شدیدی باریدن گرفت تـا حـدی که سـیل به راه افتـاد و همه سـیراب شدنـد، ظرف های خویش را نیز از آب پر کردنـد. همه نماز شـکر به جا آوردنـد و برای حرکت آماده شدنـد. منافقان بهانه جو در این لشـکر نیز حضور داشـتند. آنان نتوانسـتند این صـحنه را ببیننـد و سخنی نگویند. یکی از منافقان با حالت ریشـخند گفت: این باران به برکت طلوع فلان ستاره نازل شده است. این همان باوری بـود که از دوره جـاهلیت، بـاقی مانـده بـود و به آن «انـواء» می گفتنـد و منظورشـان سـتارگانی بود که در فاصـله هـای زمـانی گوناگونی در آسـمان ظاهر می شدنـد و عرب جاهلی عقیـده داشت همراه با ظهور هر یک از این سـتارگان، بارانی می بارد و این یکی از نشانه های شرک، بت پرستی و ستاره پرستی بود. منافقی دیگر که از انصار بود، با انکار نعمت

پروردگار که با دعای پیامبر بر بنـدگانش نازل شـده بود، گفت: این فصل، فصل باران است و ما از بارانی که در فصل خویش آمده سیراب شدیم. آیه زیر نازل شد و تکذیب آنان را نکوهش کرد:

و [به جای شکر] تنها نصیب خود را در تکذیب [آن] قرار می دهید.«(۱)

۱- تفسیر درالمنثور، ج ۶، ص ۱۶۳.

غفلت زدایی و نرمش دل

غفلت زدایی و نرمش دل

شأن نزول آیه های ۱۶ _ ۱۷ سوره حدید

یک سال پس از هجرت که بت پرستی به فراموشی سپرده شده بود و هر روز عده ای به آیین جدید، علاقه مند می شدند و اسلام می آوردند، افرادی فرصت طلب و ماجرا جو که رهبری پیامبر را در دل بر نمی تابیدند، برای دل سردی می کوشیدند با سخنان خود در میان مسلمانان دودستگی به وجود آورند و ایمان مسلمانان را سست کنند. این گروه منافق برای کاستن از جایگاه و مقام پیامبر و بی اعتنایی به قرآن، گاهی در سخنان خود به کتاب تحریف شده تورات استناد می کردند. روزی آنان با نقشه ای از پیش طراحی شده نزد سلمان فارسی آمدند و از او خواستند برای آنان از تورات سخن بگوید و داستانی نقل کند. در این هنگام، آیه های آغازین سوره یوسف بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و فرمود: ما بهترین داستان را برای تو حکایت می کنیم. سلمان پس از شنیدن این آیه به آنان گفت: این قرآن، احسن القصص و بیان بهترین سر گذشت ها و برای شما از دیگر کتاب ها سودمندتر است. مدتی گذشت. منافقان باز به سراغ سلمان آمدند و همان خواسته را دوباره تکرار کردند. در این هنگام، آیه ۲۳ سوره زمر نازل شد و فرمود: خداوند بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی که آیه هایش (از نظر لطف و زیبایی و معنی) همانند یکدیگر است. آیه هایی پی در پی دارد، ولی این تکراری شوق انگیز است که از شنیدن آیه هایش بر اندام کسانی که در برابر پروردگارشان خاشعند، لرزه می افتد. برای مدتی این خواسته خود را تکرار نکردند، ولی چندی بعد، برای بار سوم به سراغ سلمان آمدند و از او همان را خواستند. در این هنگام، آیه های زیر نازل شد و از آنان

بازخواست کرد که آیا هنگام آن نرسیده که در برابر نام خدا خشوع کنید و از این سخنان دست بردارید. بدیهی است که اگر در آیه هایی که بر پیامبر نازل شده به درستی تدبیر شود، در این صورت هم چون بسیاری از امت های پیشین گرفتار غفلت و بی خبری و در نتیجه، قساوت دل که ثمره آن گناه است، نمی شوند. آیه های ۱۶ و ۱۷ سوره حدید، انسان را به فروتنی در برابر پروردگار فرامی خواند:

آیا برای کسانی که ایمان آورده اند، هنگام آن نرسیده که دل هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم [و فروتن]گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش، بدآن ها کتاب داده شد و انتظار بر آنان به درازا کشید و دل هایشان سخت گردید و بسیاری از آنان فاسق بودند؟» بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. به راستی، آیه های [خود]را برای شما روشن گردانیده ایم، باشد که بیاندیشید.»(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۳۷.

رابطه ایمان و روشن بینی

رابطه ایمان و روشن بینی

شأن نزول آیه های ۲۸ _ ۲۹ سوره حدید

برای در امان ماندن از فشار، آزار و شکنجه مشرکان، رسول خدا، «جعفربن ابی طالب» را با هفتاد تن از مسلمانان بی پناه، نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستاد. نجاشی نیز از آنان به گرمی استقبال و امنیت مسلمانان را تضمین کرد. پس از آن که فرستادگان قریش نتوانستند نظر نجاشی را برای بیرون راندن مسلمانان جلب کنند، نومیدانه بازگشتند و نجاشی پنهانی ایمان آورد و مسلمان شد.

هنگام بازگشت «جعفر» به مدینه، چهل تن از کسانی که در حبشه با آموزش های روح بخش اسلام، ایمان آورده بودند، از «جعفر» خواستند آنان را نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ببرد تا با حضرت ملاقات کنند. «جعفر» پذیرفت و آنان همراه وی به مدینه آمدند. پس از دیدار با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فقر مالی مسلمانان، آنان را غمگین ساخت. دوباره نزد رسول خدا آمدند و گفتند: ما در دیار خود اموال فراوان داریم. شما اجازه دهید بازگردیم و اموال خود را بیاوریم و چنین شد. آنان اموالشان را با مسلمانان تقسیم کردند و آیه های ۵۲ تا ۵۴ سوره قصص نازل شد و از آنان تمجید کرد و فرمود: «آنان به سبب استقامتشان پاداش خود را دو چندان دریافت می دارند.» اهل کتاب پس از شنیدن این آیات، به وجد آمدند و دچار غرور شدند و به مسلمانان گفتند: کسانی که به کتاب شما و کتاب ما ایمان آورند، نزد خدا دو اجر و پاداش دارند، ولی شما مسلمانان که به پیامبر ایمان آورده اید، یک پاداش خواهید داشت. بنابراین، به اعتراف خودتان شما بر ما برتری ندارید. در این جا آیه های ۲۸ و ۲۹ سوره حدید نازل شد و به آنان فهماند که دو پاداش نصیب

کسانی خواهد بود که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده باشند و این دو پاداش شامل بخشایش نور و مغفرت الهی است، ولی کسی که به وی ایمان نیاورده باشد، اجر و مزدی نصیب او نخواهد شد. رابطه ایمان با روشن بینی که به عنوان دو پاداش به مؤمنان ذکر شده، علاوه بر جنبه های معنوی که گاه برای ما شناخته شده، از نظر تحلیل عقلی نیز قابل درک است؛ چون بزرگ ترین مانع شناخت و مهم ترین حجاب قلب آدمی، هوا و هوس های سرکش و آمال و آرزوهای دور و دراز و اسارت در چنگال مادیات و زرق و برق دنیاست که به انسان اجازه قضاوت درست را نمی دهد تا چهره حقیقت را آن چنان که هست ببیند، ولی هنگامی که در پرتو ایمان و تقوا این گرد و غبارها فرو نشست و این ابرهای تیره و تار و ظلمانی از آسمان روح انسان کنار رفت، آفتاب حقیقت بر صفحه قلب می تابد و حقیقت را آن چنان که هست، درمی یابد. در این هنگام، لذتی توصیف ناشدنی از این درک صحیح و عمیق نصیب مؤمن می شود و راه خود را به سوی اهداف مقدسی که دارد می گشاید و پیش می رود. آیه های ۲۸ و ۲۹ سوره حدید دو رحمت خداوند را چنین معرفی می کند:

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به [برکت] آن راه سپرید و بر شما ببخشاید و خدا آمرزنده مهربان است.«تا اهل کتاب بدانند که به هیچ وجه فزون بخشی خدا در [حیطه] قدرت آنان نیست و فضل [و عنایت، تنها] در دست خداست: به هر کس بخواهد آن را عطا می کند و خدا دارای کرم بسیار است.»(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۴.

رعایت حدود الهی در طلاق

رعایت حدود الهی در طلاق

شأن نزول آیه های ۱ تا ۴ سوره مجادله

«حَوله» در گوشه حیاط نشسته و زانوی غم به بغل گرفته بود و گذشته اش را به خاطر می آورد. سال های جوانی که بسیار زیبا بود و به علت مال و ثروت فراوان و شهرت خانواده اش، خواستگاران فراوان داشت. او به همه پاسخ رد داده و حتی فامیل ها را نیز از خود رنجانده بود. پافشاری پدر برای ازدواج با پسر عموی پولدارش در او اثری نداشت. او توانست رضایت والدینش را برای ازدواج با «اوس»، جوان دلخواهش، به دست آورد و حال به این می اندیشید که برای رسیدن به این خواسته اش، از همه چیز چشم پوشیده و سالیان سختی را با این مرد به سر برده و کاستی ها را تحمل کرده است. او با داشتن چهار پسر و دختر که همه سرمایه زندگانی اش محسوب می شدند، به سن کهولت پا گذاشته و طراوت و شادابی جوانی را از دست داده بود. چندی پیش شوهر حوله یکباره به خشم آمده و از فرط عصبانیت گفته بود: تو نسبت به من هم چون مادر هستی و این صیغه طلاق را که در جاهلیت، «ظهار» نام داشت، بر زبان جاری ساخته بود. طلاقی که قابل بازگشت نبود و زن نیز آزاد نمی شد که بتواند برای خود همسری برگزیند و این بدترین حالت برای یک زن شوهردار بود. البته آن تصمیم ناگهانی و اجرای صیغه طلاق از شدت علاقه شوهر به همسر خوب خود نکاست، بلکه لحظه ای بعد از کارش پشیمان شده و به همسرش ابراز علاقه نمود، ولی این پشیمانی برای او سودی نداشت؛ چون برای همیشه او را بر خود حرام کرده بود. در حالی که از گونه اش اشک سرازیر بود، به همسرش گفت: تو برای همیشه بر من حرام شده ای! زن گفت: بهتر

است نزد رسول خدا بروی و حکم آن را از او بپرسی. شاید راه حلی پیدا شود و از سردرگمی بیرون آییم. مرد گفت: من نمی روم؛ چون خجالت می کشم. زن گفت: پس خودم می روم و از پیامبر می پرسم.

زن خدمت رسول خدا رسید و ماجرا را نقل کرد و گفت: شوهرم با جمله ظهار، مرا طلاق داده است و حالا پشیمان شده است. آیا برای این که ما به زندگی گذشته بازگردیم، راهی هست؟ پیامبر فرمود: در این باره هنوز آیه ای بر من نازل نشده است. زن دوباره سخن خود را تکرار کرد و گفت: او پدر فرزندان من است. من نمی توانم به نگهداری فرزندانم نزد او رضایت دهم و خودم نیز به اداره زندگی آنان قادر نیستم. شوهرم را نیز خیلی دوست دارم. باز پیامبر فرمود: هنوز آیه ای نازل نشده و در این باره دستوری ندارم، ولی آن زن دست بردار نبود و پی در پی خواسته اش را تکرار می کرد. سرانجام به درگاه الهی رو آورد و گفت: خداوندا! تو حال مرا می دانی. بر من رحم کن. کودکانی خردسال دارم. خداوندا! بیچارگی و شدت نیازم را با تو در میان گذاشتم. بر پیامبرت فرمانی نازل کن و این مشکل را خود بگشا.

در این جا حال پیامبر دگرگون شد و وحی بر او نازل گردید و راه حل مشکل ظهار را به روشنی به پیامبر نشان داد. پیامبر به آن زن فرمود: همسرت را صدا کن تا آیه های نازل شده را بر او تلاوت کنم. سپس فرمود: آیا می توانی به عنوان کفاره ظهار، یک برده آزاد کنی؟ مرد پاسخ داد: خیر، چنین چیزی برای من مقدور نیست. رسول خدا گفت: می توانی پی در پی دو ماه روزه بگیری؟ اوس گفت: در این صورت چشمم از کار می افتد. می ترسم نابینا شوم. پیامبر ادامه داد: آیا می توانی شصت مسکین را سیر کنی؟ مرد پاسخ داد: نه، مگر این که از کمک شما بهره مند شوم. پیامبر به او کمک کرد و آن زن و شوهر به زندگی خود باز گشتند. آیه های ۱ تا ۴ سوره مجادله، حکم خداوند درباره ظهار را بیان می کند:

خدا گفتار [زنی] را که درباره شوهرش با تو گفت و گو و به خدا شکایت می کرد شنید و خدا گفت و گوی شما را می شنود؛ زیرا خدا شنوای بیناست«» از میان شما کسانی که

زنـان شـان را «ظهـار» می کننـد [و می گوینـد: پشت تو چون پشت مـادر من است] آنـان مادرانشـان نیسـتند. مـادران آنان تنها کسانی انـد که ایشـان را زاده انـد و به یقین، ایشان سـخنی زشت و باطل می گوینـد و[لی] همانا خـدا درگذرنـده و آمرزنـده است.» و کسانی که زنانشان را ظهار می کنند، سـپس از آن چه گفته اند، پشیمان می شوند، بر ایشان [فرض]است که پیش از آن که با یکدیگر هم خوابگی کنند، بنده ای را آزاد گردانند. این [حکمی] است که بدان پند داده می شوید و خدا به آن چه انجام می دهید، آگاه است.» و آن کس که [بر آزاد کردن بنده]دسترسی ندارد، باید پیش از تماس [با زن خود]دو ماه پیاپی روزه بـدارد و هر که نتوانـد، بایـد شـصت بینـوا را خوراک بدهـد. این [حکم] برای آن است که به خـدا و فرسـتاده اش ایمـان بیاورید و این است حدود خدا. و کافران را عذاب پر درد خواهد بود.»(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۶.

منع گفت وگوهای محرمانه و گناه آلود

منع گفت وگوهای محرمانه و گناه آلود

شأن نزول آیه های ۸ تا ۱۰ سوره مجادله

پس از آمدن پیامبر به مدینه، گروهی که از پیش روابطشان با یهودیان تیره بود، به انگیزه تضعیف اسلام و ناکام گذاشتن پیامبر در اجرای برنامه هایش و ایجاد نومیدی و در نتیجه، پراکنده کردن مردم از پیرامون پیامبر، رفت و آمد خود را با یهودیان از سر گرفتند و بدین گونه تیرگی روابط نیز از میان رفت. آنان غیر از روابط پنهانی و توطئه آمیز، به قصد دهن کجی و بی اعتنایی به مسلمانان، در مکان های عمومی به هم نزدیک می شدند، گرم می گرفتند، در گوشی با هم حرف می زدند و زیر چشمی مسلمانان را نگاه می کردند؛ نگاهی تند و معنا دار که از آن بوی نفاق به مشام می رسید و مسلمانان را دچار تردید کرده بود. به ویژه مسلمانانی که یکی از افراد خانواده شان به جنگ رفته بود، بیش تر می هراسیدند؛ چون گمان می کردند که برای عزیزشان حادثه ای پیش آمده که از آن بی خبرند. این جنگ روانی که غم و اندوه مؤمنان را در پی داشت، به مراتب از نگرانی مقابله با دشمن بیرونی دشوارتر بود. منافقان که نقش ستون پنجم دشمن را ایفا می کردند، با شایعه سازی و دروغ پردازی، همواره مردم را در نگرانی و اضطراب نگه می داشتند و این پنهان کاری ها؛ یعنی در گوشی سخن گفتن و نگاه های نامفهوم عجیب و غریب، به آن دامن می زد. پیامبر آنان را از این کار نهی می کرد، ولی سودی نداشت و به کار خود ادامه می دادند. آیه های زیر نازل شد و آنان را به عذاب الهی وعده داد. در ادامه این برنامه روانی، برای تکمیل کردن حلقه دسیسه، گروهی از یهودیان نزد پیامبر آمده و به جای السلام علیك (درود برتو) گفتند سام علیك (مرگ

برتو). پیامبر نیز در پاسخ فرمود: و علیکم (یعنی بر شما باد). عایشه از این حرکت توهین آمیز یهودیان بسیار ناراحت شد و به آنان گفت: مرگ و غضب خدا بر شما باد. پیامبر به عایشه فرمود: مدارا کن و از خشونت و بدگویی بپرهیز. عایشه گفت: مگر نمی شنوی می گویند «مرگ برتو»؟ پیامبر فرمود: مگر تو نشنیدی که در جوابشان گفتم: علیکم. در این جا، به مناسبت دو داستان بالا، آیه های ۸ تا ۱۰ سوره مجادله نازل شد و آنان را به عذاب دوزخ تهدید کرد:

آیا کسانی را که از نجوا منع شده بودند، ندیدی که باز بدان چه از آن منع گردیده اند، بر می گردند و با همدیگر به [منظور] گناه و تعدی و سرپیچی از پیامبر محرمانه گفت و گو می کنند و چون به نزد تو آیند تو را بدان چه خدا به آن [شیوه]سلام نگفته سلام می دهند و در دل های خود می گویند: چرا به آن چه می گوییم خدا ما را عذاب نمی کند؟ جهنم برای آنان کافی است در آن درمی آیند و چه بد سرانجامی است» ای کسانی که ایمان آورده اید چون با یکدیگر محرمانه گفت و گو می کنید به [قصد] گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر با همدیگر محرمانه گفت و گو نکنید و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنید و از خدایی که نزد او محشور خواهید گشت پروا دارید»چنان نجوایی صرفا از [القاآت] شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده اند، دل تنگ گرداند و[لی]جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنان نمی رساند و مؤمنان باید به خدا اعتماد کنند».(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۹

احترام به پیش کسوتان در مجالس

احترام به پیش کسوتان در مجالس

شأن نزول آیه ۱۱ سوره مجادله

دل مسلمانان آکنده از عشق پیامبر بود. دوست داشتند همواره پیامبر را ببینند و از آبشار سخنان او، کویر دلشان را سیراب سازند. اگر پیامبر در مجلسی حاضر می شد، برای رسیدن به آن مکان از هم پیشی می گرفتند و از ساعت ها قبل برای خود جایی آماده می کردند تا از نزدیک چهره او را ببینند و افتخار نشستن در کنار پیامبر را نصیب خود کنند و از سخنان گهر بار حضرت نیز بهره ببرند. جمعه یکی از روزها پیامبر، در «صُفه» نشسته بود و جمعیت زیادی پیرامونش گرد آمده بودند و برای نشستن افراد تازه وارد جایی نبود. در این هنگام، گروهی از مجاهدان بدر که پیامبر برای آنان احترام فراوانی قایل بود، وارد شدند، ولی برای نشستن جایی نداشتند. آنان سلام کردند و پیش روی پیامبر سرپا ایستاده و منتظر جا بودند و هیچ کس جایش را به آنان نداد. این برخورد بر پیامبر گران آمد. به کسانی که اطراف او نشسته بودند، رو کرد و نام چند نفر را بر زبان آورد و به آنان فرمود: برخیزید. آنان نیز برخاستند. آن افراد از این خواست پیامبر ناراحت شدند. منافقان که از هر فرصت برای تضعیف پیامبر استفاده می کردند، گفتند: پیامبر رسم عدالت را رعایت نکرد و کسانی را که عاشقانه نزدیک او نشسته بودند، از خود رنجاند. در این هنگام، آیه ۱۱ سوره مجادله نازل شد و قسمتی از آداب نشستن در مجلس ها را برایشان شرح داد. این به خوبی نشان می دهد که قرآن برای این موضوع چه ارزشی قایل است و هرگز اجازه نمی دهد آداب انسانی معاشرت، به سبب بی اعتنایی افراد زیر پا گذارده شود. پس نباید عده ای ناراحت شوند؛ چون گاه تازه واردها به سبب

خستگی بسیار، کهولت سن یا احترام خاصی که دارند، برای نشستن سزاوارترند و حاضران نیز باید با ایثار این ادب اسلامی را رعایت کنند. ترجمه آیه ۱۱ سوره مجادله:

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به شما گفته شود: در مجالس جای باز کنید، پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش حاصل کند و چون گفته شود: برخیزید، پس برخیزید تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب]درجات بلند گرداند و خدا به آن چه می کنید، آگاه است». (۱)

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۲۸، ص ۲۵.

محدودیت آفرینی برای ثروتمندان در دیدار با حاکم اسلامی

محدودیت آفرینی برای ثروتمندان در دیدار با حاکم اسلامی

شأن نزول آیه های ۱۲ و ۱۳ سوره مجادله

گروهی از ثروتمنـدان که تنهـا به منافع خویش می اندیشیدند، بـدون رعایت حال پیامبر، گاه و بی گاه نزد پیامبر آمـده و با او نجوا می کردند. این کار علاوه بر هدر رفتن وقت گران بهای پیامبر، مایه نگرانی مستضعفان و امتیازی برای ثروتمندان بود.

پیـامبر بـا این که نـاراحت بود، ولی به روی خود نمی آورد و از این کـار جلوگیری نمی کرد و آنـان نیز این موضوع را درک نمی کردنـد و با سـخنان بیهوده برای پیامبر مزاحمت ایجاد می کردند. در این جا، خداوند آیه ۱۲ سوره مجادله را نازل کرد و بـه آنـان دسـتور داد کـه پیش از نجوا بـا پیـامبر، صـدقه ای بـه مسـتمندان بپردازنـد. ایـن آزمـونی برای ثروتمنـدان، کمکی به مسـتمندان و وسـیله مؤثری برای کاهش این مزاحمت ها محسوب می شد. از سوی دیگر، دل بسـتگی ثروتمندان به مال دنیا را کـاهش می داد و از کینه و نـاراحتی نیازمنـدان نیز جلوگیری می کرد. هم چنین نوعی پاکیزگی برای محیط فکری و اجتماعی مسلمانان به ارمغان می آورد، ولی از آن جا که در صورت واجب شـدن دادن صدقه پیش از نجوا، فقرا از طرح مسایل مهم یا نیازهای خود در برابر پیامبر محروم می شدند، این حکم مخصوص کسانی شد که تمکن مالی داشتند.

جالب این که این دسـتور تأثیر شگفت آوری داشت و برای ثروتمندان آزمون جالبی شد و همگی جز یک نفر، از دادن صدقه و نجوا خودداری کردنـد. این جـا بود که مشـخص شـد در این نجواهـا مسایـل مهمی مطرح نمی شـد. بنـابراین، آیه بعـد نازل گردید و این

حکم را نسخ کرد. دو آیه ۱۲ و ۱۳ سوره مجادله، دستور اجرا و لغو این حکم را شرح می دهد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه با پیامبر [خدا] گفت و گوی محرمانه می کنید، پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه ای تقدیم بدارید. این [کار]برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر چیزی نیافتید، بدانید که خدا آمرزنده مهربان است» آیا ترسیدید که پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود. پس نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید، و خدا به آن چه می کنید، آگاه است»(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۲.

سخت کیفریِ در افتادن با خدا

سخت کیفریِ در افتادن با خدا

شأن نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر

هنگامی که رسول خدا وارد مدینه شد با یهودیان از جمله قبیله «بنی نضیر»، پیمان صلح بست. بر اساس این پیمان، یهودیان نباید با پیامبر بستیزند و مشرکان را یاری دهند. پس از جنگ بدر و پیروزی مسلمانان، یهودیان به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یقین کردند، ولی پس از شکست مسلمانان در احد، «بنی نضیر» با تحریک مشرکان، پیمان خود را با پیامبر، نقض و دشمنی خود را آغاز کردند. مشرکان به یهودیان نامه نوشتند که شما هم آذوقه فراوان و هم قلعه های محکم دارید. اگر محمد با شما بجنگد، می توانید مقاومت کنید و ما نیز به یاری شما می شتابیم و به شما قول می دهیم که هیچ چیز نمی تواند میان ما و شما جدایی اندازد. یهودیان دل گرم شدند و گمان کردند در صورت جنگ با پیامبر پیروز میدان خواهند بود. بنابراین، به مکر و حیله دست زدند و به پیامبر پیغام دادند که با سی نفر از یاران خویش برای گفت وگو با سی نفر از دانشمندان یهود نزد آنان بیاید. اگر سی نفر یهود صلاح بدانند و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ایمان آورند و او را تصدیق کنند، افراد بنی نضیر نیز بی چون و چرا ایمان خواهند آورد. رسول خدا با سی نفر از یاران خود بیرون آمد و بنی نضیر هم سی نفر از دانشمندان خویش را برگزید و فرستاد. وقتی که افراد قبیله بنی نضیر، پیامبر خدا و یاران او را دیدند، به یکدیگر گفتند: ما هرگز نمی توانیم پیامبر خدا را به قتل برسانیم؛ چون سی مرد جنگی که همگی دوست دارند جان خود را فدای پیامبر کنند، همراه اویند. آنان به پیامبر گفتند: شصت نفر چگونه می توانند به توافق برسند. بهتر است سه نفر را به نمایندگی از میان خود برگزینید تا با

سه نفر از دانشمندان ما به گفت و گو بنشینند. چنان که آن سه نفر به آیین اسلام ایمان آوردند، باقی یهودیان از ایشان، پیروی و پیامبر را تصـدیق می کنند و به او ایمان می آورند. پیامبر سه نفر را از میان یاران خود برگزید و یهود نیز برگزیدگان خود را معرفی کرد، ولی یکی از افراد یهود، خنجری را در لباس خود پنهان کرده تا در فرصت مناسب پیامبر را به قتل برسانـد. رسول خدا از طریق وحی، آگاه شد و برخاست و بی آن که حتی با یاران خود سخنی بگوید، حرکت کرد و خود را به مدینه رساند. همه در جلسه منتظر بودنـد و می پنداشـتند پیامبر باز می گردد، ولی وقتی متوجه شدنـد پیامبر در مدینه است، یارانش نیز محله یهودی نشین را به سوی مدینه ترک کردند. وقتی پیمان شکنی یهود بر پیامبر مسلّم شد، فردای آن روز لشکری آماده ساخت و محله بنی نضیر را محاصره کرد. محاصره چند روز به طول انجامید و پیامبر برای پرهیز از خون ریزی به آنان پیشنهاد کرد که سرزمین مـدینه را ترک کننـد. آنـان نیز پذیرفتنـد، مقـداری از امـوال خـود را برداشـتند و بقیه را رهـا کردنـد. جمعی به سـوی «اذرعـات» شـام و تعـداد کمی به سوی «خیبر» و گروهی به «حیره» رفتنـد و بـاقی مانـده اموال و زمین هـا و باغهـا و خـانه هـای یهودیان به دست مسلمانان افتاد. آنان تا آن جا که می توانستند، خانه های خود را هنگام کوچ کردن خراب کردند. در این جا آیه هایی از سوره حشر نازل شد. بر اساس آیه های ۱ تا ۵ سوره حشر، یکی از عوامل پیروزی مسلمانان، همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دل های یهودیان افکند. تا آن جا که خانه های خود را به دست خود ویران کردند و حاضر شدند از اموال خود چشم بپوشند و از آن دیار بیرون روند.

آن چه در آسـمان ها و در زمین است تسبیح گوی خدا هسـتند و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار» اوست کسی که از میان اهـل کتـاب کسـانی را کـه کفر ورزیدنـد در نخسـتین اخراج [از مـدینه] بیرون کردنـد. گمـان نمی کردیـد کـه بیرون رونـد و خودشان گمان داشـتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنان خواهد بود، [ولی] خدا از آن جایی که تصور نمی کردند بر آنان در آمد و در دل هایشان بیم افکند، [به طوری که] خود به دست

خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب کردند. پس ای دیده وران! عبرت گیرید» و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرّر نکرده بود، به یقین، آنان را در دنیا عذاب می کرد و در آخرت [هم] عذاب آتش داشتند«این [عقوبت]برای آن بود که آنان با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا در افتد، [بداند که]خدا سخت کیفر است» آن چه درخت خرما بریدید یا آنان را [دست نخورده]بر ریشه هایشان بر جای نهادید، به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند».(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴.

جهت گیری اقتصاد اسلامی

جهت گیری اقتصاد اسلامی

شأن نزول آیه های ۶ و ۷ سوره حشر

«یهودیان بنی نضیر» به سبب نقض پیمان و توطئه در محاصره مسلمانان قرار گرفتند و بی هیچ جنگ و خون ریزی تسلیم شدند و آن منطقه را با همه اموال و دارایی های خود ترک کردند و در اختیار پیامبر قرار دادند. جمعی از سران مسلمان، با دیدن آن همه دارایی، شامل باغ ها، زمین های کشاورزی، خانه ها و اموال به جا مانده یهود به خیال این که این ها نیز غنایم جنگی هستند و باید میان مسلمانان تقسیم شوند، نزد رسول خدا آمدند و به روش جنگ های دیگر از پیامبر خواستند ۵۴ اموال برای تقسیم، به آنان واگذار شود. آیه های ۶ و ۷ سوره حشر نازل شد و به روشنی گفت: چون این پیروزی با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفته و مسلمانان برای به دست آوردن آن تلاشی نکرده اند، همه آن به رسول خدا می رسد و او هر گونه صلاح بداند اموال را تقسیم می کند. پیامبر نیز این اموال را در میان مهاجران فقیر و تعداد اندکی از انصار نیازمند تقسیم کرد. این آیه، یک اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می کند و آن این که، جهت گیری اقتصاد اسلامی چنین است که با رعایت احترام به مالکیت خصوصی، برنامه را به گونه ای تنظیم کرده است که اموال و ثروت های متمرکز در دست یک گروه، محدود نشود که تنها در میان آنان دست به دست بگردد. این به آن معنا نیست که ما به دلخواه خود قانون بگذاریم و ثروت ها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگری بدهیم، بلکه منظور این است که اگر در زمینه به دست آوردن ثروت و هم چنین مالیات هایی هم چون خمس و زکات و خراج و غیر آن قوانین و مقررات اسلامی و

احکام بیت المال و انفال درست اجرا شود، خود به خود چنین نتیجه ای را خواهـد داد که هم احترام به تلاش های فردی و هم مصالح جمع، تأمین خواهد شد و هم از تقسیم جامعه به دو قطب اقلیت ثروتمند و اکثریت فقیر جلوگیری می کند. خداوند در آیه های ۶ و ۷ سوره حشر درباره این حکم اقتصادی چنین می گوید:

و آن چه را خـدا از آنان به رسم غنیمت عایـد پیامبر خود گردانید، [شـما برای تصاحب آن]اسب یا شتری بر آن نتاختید، ولی خدا فرسـتادگانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند و خدا بر هر کاری تواناست« آن چه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه هـا عایـد پیـامبرش گردانیـد، از آن خـدا و از آن پیـامبر [او] و متعلق به خویشاونـدان نزدیک [وی]و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است تا میان توانگران شـما دست به دست نگردد. و آن چه را فرسـتاده [او]به شما داد، آن را بگیرد و از آن چه شما را باز داشت، باز ایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۰۱.

ایثارگران، رستگاران

ایثارگران، رستگاران

شأن نزول آیه ۹ سوره حشر

مردی نزد رسول خدا آمد و از شدت گرسنگی می نالید. پیامبر برای تهیه غذا کسی را به خانه همسران خود فرستاد. آن شخص خبر آورد که جز آب آشامیدنی، در خانه پیامبر هیچ یافت نمی شود. پیامبر به یاران خود فرمود: من این گرسنه را سیر خواهم کرد. سپس به خانه اش آمد و به دخترش فاطمه فرمود: آیا غذایی در خانه پیدا می شود؟ فاطمه گفت: جز غذای یکی از دخترانم که گرسنه است، غذایی یافت نمی شود. علی از فاطمه خواست دختر را گرسنه بخواباند و غذای او را به شخص فقیر بدهد. سفره را پهن کردند و برای این که میهمان از جریان با خبر نشود، چراغ را خاموش کردند و خود نیز بر سر سفره نشستند. آنان بی آن که غذایی بخورند، دهان خود را تکان می دادند. میهمان گمان می کرد آنان نیز همراه او غذا می خورند. او با خیال راحت و به اندازه کافی غذا خورد و سیر شد. خانواده علی علیه السلام آن شب را گرسنه خوابیدند. صبح روز بعد خدمت پیامبر آمدند و بی آن که سخنی بگویند، پیامبر به آنان نگاهی افکند و لبخند زد. در این جا آیه ۹ سوره حشر نازل شد و ایثارگری این خانواده را ستود. از این آیه به خوبی استفاده می شود که ترک بخل و حرص، انسان را به رستگاری می رساند، در حالی که آلودگی به این صفت ناپسند، کاخ سعادت انسان را ویران می سازد:

و [نیز] کسانی که پیش از [مهاجران] در [مدینه] جای گرفته وایمان آورده اند؛ هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارنـد و نسبت به آن چه به ایشان داده شـده است در دل هایشـان حسـدی نمی یابنـد و هر چنـد در خودشـان احتیاجی [مبرم]باشد، آنان را بر خودشان مقدم می دارند و هر کس از خسّت نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند».(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰.

همکاری همیشگی منافقان با دشمنان اسلام

همکاری همیشگی منافقان با دشمنان اسلام

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر

هنگامی که یهود «بنی نضیر»، در محاصره شدید مسلمانان، راهی جز تسلیم نداشتند، منافقان مدینه از بیم این که شکست یهود، پشتوانه سیاسی و مالی آنان را متزلزل کند، به یهود «بنی نضیر» پیام دادند که از دژهای خود دفاع کنید و به مسلمانان اجازه ورود ندهید. هم چنین به آنان اطمینان دادند که دو هزار و پانصد نفر از یاران خود را به زودی نزدشان می فرستند تا در کنارشان بجنگند. این اقدام منافقان، یهودیان را به مخالفت با پیامبر تشویق کرد و بر مقاومت آنان افزود. در این هنگام، «سلام» یکی از بزرگان دور اندیش «بنی نضیر»، به «حی بن اخطب»، که رهبر و فرمانده نظامی «بنی نضیر» بود پیشنهاد کرد که به حرف «عبدالله بن ابی» رییس منافقان اعتنایی نکند؛ چون او از آینده خودش می هراسد و در حالی که در خانه نشسته، به تو وعده های تو خالی می دهد و می خواهد تو را به جنگ با محمد تشویق کند. او کسی نیست که به ما یاری رساند.

«حی» که همه چیز را به نظر خود تمام شده می دانست و جز به ریاست نمی اندیشید، گفت: ما دشمنی محمد را می خواهیم و تنها به جنگ با او می اندیشیم. به یاری «عبد الله بن ابی» و طرفدارانش هم دل خوش نکرده ایم. سلام که نصیحت های خود را بی اثر دید، گفت: به خدا سوگند، حیثیت و اموال ما بر باد می رود، جنگ جویان ما کشته و زنان و کودکان ما اسیر می شوند و خود ما را نیز از این سرزمین بیرون می رانند. در این جا آیه های ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر نازل شد. لحن قاطع این آیه ها درباره منافقان

نشـانه این است که همیشه امکـان دارد منافقـان بـا دیگر دشـمنان اسـلام همکـاری نزدیـک داشـته باشـند و وعـده هایی هم به یکـدیگر بدهند، این یک اصل کلی است. یعنی نه تنها در گذشـته، بلکه امروز و آینده نیز نمونه های زنده آن را در همکاری منافقان با دشمنان اسلام به چشم می بینیم و اگر مؤمنان راستین به وظیفه شان خوب عمل کنند، پیروز خواهند شد و نقشه های آنان خنثی می گردد:

مگر کسانی را که به نفاق برخاستند ندیدی که به برادران اهل کتاب خود که از در کفر در آمده بودند می گفتند: اگر اخراج شدید، حتما با شـما بیرون خواهیم آمد و علیه شـما هرگز از کسی فرمان نخواهیم برد و اگر با شما جنگیدند،حتما شما را یاری خواهیم کرد و خدا گواهی می دهد که آنان دروغ گویانند«اگر [یهود] اخراج شوند، آنان با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر علیه آنان جنگی درگیرد، [(منافقان)] آنان را یاری نخواهنـد کرد و اگر یاری شان کننـد حتما [در جنگ]پشت خواهند کرد و [دیگر] یاری نیابند«شـما در دل های آنان پیش از خدا مایه هراسید؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی فهمند« [آنان، به صورت] دسته جمعی، جز در قریه هـایی که دارای اسـتحکامند، یـا از پشت دیوارهـا، با شـما نخواهنـد جنگیـد. جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می پنداری[، ولی]دل هایشان پراکنده است؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند«.(۱)

۱- روح البیان، ج ۹، ص ۴۳۹.

دوستی با دشمن ممنوع

دوستی با دشمن ممنوع

شأن نزول آیه های ۱ تا ۳ سوره ممتحنه

زنی به نام «ساره» که در مکه از راه رقص و ترانه خوانی، کسب درآمد می کرد، به مدینه آمد. پیامبر به او فرمود: آیا مسلمان شده ای که به این جا آمده ای؟ زن گفت: نه. رسول خدا فرمود: پس مهاجرت کرده ای؟ ساره پاسخ داد: نه. پیامبر فرمود: پس چرا آمده ای؟ ساره با صدایی لرزان گفت: سرپرستان من همه کشته شدند و اینک به شدت نیازمند شده ام. من که از اصل و قبیله شما هستم، برای دریافت کمک نزدتان آمده ام و برای برگشت، به غذا، لباس و مرکب نیاز دارم.

پیامبر که از آواز خواندن وی برای جوانان مکه باخبر بود، فرمود: پس جوانان مکه چه شدند؟ گفت: پس از واقعه بدر، همه عزادار شدند و کسی از من تقاضای خوانندگی نکرد. پیامبر دستور داد که لباس، مرکب و هزینه سفر را به او دادند. در این هنگام، «حاطب بن ابی بلتعه» که از مسلمانان حاضر در جنگ بدر و بیعت رضوان بود، نزد «ساره» آمد و نامه ای را که نوشته بود، با ده درهم به او داد و گفت: آن را به اهل مکه برسان. «حاطب» در نامه به اهل مکه نوشته بود که رسول خدا قصد دارد به سوی شما بیاید و مکه را فتح کند؛ برای دفاع آماده باشید. «ساره» نامه را برداشت و از مدینه با شتاب به سوی مکه حرکت کرد. جبرئیل این ماجرا را به اطلاع پیامبر رسانید. رسول خدا به علی علیه السلام، عمار، عمر، زبیر، طلحه، مقداد و ابومرثد دستور داد که سوار بر مرکب شوند و به سوی مکه حرکت کنند و فرمود: در یکی از منزلگاه های وسط راه به زنی می رسید که حامل نامه ای از «حاطب» به مشرکان مکه است. نامه را از او بگیرید و اگر خودداری کرد،

او را گردن بزنید. آنان حرکت کردند و در همان مکان که رسول خدا فرموده بود، به او رسیدند. او سوگند یاد کرد که هیچ نامه ای نزد او نیست. اسباب سفر او را تفتیش کردند، ولی چیزی نیافتند. همگی تصمیم گرفتند بازگردند، ولی علی علیه السلام فرمود: پیامبر به ما دروغ نگفته و ما نیز دروغ نمی گوییم. شمشیر را کشید و فرمود نامه را بیرون بیاور و گرنه گردنت را می زنم. «ساره» هنگامی که مسئله را جدی یافت، ترسید. نامه را که در لابه لای گیسوانش پنهان کرده بود، بیرون آورد. آنان نامه را خدمت پیامبر آوردند. حضرت «حاطب» را نزد خود خواند و فرمود: این نامه را می شناسی؟ حاطب گفت: بلی. پیامبر ادامه داد: چه چیز تو را واداشت این کار را انجام دهی؟ حاطب با شرمندگی پاسخ داد: ای رسول خدا! به خدا سوگند از روزی که اسلام را پذیرفته ام، لحظه ای کافر نشده ام و هرگز به تو خیانت نکرده ام و از آن زمان که مشرکان را ترک کرده ام، هیچ گاه دعوت آنان را نپذیرفته ام، ولی مسئله این است که خانواده هر یک از مهاجران در مکه کسانی را دارند که در برابر مشرکان از آنان حمایت کنند، ولی من غریبم و آن جا کسی را ندارم و خانواده ام در چنگال مشرکان گرفتارند. خواستم خدمتی کرده باشم تا خانواده ام آسوده باشند. من یقین داشتم که نامه من برای آنان سودی ندارد و سرانجام شکست خواهند خورد و مسلمانان پیروز می شوند. پیامبر عذرش را پذیرفت، ولی عمر برخاست و گفت: ای رسول خدا، اجازه بده گردن این منافق را بزنم.

پیامبر فرمود: او از جنگ جویان بدر است و خداوند لطف خاصی به آنان دارد. در این جا آیه های زیر نازل شد و در زمینه ترک دوستی با مشرکان و دشمنان خدا به مسلمانان درس های آموزنده ای آموخت و یاد آور شد که مشرکان هم در عقیده و هم در عمل با شما مخالفند و کاری را که بزرگ ترین افتخار شما است؛ یعنی ایمان به پروردگار برای شما بزرگ ترین جرم و گناه شمرده اند و به همین سبب، شما را از شهر و دیارتان آواره کردند. با این حال آیا جای این است که شما نسبت به آنان اظهار محبت و برای نجاتشان از چنگال مجازات الهی تلاش کنید؟ شما برای چه با آنان طرح دوستی می ریزید؟ با این که اگر مشرکان بر شما مسلط شوند، دشمن خواهند بود و دست و زبان

خود را به هر گونه بـدی بر شـما می گشایند. آیه های ۱ تا ۳ سوره ممتحنه، به مسـلمانان درباره دوستی با مشرکان هشدار می دهد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، دشـمن من و دشـمن خودتان را به دوستی نگیرید [به طوری]که با آنان اظهار دوستی کنید، و حال آن که قطعا به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و]پیامبر [خدا] و شما را [از مکّه]بیرون می کنند که [چرا] به خدا، پروردگارتـان، ایمان آورده ایـد، اگر برای جهاد در راه من و طلب خشـنودی من بیرون آمـده ایـد. [شـما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من به آن چه پنهان داشـتند و آن چه آشـکار ساختید، داناترم. هر کس از شما چنین کند، همانا از راه درست منحرف گردیده است«. اگر بر شـما دست یابند، دشـمن شما باشند و به شما به بدی دست و زبان بگشایند و آرزو دارنـد که کـافر شویـد«. روز قیامت نه خویشان شـما و نه فرزنـدان تان هرگز به شـما سود نمی رساننـد. [خـدا]میانتان جدایی می افکند، و خدا به آن چه انجام می دهید، بیناست«.(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۹.

عدالت و قسط در احکام اسلام

عدالت و قسط در احکام اسلام

شأن نزول آیه های ۱۰ و ۱۱ سوره ممتحنه

رسول خدا در صلح «حدیبیه» با مشرکان پیمان بست که اگر اهل مکه نزد مسلمانان بیایند، به مشرکان بازگردانده شوند و اگر از اصحاب پیامبر کسی از مکه نزد پیامبر بیاید، او را بپذیرند و رد نکنند. پس از این مصالحه، «سبیعه» دختر «حرث» مسلمان شد و نزد مسلمانان آمد. همسر وی به نام «سافر» که از طایفه بنی محزوم بود، برای پس گرفتن زن خود نزد رسول خدا آمد و گفت: یا محمد مطابق عهدی که با ما بسته ای، زنِ مرا به من پس بده. آیه ۱۱ و ۱۲ سوره ممتحنه نازل شد و دستور داد زنان مهاجر را امتحان کنند تا معلوم شود به چه قصدی از مکه گریخته اند و به مسلمانان پیوسته اند. «سبیعه» نیز قسم یاد کرد که به سبب کینه با شوهر به سوی مسلمانان نیامده و عاشق فردی نیز نشده، بلکه فقط اسلام خواهی، او را به این هجرت واداشته است. پیامبر مَهر آن زن را به شوهرش داد و مخارج سفر را به او پرداخت کرد و سپس «عمربن خطاب»، او را به ازدواج خود درآورد. دقت در این آیه ها نشان می دهد که اصل عدالت و قسط تا چه حد در احکام اسلام مورد توجه قرار گرفته است که حتی در زمان های بحرانی نیز تلاش می کند و به کسی حتی کفار زیانی نرسد. این در حالی است که در جهان رسم بر این است که در بحران ها و شرایط غیر عادی هیچ کس حقی برای دیگری در نظر نمی گیرد و هر گونه نابسامانی را باید تحمل کرد. قرآن می گوید حتی در سخت ترین شرایط باید تلاش کرد که حقی بر باد نرود، نه تنها دوستان که اگر دشمنان هم حقی داشته باشند، باید رعایت کرد.

ای کسانی که ایمان آورده ایـد، چون زنان با ایمان مهاجر، نزد شـما آینـد، آنان را بیازمایید که خدا به ایمان آنان داناتر است. پس اگر آنـان را بـا ایمـان تشـخیص دادیـد، دیگر ایشـان را به سوی کافران باز نگردانیـد. نه آن زنان برایشان حلالنـد و نه آن (مردان) بر این زنـان حلال، و هر چه خرج (این زنـان) کرده انـد به (شوهران) آنـان بدهیـد، و بر شـما گناهی نیست که ــ در صورتی که مهرشان را به آنان بدهید ــ با ایشان ازدواج کنید و به پیوندهای قبلی کافران متمسک نشوید (و پای بند نباشـید) و آن چه را شـما (برای زنان مرتـد و فراری خود که به کافران پناهنـده شده اند) خرج کرده اید (از شـما) مطالبه کنند. این حکم خداست (که) میان شـما داوری کند و خدا دانای حکیم است «. و در صورتی که (زنی) از همسران شما به سوی کافران رفت (و کافران مهر مورد مطالبه شـما را ندادنـد) و شـما غنیمت یافتیـد، پس به کسانی که همسـرانشان رفته اند، معادل آن چه خرج کرده اند بدهید و از آن خدای که به او ایمان دارید بترسید«.(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۵.

نکوهش گویندگان بی عمل

نکوهش گویندگان بی عمل

شأن نزول آیه های ۲ تا ۴ سوره صف

پس از پیروزهایی که نصیب مسلمانان شده بود، گروهی از آنان که تنها به غنایم جنگ می اندیشیدند، گرد هم آمدند و به امید این که این پیروزی ها و غنایم، همیشگی خواهد بود، از شادی در پوست خود نمی گنجیدند و خود را شیردلان میدان نبرد می دانستند. عده ای می گفتند: ما هیچ وقت در میدان جنگ به دشمن پشت نکرده ایم. عده ای می گفتند: قبیله ما به شجاعت مشهور و با فرار بیگانه اند. عده ای نیز از شجاعت پدران و اجداد خود سخن می گفتند و خود را از همه قهرمان تر می دانستند، ولی این ها همان کسانی بودند که در جنگ های پیشین، عقب تر از همه در میدان جنگ حضور داشتند و به امید جمع آوری، غنایم خودی نشان می دادند و هنگام دیدن دشمن زودتر از همه، گریخته بودند! پس از این گفت وگو، جنگ احد پیش آمد؛ این افراد نیز با ترس و لرز در این جنگ حاضر شدند، ولی هنگامی که در اثر غفلت مسلمانان، جنگ به سود کافران به پایان رسید، آنان زودتر از همه فرار را بر قرار ترجیح دادند و از صحنه جنگ گریختند. آیه های ۲ تا ۴ سوره صف نازل شد و آنان را به سبب گفتار بی عملشان، سرزنش و ملامت کرد.

از نشانه های مؤمنان راستین این است که گفتار و کردارشان صد در صد هماهنگ باشد و هر قدر انسان از این اصل دور شود از حقیقت ایمان دور شده است؛ چرا که زبان، ترجمان دل است و اگر راه این دو از یکدیگر جدا شود، نشانه نفاق است و می دانیم که یک منافق، سلامت فکری و روحی ندارد. از بدترین بلاهایی که ممکن است بر یک

جامعه مسلط شود، بلای سلب اطمینان است و عامل اصلی آن را می توان جدایی گفتار از کردار دانست. مردمی که می گویند و عمل نمی کنند هرگز نمی توانند به یکدیگر اعتماد کنند و در برابر مشکلات، هماهنگ باشند. هرگز برادری و صمیمیت در میان آنان حاکم نخواهد شد، هرگز ارزش و قیمتی نخواهند داشت و حتی هیچ دشمنی از آنان حساب نمی برد. خداوند در آیه های ۲ تا ۴ سوره صف، گویندگان بی عمل را چنین نکوهش می کند:

ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی می گویید که انجام نمی دهید؟«نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید. » در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف، چنانکه گویی بنایی ریخته شده و از سربند، جهاد می کنند. «(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۷۸.

تجارت و بازدارندگی از نماز جمعه

تجارت و بازدارندگی از نماز جمعه

شأن نزول آیه های ۹ تا ۱۱ سوره جمعه

در یکی از سال ها، مردم مدینه گرفتار خشک سالی، گرسنگی و گرانی شدند و سخت در فشار اقتصادی قرار گرفتند و این به سبب کاهش تجارت بود که کمبود کالا و مواد غذایی را در پی داشت. اهل مدینه برای رسیدن اولین کاروان و دست یابی به کالا و دیگر نیازمندی ها، روزشماری می کردند و منتظر بودند. هنگام ورود کاروان، نخستین کسانی باشند که کالای مورد نیاز خود را خریداری می کنند و از این که دیر برسند و کالاهای مرغوب فروخته شود، نگران بودند. کاروان «دحیه کلبی»، یکی از تاجران بزرگ که هنوز مسلمان نشده بود، هنگام ظهر به مدینه رسید و مردم برای نماز جمعه در مسجد جمع شده بودند و به خطبه های پیامبر گوش فرا می دادند. او مانند همیشه برای خبر دادن به مردم به طبل زدن و نواختن نی پرداخت. در این میان، جماعتی که برای ادای نماز جمعه حاضر شده بودند، با شنیدن این صدا از آمدن کاروان با خبر شدند و فکر کردند اگر بخواهند پس از نماز جمعه کالاها را خریداری کنند، از قافله عقب می مانند و زیان خواهند دید. بنابراین، گروه گروه از صف نماز جمعه برخاستند و از اطراف پیامبر متفرق شدند و جز شمار اندکی هم چون علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام و نیز سلمان و ابوذر و مقداد و صهیب، بقیه به سوی کاروان تجارتی شتافتند و مسجد خالی شد. رسول خدا فرمود: خداوند به مسجد و نماز جمعه توجه خاصی دارد و اگر این هشت نفر نیز می رفتند، هر آینه مدینه با اهل آن در آتش می سوختند و مانند قوم

«لوط» سـنگ بر آنان می باریـد و گرفتار عـذاب می شدند. خداوند در آیه های ۹ تا ۱۱ سوره جمعه اهمیت نمـاز جمعه را به مسلمانان گوشزد می کند.

ای کسانی که ایمان آورده ایـد، چون برای نماز جمعه نـدا در داده شد، به سوی ذکر خدا بشـتابید و داد و سـتد را واگذارید و اگر بدانیـد این برای شـما بهتر است» و چون نماز گزارده شـد در (روی) زمین پراکنـده گردیـد. و فضل خدا را جویا شوید و خدا را بسـیار یاد کنید باشد که شما رستگار گردید.»و چون داد و ستد یا سرگرمی ببینند، به سوی آن روی می آورند و تو را در حالی که ایسـتاده ای، ترک می کنند. بگو آن چه نزد خداست، از سـرگرمی و از داد و ستد بهتر است و خدا بهترین روزی دهندگان است.»(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۸۷.

حمایت خداوند از نوجوان راست گو

حمایت خداوند از نوجوان راست گو

شأن نزول آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین

پس از غزوه بنی مصطلق، هنگـام بـازگشت به مـدینه دو نفر از مسـلمانان یکی از طـایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام برداشـتن آب از چاه، با هم اختلاف پیـدا کردنـد. هر یک از آن دو، یکی از افراد قبیله اش را به کمک طلبید. «عبدالله بن ابی» که از سـران منافقان بود، به یاری مرد انصار شـتافت و مشاجره لفظی شدیـد، میان دوطرف در گرفت. «عبـدالله بن ابی» سـخت خشـمگین شـد و در حالی که گروهی از یارانش نزد او بودند گفت: ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم، ولی کـار ما شبیه ضـرب المثل معروف است که می گویـد: «سـگت را فربه کن تا تو را بخورد.» به خـدا سوگنـد، اگر به مـدینه باز گردیم، عزیزان مـا آن ذلیلاـن را بیرون خواهنـد کرد و منظـورش از عزیزان، خود و پیروانش بود و مهـاجران را ذلیلاـن نامیـد. سپس به اطرافیانش رو کرد و گفت: این نتیجه کاری است که خود کرده اید. این گروه را در شـهر خود جای دادید و اموالتان را با آنان قسـمت کردیـد. اگر باقی مانـده غـذای خود را مثلاً به این مرد مهاجر نمی دادید بر گردن شـما سوار نمی شدند. آن گاه از سـرزمین شما می رفتند و به قبیله های خود می پیوستند. در این جا «زیدبن ارقم»، که در آن هنگام جوانی نوخاسته بود، به «عبـدالله بن ابی» رو کرد و گفت: به خدا سوگند، ذلیل تویی و محمد صـلی الله علیه و آله در عزّت الهی و محبت مسـلمانان است و به خدا قسم، من پس از این تو را دوست ندارم. «عبد الله» فریاد زد: خاموش باش بچه! تو به بازیت بپرداز. «زیدبن ارقم» خدمت رسول خدا آمد و ماجرا را نقل کرد. پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله کسی را با این پیغام نزد «عبدالله» فرستاد: این چه سخنی است که از تو

نقل کرده انـد؟ «عبـدالله» گفت: به خـدایی که کتاب آسـمانی را بر تو نازل کرده، من چیزی نگفتم و «زیـد» دروغ می گویـد. گروهی از انصار که حاضـر بودند، به طرفداری از «عبدالله» گفتند: ای رسول خدا! عبدالله بزرگ ما است. سخن این کودک را نپذیر. پیامبر به ظاهر عذر آنان را پذیرفت و طایفه انصار، «زید بن ارقم» را سـرزنش کردند. پیامبر دستور حرکت داد و یکی از بزرگان انصار به نام «اسید» خـدمتش آمـد و گفت: ای رسول خـدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی. پیامبر فرمود: بله، مگر نشـنیدی «عبـدالله» چه گفت. او گفته است هر گـاه به مـدینه بـاز گردد، ذلیلان را بیرون خواهـد کرد. «اسـید» گفت: ای رسول خـدا! اگر اراده کنی تو آنان را بیرون خواهی رانـد. به خدا قسم، تو عزیزی و او ذلیل است. سـپس از پیامبر خواست با او مدارا کند. سـخنان «عبدالله بن ابی» به گوش فرزند باایمانش رسـید. خدمت رسول الله آمد و گفت: شـنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانیـد. اگر چنین است خودم سـرش را جـدا می کنم و برای شـما می آورم؛ چون همه می داننـد که من از همه به پدرم نیکو کارترم. از این می ترسم اگر دیگری او را به قتل برساند، من پس از آن نتوانم به قاتل پدرم بنگرم و او را به قتل برسانم و به سـبب قتـل مؤمنی به دوزخ بروم. پیـامبر نقشه قتـل پـدر او را تکـذیب کرد و فرمود: با او مـدارا و نیکی کن. سـپس پیامبر به لشـکریان دستور حرکت داد و آنان وارد مدینه شدند. «زیدبن ارقم» از شدت شرم و اندوه در خانه مانده و بیرون نمی آمد. در این هنگـام، سوره منـافقین نـازل شـد و «زیـد» را تصـدیق و «عبـدالله» را تکـذیب کرد، پیامبر به شوخی گوش زیـد را گرفت و فرمود: ای جوان! خداونـد سـخن تو را تصـدیق کرد و آیه هایی درباره آن چه تو گفته بودی نازل کرد. در این هنگام، «عبدالله بن ابی» هنوز نزدیک مـدینه بود، که پسـرش، در ورودی مـدینه راه را بر پـدر بست. پدر گفت وای برتو چه می کنی؟ پسـرش گفت به خـدا سوگنـد جز به اجـازه رسـول خـدا نمی توانی وارد مـدینه شوی. امروز می فهمی عزیز و ذلیـل کیست؟ پیـامبر به پسـرش پیغام داد که بگـذار پدرت وارد شـهر شود. فرزندش گفت: حالا که رسول خدا اجازه داد، مانعی ندارد. «عبدالله» وارد شهر شد، ولی چند روزی بیش تر نگذشت که از شدت اندوه، بیمار شد و در حالی که هنوز توبه نکرده بود، از دنیا

رفت. وقتی که این آیه ها، نازل و دروغ «عبدالله» آشکار شد، بعضی به او گفتند: خدمت پیامبر برو و توبه کن. «عبدالله» سرش را تکان داد و گفت: به من گفتید ایمان بیاور، آوردم، گفتید زکات بده، دادم. چیزی نمانده که بگویید به محمد سجده کن. خداوند در آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین، منافقان را معرفی می کند:

و چون بدیشان گفته شود: بیایید تا پیامبر خدا، برای شما آمرزش بخواهد، سرهای خود را بر می گردانند، و آنان را می بینی که تکبرکنان روی بر می تابند« برای آنان یکسان است چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی خدا هرگز برایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی کند« آنان کسانی اند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق می کنید تا پراکنده شوند و حال آن که گنجینه های آسمان ها و زمین از آن خداست ولی منافقان در نمی یابند« می گویند: اگر به مدینه برگردیم، همانا آن که عزتمندتر است، آن زبون، تو را از آن جا بیرون خواهد کرد. [ولی] عزّت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، ولی این دو رویان نمی دانند«.(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۵۶.

زن و فرزند، اسباب امتحان

زن و فرزند، اسباب امتحان

شأن نزول آیه های ۱۴ تا ۱۵ سوره تغابن

هجرت به مدینه در میان خشم و عصبانیت مشرکان آسان نبود. مخالفت و کنترل شدید برای جلوگیری از خروج مسلمانان از سویی و ابراز احساسات و عواطف همسر و فرزندان و تحریک آنان به ماندن در مکه از سوی دیگر، مسلمانان را متأثر می کرد و به تردید می افکند تا این که عاقبت، به زندگی در کنار عزیزان خود رضایت می دادند و در مکه می ماندند، ولی عده ای که جدی و مقاوم تر به نظر می آمدند، بی اعتنا به این امور زودگذر، در راهشان استوار بودند و برای راضی کردن خانواده، آنان را تهدید می کردند و می گفتند: اگر شما همراه ما نیایید و در مکه بمانید و در این اندیشه باشید که بعد به ما بپیوندید، آن وقت دیر شده و ما اعتنایی به شما نخواهیم کرد. پس بهتر است حالا همراه ما بیایید. آیه های ۱۴ و ۱۵ سوره تغابن نازل شد و گروه نخست را از ترس و اثرپذیری و اطاعت از زن و فرزند بر حذر داشت و از گروه دوم نیز خواست، خانواده را در فشار قرار ندهند؛ هر زمانی که هجرت کردند و به مدینه آمدند، آنان را بپذیرند و گذشته را فراموش کنند:

ای کسانی که ایمان آورده اید، در حقیقت، برخی از همسران شما و فرزندان شما دشمنان شمایند. از آنان برحذر باشید و اگر ببخشایید و در گذرید و بیامرزید (خدا شما را می بخشد). به راستی، خداوند بخشنده و مهربان است». اموال شما و فرزندانتان وسیله آزمایش شما هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ برجاست». (۱)

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۴۲.

تقوا، راه فرار از تنگ دستی

تقوا، راه فرار از تنگ دستی

شأن نزول آیه های ۲ و ۳ سوره طلاق

«عوف بن مالک»، مردی فقیر و تهی دست بود و از مال دنیا چیزی نداشت. او تنها یک پسر داشت که مشرکان او را اسیر کرده بودند. «عوف» نگران و گرسنه نزد رسول خدا آمد و از درد اندوه خود به سبب اسارت فرزند و فقر و بی چیزی نالید. پیامبر او را تسکین داد و به او فرمود: امشب در خانه ما جز مقدار کمی غذا یافت نمی شود. سپس پیامبر ادامه داد: ای عوف! صبر پیشه کن و پرهیزگار باش و کلمه لاحول و لاقوه الا بالله را بسیار بر زبان جاری ساز. عوف، به خانه بازگشت و به خانواده خویش گفت: رسول الله ما را به تقوا و صبر و نیز تکرار لاحول و لاقوه الا بالله دستور داده است. خانواده اش گفتند: این دارو، بهترین مرهمی است که پیامبر به ما بخشیده است. این خانواده به دستور رسول خدا عمل کردند. چیزی نگذشت که پسر عوف، با گله ای از گوسفندان و شتران بازگشت و به پدرش گفت: کسی را که مرا اسیر کرده بود، غافل گیر کردم و در حال غفلت، گوسفندان و شتران او را به غنیمت گرفتم. عوف نزد پیامبر رفت و پرسید که آیا این گوسفندان بر او حلال است یا نه. پیامبر فرمود: بلی، بر شما حلال است. سپس قسمتی از آیه ۲ و همه آیه ۳ سوره نازل شد:

... و هر کس از خدا پروا کند (خدا) برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد»و از جایی که حسابش را نمی کند، به او روزی می رساند و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است. خدا فرمانش را به انجام رساننده است. به راستی، خدا برای هر چیزی اندازه ای مقرّر کرده است.(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۰۶.

چشم زخم

چشم زخم

شأن نزول آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم

اقدامات توطئه آمیز قریش برای از میان برداشتن و قتل آشکار پیامبر، پی آمدهای سنگینی از جمله، ایجاد شکاف و خون ریزی های قبیله ای و دشمنی همیشگی داشت که این روش های خشونت آمیز را ناکارآمد می کرد. آنان تصمیم گرفتند همان هدف؛ یعنی قتل پیامبر یا آسیب رساندن به او را پنهانی دنبال کنند تا اثر جرم یا رد پایی نیز از خود باقی نگذارند. بنابراین، به سراغ کسانی رفتند که به قدرت چشم در میان قریش مشهور بودند. یکی از آنان برای چشم زخم زدن به پیامبر قیمت بالایی را درخواست کرد. وی از قبیله «بنی اسد» و به بدچشمی مشهور شده بود. او با خیره شدن و تعریف بسیار از هدف مورد نظر، به آن آسیب می رساند. آن مرد برای چشم زخم زدن، نزد پیامبر آمد و پیش روی او ایستاد و در حالی که رسول خدا به قرائت قرآن مشغول بود، چشم خود را به پیامبر دوخت و به تعریف و توصیف رسول خدا پرداخت و گفت: من مثل این مرد تاکنون ندیده ام. فصاحت و بلاغت او کامل است و از قدرت استدلال بالایی نیز بهره مند است. او بسیار زیبا و خوش اخلاق و در صله رحم بی نظیر است و عدالت او نیز بر کسی پوشیده نیست. نگاه خیره آن مرد به پیامبر و تعریف و توصیف های او، یک ساعت به طول انجامید و پیامبر، بی توجه به مرد به تلاوت قرآن ادامه داد. آن مرد می پنداشت که چشم زخم او بر رسول خدا اثر گذاشته است، ولی این گونه نشد. آیه های ۵۱ و ۵۲ سوره قلم نازل شد و از ناکامی آنان در این توطئه خبر داد.

بسیاری از مردم باور دارنـد که در بعضـی از چشم ها اثر ویژه ای است که وقتی از حیرت به چیزی بنگرند، ممکن است به آن آسیب برسانـد و اگر هـدف مورد نظر، انسـان است، او را بیمار یا دیوانه کنـد. این مسئله از نظر عقلی، امر محالی نیست؛ زیرا بسیاری از دانشـمندان امروزه معتقدند در بعضی از چشم ها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارآیی زیادی دارد. حتی بـا ممارست می توان آن را پرورش داد. خواب مغناطیسـی نیز از راه همین نیروی مغناطیسـی چشم هاست. در دنیایی که «اشـعه لیزر» به گونه ای نامرئی و پرقـدرت تر از هر سـلاح مخرّبی وجود دارد، پذیرش این نیرو در بعضـی از چشم ها که از راه امواج ویژه در طرف مقابل اثر بگذارد، شگفت آور نخواهد بود. بسیاری نقل می کنند که با چشم خود افرادی را دیده اند که از این نیروی مرموز چشم بهره منـد بوده انـد و افراد یـا حیوانـات یـا اشـیایی را از راه چشم زدن از کار انـداخته انـد. بنابراین، نبایـد با پافشاری این امور را انکار کرد، بلکه باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت.

در روایت های اسـلامی نیز تعبیرهای گوناگونی دیـده می شود که وجود چنین امری را تأییـد می کنـد. در حدیثی می خوانیم که «اسـماء بن عمیس» به پیـامبر گفت: گـاه فرزنـدان «جعفر» را چشم می زننـد، آیـا رَقیه ای (دعـایی) برای آنان بگیرم. پیامبر فرمـود: آری، مـانعی نـدارد. اگر چیزی می توانست بر قضـا و قـدر پیشـی گیرد، چشم زدن بود. آیه هـای ۵۱ و ۵۲ سوره قلم، حقیقت چشم زخم را بیان می کند:

و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شـنیدند، چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می گفتند: او واقعا دیوانه است«» و حال آن که قرآن جز تذکاری برای جهانیان نیست.«»(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

سرانجام ولایت ستیزی

سرانجام ولایت ستیزی

شأن نزول آیه های ۱ تا ۳ سوره معارج

حجّاج و زایران خانه خدا، همه زنگار دل، با آب توبه شسته و چون کودکی پاک، از آخرین سفر حج همراه پیامبر باز می گشتند. پیامبر می خواست خبر بسیار مهمی را در آن هوای گرم به مسلمانان برساند. خبری که تمام کننده نعمت و کامل کننده رسالت باشد و پس از مدت ها، حالا زمان آن فرا رسیده بود که آن خبر را به گوش همه برساند؛ در غیر این صورت، رسالت پیامبر پایان نمی یافت. دستور این بود که کاروان ها بایستند و در یک مکان جمع شوند، این دستور برای همه زایران شگفت آور بود. در آن وقت روز که خورشید در وسط آسمان می درخشید و گویی آتش می بارید و از کف داغ صحرا نیز حرارت بر می خاست، چه ضرورتی ایجاب می کرد که هزاران حاجی خسته و پراکنده را یک جا جمع کنند. پس بی شک، حادثه مهمی رخ داده یا خواهد داد. کاروان های عقب مانده، رسیدند و کسانی که جلو رفته بودند، بازگشتند و در یک جا اُتراق کردند. انبوه جمعیت، از دور منظره زیبا و با شکوهی را به نمایش گذاشته بود که هر مسلمانی با دیدن آن احساس غرور می کرد. پیامبر بر بالای بلندی قرار گرفت. سکوت عجیبی در آن بیابان حکم فرما شد؛ تا جایی که نفس ها نیز شنیده می شد. نگاه ها، همه به پیامبر دوخته شد و منتظر بودند تا در آن لحظه های پایانی، در آن مکان به یادماندنی و در آن فضای معنوی و دل نشین، پیام رسول وحی را برای همیشه به ارمغان ببرند. آری، آن لحظه فرا رسید، پیامبر دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. موضوع ولایت چنان با اهمیت بود که در آن شرایط و در

حضور هزاران حاجی از شهرهای گوناگون اسلامی، ابلاغ شد تا آنان که خبر رسانی امین هستند و در هاله ای از معنویت ناشی از این حج، به میان خانواده و مردم باز می گردند، آن را به گوش همگان برسانند تا حجت بر همه تمام گردد. انتشار این خبر برای مسلمانان بسیار مسرت بخش بود و نگرانی ناشی از جانشینی پس از درگذشت پیامبر را می زدود، ولی برای عده ای نیز که کینه علی علیه السلام را به دل داشتند و در حیاتشان، پیراهن خلافت را برای خود دوخته بودند، ناخوشایند و نگران کننده به نظر می رسید. «نعمان بن حارث فهری»، خدمت رسول خدا آمد و گفت: تو به ما دستور دادی و ما به یگانگی خدا و رسالت تو شهادت دادیم. به جهاد، حج، روزه، نماز و زکات حکم کردی و ما پذیرفتیم و باز راضی نشدی و حالا نیز علی علیه السلام را که از خویشان توست، به جانشینی انتخاب کرده ای. آیا این کار از ناحیه خدا بود و یا از جانب خودت؟ پیامبر سوگند یاد کرد که این امر خدایی است. «نعمان»، از این سخن خشمگین شد و رو برگرداند و با خود گفت: خداوندا! اگر این سخن حق است و از ناحیه توست، سنگی از آسمان برما بباران. ناگهان از آسمان سنگی فرود آمد و او را کشت و آیه های زیر نازل شد.

لجاجت و عصبیت آدمی را به ورطه هلاکت می کشاند، به جایی که حق را می بیند، تشخیص می دهد و باور می کند، ولی بر نمی تابد و با آن به ستیز بر می خیزد و اگر نتواند کاری انجام دهد، از شدت بغض و کینه به مرگ خود نیز راضی می شود. آیه های ۱ تا ۳ سوره معارج، این مسئله را چنین شرح می دهد:

پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید» که اختصاص به کافران دارد (و) آن را باز دارنده ای نیست» (و) از جانب خداوند، صاحب درجات (و مراتب) است».(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۲.

بهشت را به هر کس ندهند

بهشت را به هر کس ندهند

شأن نزول آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج

اراذل و اوباش می کوشیدند در جلسه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نفوذ کنند و جلسه ها را به هم بزنند. آنان پیامبر و یاران او را مسخره می کردند و به آنان ناسزا می گفتند و هیاهو به راه می انداختند، به ویژه هنگامی که پیامبر درباره معاد و روز قیامت سخن می گفت و از بهشت و جهنم سخن به میان می آورد و آیه های معاد را برای مسلمانان می خواند. آنان از هر گوشه و کنار، نزد پیامبر می آمدند و در گوشه ای می نشستند و تا آخر، به سخنان او گوش می دادند، ولی هنگامی که سخنان پیامبر به پایان می رسید، به سبب تکبرو غرور و برای توجیه حضور خود نزد مسلمانان، کلام پیامبر را مسخره می کردند و می گفتند: اگر بنا به آن چه محمد می گوید معادی در کار باشد، همان گونه که در این دنیا وضع ما از یاران محمد بهتر است، در آن عالم نیز بهتر خواهد بود. ما نیز به بهشت می رویم و حتی جای بهتری برای خود فراهم خواهیم کرد. در این جا آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج نازل شد و این پندار مشرکان را بی نتیجه خواند.

آنچه سبب می شد تا مشرکان چنین سخن بگویند، این بود که ثروت خود را که بیش تر از راه غارتگری و مانند آن به دست آمده بود، دلیل بر بلندی مقامشان در پیشگاه خدا و محبوبیت نزد پروردگار می پنداشتند. سپس با یک مقایسه بی معنا، مقام های والایی در قیامت برای خود قایل می شدند. آنان با این که معاد را باور نداشتند، ولی گاه می گفتند اگر معادی باشد، ما در جهان دیگر چنین و چنان خواهیم بود. شاید هم این

سخنان را برای ریشخند کردن مسلمانان می گفتند. آیه های ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج، مشرکان را به سبب این گمانشان نکوهش می کند:

چه شـده است که آنان که کفر ورزیـده انـد، به سوی تو شـتابان» گروه گروه، از راست و چپ (هجوم می آورنـد)؟» آیا هر یـک از آنـان طمع می بنـدد که در بهشت پر نعمت در آورده شـود؟» نه چنین است. مـا آنـان را از آن چه (خود) می داننـد، آفریدیم»[هرگز،]به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد می کنم که ما تواناییم» که به جای آنان بهتر از ایشان را بیاوریم و بر ما پیشی نتوانند جست».(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۴۲.

رسالت سنگین تبلیغ

رسالت سنگین تبلیغ

شأن نزول آیه های ۱ و ۲ سوره جن

کفر و بی دینی در شهر مکه بیداد می کرد. گویی قلب کافران از سنگ بود و روزنه ای به خداشناسی نداشت. تلاش های هدایت بخش پیامبر ناکام ماند و پیامبر، پس از درگذشت بزرگ حامی خود، «ابوطالب» تصمیم گرفت، بذر آسمانی خویش را بر دل های آماده ای عرضه کند که زودتر هدایت می شوند. او به سوی شهر طایف حرکت کرد. مردم طایف خیلی زود مرد غریبه تازه وارد را شناختند. پیش تر آوازه او را شنیده بودند و ادعای او را می دانستند. مشرکان مکه، آنان را از خطر محمد آگاه کرده و ترسانده بودند. آنان با همه لقب های نسبت داده شده به محمد، آشنا بودند، واژه هایی هم چون: مجنون، کاهن، ساحر و... . با این که از چهره و رفتارش جز فروتنی دیده نمی شد و هیچ یک از این لقب ها در وجودش نمایان نبود، ولی تبلیغات زهر آگین قریش، از او چهره ای ترسناک ساخته بود که همه را به وحشت می انداخت. همه با دیدن او پا به فرار می گذاشتند و به خانه ها پناه می بردند. دیری نپایید که سران قبیله ها باخبر شدند. عده ای را برای بیرون راندن پیامبر از شهر به خدمت گرفتند. این رسم میهمان نوازی نبود که با یک مسافر خسته و گرسنه و تازه از راه رسیده، این چنین وحشیانه برخورد کنند و او را ناسزا گویند. پیامبر با سرو صورتی خون آلود و دلی شکسته، آن شهر را ترک کرد و به سوی مکه راه افتاد. در میان راه به خرابه ای رسید. رسالت سنگین تبلیغ بر دوش پیامبر سنگینی می کرد. او برای هدایت و نجات انسان هایی آمده بود که ناآگاهانه در منجلاب نادانی و فساد فرو رفته بودند. آنان حتی اجازه ندادند که پیامبر سخن بگوید و این، برای

پیـامبر بسـیار دشوار بود، ولی پیامبر رسالتی بزرگ بر دوش داشت و برای همین اسـتوار و ثابت قـدم به آینـده می نگریست. به دوردسـتها، به روزی که شرق و غرب عالم، اسلام را پذیرا باشند و آموزش های آن را سر لوحه دنیا و آخرت خود قرار دهند. گویی خداونـد برای دل جویی از رسولش، جنّیان را مأمور کرده تا سـخنان او را بشـنوند و به او ایمان آورنـد و او را به آینـده امیدوار سازند. زمانی که پیامبر نماز می خواند، مشـغول تلاوت قرآن بود که جنیان با شـنیدن نوای دل نشـین قرآن، از حرکت باز ایسـتادند و به آیه های روح بخش الهی گوش دادنـد و با شـنیدن آیه ها دگرگون شدند. در این هنگام، از پیامبر خواسـتند آیه های بیش تری برای آنان بخواند و پس از آن مسـلمان شدند و آموزش های پیامبر را آموختند و برای تبلیغ اسلام، نزد قوم خود بازگشتند. در این جا آیه های ۱و ۲ سوره جن نازل شد و حیرت جنیان از شنیدن آیه های قرآن را بیان کرد:

بگو: به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم« [که] به راه راست هدایت می کند. پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد».(۱)

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۹.

رمز امنیت

رمز امنیت

شأن نزول آیه ۶ سوره جن

رسول خدا، عده ای را برای انجام دادن مأموریتی به سراغ قبیله بنی تمیم فرستاد. آن قبیله که از هدف مسلمانان با خبر نبودند، به ترس و وحشت افتادند و بی آن که از قصد مسلمانان آگاه شوند، اموال خود را رها کردند و راهی بیابان شدند. آنان از ترس مسلمانان مجبور بودند شب را نیز در آن بیابان سپری کنند، ولی آن جا به «بیابان وحشت» شهرت داشت. حتی عده ای از نام آن نیز می ترسیدند؛ چون چند نفر در آن جا به قتل رسیده بودند و این بر ترس آنان می افزود. بنابراین، نزد بزرگ قبیله که او نیز در میان فراریان حضور داشت، رفتند و از او راه چاره خواستند. رییس قبیله پس از مدتی اندیشیدن گفت: این بیابان پر از جنّ است. ما باید به بزرگ جنیان پناه ببریم تا بتوانیم خود را از شر آنان نگاه داریم. در این میان، یکی از افراد که به اسلام تمایل داشت گفت: بهترین راه، پناه بردن به محمد است. به او بگرویم و به نبوّت او شهادت دهیم. در این صورت، از همه شرور حفظ خواهیم شد و خون و مال و جان ما نیز در امان خواهد بود. آنان به خود آمدند و همان لحظه به میان قبیله خود بازگشتند و مسلمانان را دیدند. سپس دریافتند که آنان برای دعوت قبیله بنی تمیم به اسلام، به آن جا آمده اند، نه برای جنگ و غارت. بنابراین مشتاقانه، اسلام آوردند و در امان ماندند. در این جا آیه ۶ سوره جن نازل شد:

و مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می بردند و بر سرکشی آنان می افزودند».(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۸۳۶.

خود سازی و انقلابی گسترده

خود سازی و انقلابی گسترده

شأن نزول آیه ۲۰ سوره مزمل

پیامبر پیوسته نماز شب می خواند و مردم را نیز به ثواب آن بشارت می داد. شرایط آغاز اسلام ایجاب می کرد که مردم به عنوان یک وظیفه مستحب یا وظیفه واجب، پیامبر را همراهی کنند و با تلاوت قرآن و هم چنین عبادت های شبانه، خود را برای تبلیغ و دفاع از اسلام آماده سازند، ولی انجام دادن این عمل، برای مردم مشکل و سخت بود؛ چون وقتی که برای نماز شب برمی خاستند، نمی دانستند که آیا نیمی از شب و یا دو ثلث آن گذشته است. به همین سبب احتیاط می کردند و گاه تمام شب را بیدار می ماندند و مشغول عبادت می شدند. پاهای آنان به سبب قیام شبانه ورم می کرد و از کارهای روزانه نیز ناتوان می شدند. بنابراین، خداوند این حکم را تغییر داد و آیه ۲۰ سوره مزمل نازل شد.

باید پذیرفت که برای ایجاد یک انقلاب گسترده در همه مراحل زندگی، پیش از هر چیز، یک نیروی مصمم انسانی لازم است که با اعتقاد راسخ، آگاهی کامل، آموزش های لازم فکری و فرهنگی و پرورش های اخلاقی برای این کار ساخته شده باشد و این دقیقا کاری بود که پیغمبر اسلام در مکه در سال های نخستین بعثت، بلکه در همه دوران عمرش انجام داد و به دلیل وجود همین زیر بنای محکم، نهال اسلام به سرعت رشد کرد و جوانه زد و شاخ و برگ داد.

آن چه در این سوره آمده است، نمونه زنده و بسیار گویایی از این برنامه حساب شده است؛ دستور به عبادت در دو سوم یا حداقل یک سوم از شب، آن هم با تلاوت و

دقت در آیه های قرآن مجید به گونه ای که اثرگذار باشد. این عبادت و رازهای شبانه، سرانجام کار خود را کرد و گروهی اندک از توده های محروم و قشرهای مستضعف، شایستگی حکومت بر بخشی از جهان را پیدا کردند و امروز هم اگر ما مسلمانان بخواهیم عظمت و قدرت دیرین را بازیابیم، راه همین راه و برنامه همین برنامه است. هرگز نباید انتظار داشته باشیم با افرادی ضعیف و ناتوان، که پرورش های لازم فرهنگی و اخلاقی را نیافته اند، دست زورگویان را از سرزمین های اسلامی کوتاه کنیم:

در حقیقت، پروردگارت می داند، که تو و گروهی از کسانی که با تواند، نزدیک به دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را [به نماز]بر می خیزید، و خداست که شب و روز را اندازه گیری می کند. [او]می داند که [شما]هرگز حساب آن را ندارید، پس بر شما ببخشود، [اینک] هر چه از قرآن میسّر می شود بخوانید. [خدا] می داند که به زودی در میانتان بیمارانی خواهند بود، و [عدّه ای]دیگر در زمین سفر می کنند [و] در پی روزی خدا هستند و [گروهی]دیگر در راه خدا پیکار می کنند. پس هر چه از [قرآن]میسّر شد، تلاوت کنید و نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و وام نیکو به خدا دهید؛ و هر کار خوبی برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا بهتر و با پاداشی بیش تر باز خواهید یافت و از خدا طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده مهربان است.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۹۳.

اولویت خود سازی مبلغان

اولویت خود سازی مبلغان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۰ سوره مدّثر

موسم حج نزدیک می شد و مردم مکه خود را برای استقبال و پذیرایی از حجّاجی که از نقاط گوناگون به آن جا می آمدند، آماده می کردند. این روزها برای بازرگانان فرصت خوبی بود که جنس های خود را در دید مسافران قرار دهند و از راه فروش بیش تر، سود خوبی به دست آورند. افراد بی کار نیز برای تأمین مخارج سالیانه خود، به این روزها چشم دوخته بودند. به طور کلی، این روزها برای مردم مکه روزهای پربرکتی محسوب می شد و بیش از همه برای مشرکان؛ زیرا فرصت مناسبی بود تا تبلیغات خود را علیه پیامبر افزایش دهند و به ابهام ها و پرسش های افراد درباره پیامبر، آن گونه که خود می خواستند، پاسخ دهند. بنابراین، سران مشرکان از جمله ابوجهل، ابوسفیان، ولید بن مغیره و نضربن حارث، در آستانه فرارسیدن موسم حج گرد هم آمدند و به مشورت پرداختند. آنان می خواستند حرف های خود را یکی کنند و پاسخ های مشابهی به مخاطبان ناآشنا بدهند، نه این که یکی کاهنش بخواند، دیگری مجنون و یکی دیگر از آنان به محمد لقب ساحر را بدهد ؛ زیرا این چندگونه سخن گفتن، بر مخاطب اثر منفی خواهد گذاشت. سران قریش پس از گفت وگوی زیاد قرار گذاشتند او را ساحر بنامند؛ زیرا یکی از آثار پدیده سحر، جدایی افکنی میان همسران و پدر و فرزند است که پیامبر بدان مبادرت ورزیده است.

پس از این که موضوع به گوش پیامبر رسید، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و آیه های زیر را تلاوت کرد. از این آیه ها می توان

دریافت که یک مبلغ، پیش از انجام رسالت تبلیغی، باید به خود سازی بپردازد و خود را برای رسالت بزرگ تبلیغ آماده کند:

ای کشیده ردای شب به سر»برخیز و بترسان» و پروردگار خود را بزرگ دار» و لباس خویشتن را پاک کن» و از پلیدی دور شو» و منّت مگذار و فزونی مطلب» و برای پروردگارت شکیبایی کن» پس چون در صور دمیده شود»آن روز [چه] روز ناگواری است» به کافران آسان نیست»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

تهمت های ناروا از کانون ثروت

تهمت های ناروا از کانون ثروت

شأن نزول آیه های ۱۱ تا ۱۷ سوره مدثر

«ولید بن مغیره» که پیر مردی مجرّب و از زیرکان عرب بود، همواره پیامبر را مسخره می کرد. روزی رسول خدا درحال تلاوت قرآن بود که افرادی از قبیله قریش، آن آیات را شنیدند و نزد «ولید» رفتند و گفتند: ای ابو عبد شمس (کنیه ولید)! این کلماتی که محمد می خواند، چیست؛ آیا شعر است که می خواند و یا از جمله های کاهنان چیزی می گوید و یا خطبه که به زبان می راند؟

ولید گفت: بگذارید خودم گوش فرا دهم. آن گاه قضاوت کنم. سپس نزدیک رسول خدا آمد و گفت: ای محمد! از اشعار خود برای من نیز بخوان. پیامبر فرمود: آن چه من تلاوت می کنم و می خوانم شعر نیست، بلکه کلام پروردگار است که آن را به وسیله فرشتگان برای پیامبران خویش می فرستد. ولید گفت: اندکی از برای من بخوان. رسول خدا آیه هایی از سوره «حم سجده» را قرائت کرد. ولید وقتی این آیه ها را شنید، به خود لرزید و از آن جا یکسره به خانه خویش رفت و دیگر از خانه بیرون نیامد. افراد قبیله قریش وقتی از آمدن وی نا امید شدند، نزد «ابوجهل» رفتند و گفتند: ای ابوالحکم! ولید به سوی دین محمد گرایش یافته و چند روزی است که از خانه بیرون نمی آید. ابوجهل نزد ولید رفت و گفت: عموجان، تو آبروی ما را برده ای و ما را در میان قریش رسوا کرده ای. دشمن از هر سو ما را سرزنش می کند. آیا واقعا به دین محمد گرویده ای؟ ولید گفت: ای ابوالحکم! من به دین محمد نگرویده ام؛ ولی کلامی از او شنیدم که به خود لرزیدم. آن گاه همراه ابوجهل برخاست و برای دفاع از خود، به مجلس سران قریش آمد

و به آنان رو کرد و گفت: شما گمان می کنید محمد دیوانه است؛ آیا هرگز آثار جنون را در او دیده اید؟ گفتند: نه. ولید گفت: فکر می کنید او کاهن است؛ آیا هرگز آثار کهانت بر او دیده اید؟ همه گفتند: نه. ولید ادامه داد: می پندارید او شاعر است؛ آیا هرگز دیده اید لب به شعر بگشاید؟ حاضران پاسخ دادند: نه. ولید با صدای بلندتر پرسید: پس فکر می کنید او دروغ گو است؛ آیا هرگز سخن دروغی از او سراغ دارید؟ گفتند: نه، او پیش از ادعای نبوت نیز در میان ما به عنوان «صادق امین» شناخته شده بود. در این جا، قریش به «ولید» گفتند: پس به عقیده تو درباره او چه بگوییم؟ ولید فکر کرد و چهره در هم کشید و گفت: او فقط مردی ساحر است. مگر ندیده اید میان مرد و خانواده و فرزندان و دوستانش جدایی می اندازد؟ بنابراین، او ساحر است و آن چه می گوید سحری است جالب!

در این جا آیه های زیر درباره ولید نازل شد و با تعبیرهایی گویا و رسا و کوبنده، او را با شدیدترین گفتار سرزنش کرد و این گونه پیامبر را دلداری داد:

مرا بـا آن که [او را] تنهـا آفریـدم واگـذار» و دارایی بسیار به او بخشیدم» و پسرانی آماده [به خدمت، دادم]«۱۳» و برایش [عیش خوش]آماده کردم» باز [هم] طمع دارد که بیافزایم» ولی نه؛ زیرا او دشمن آیات ما بود» به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب]وادار می کنیم».(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

از ابرار شوید

از ابرار شوید

شأن نزول آیه های ۵ تا ۱۱ سوره دهر

حسن و حسین علیهماالسلام که هنوز کودکی بیش نبودند، هر روز در حیاط یا بیرون خانه، به بازی های شیرین کودکانه مشغول بودند. زمانی هر دو بیمار شدند و در بستر بیماری افتادند. مادر از هر دو پرستاری می کرد. هرگاه پیامبر برای نماز از جلو خانه علی علیه السلام می گذشت، دو فرزندش، حسن و حسین، با قدم های کوچک و لرزان از او استقبال می کردند و پیامبر هر دو را بغل کرده و می بوسید، ولی آن روز از دو کودک بهشتی خبری نبود. پیامبر به خانه دخترش، «فاطمه» رفت و از بیماری دو فرزندش باخبر شد. علی علیه السلام و فاطمه علیهماالسلام برای بهبودی آن دو نذر کردند سه روز روزه بگیرند. بهبودی حاصل شد و برای عمل به نذر خود اقدام کردند. روز نخست هنگام افطار، در خانه به صدا در آمد. کسی از پشت در صدا می زد و می گفت: السّلام علیك یا اهل بیت النبوه. من مستمندی هستم که بسیار گرسنه ام. غذایی به من بدهید. خداوند از غذاهای بهشتی به شما ارزانی کند. اهل خانه همه گرسنه بودند. افطارشان هم خرما و اندکی نان جو بود. همان را سخاوتمندانه به فقیر بخشیدند و آن شب را گرسنه گذراندند. روز بعد نیز هنگام افطار، در خانه به صدا در آمد. کسی به اهل خانه سلام داد و گفت: من یتیم هستم، بسیار گرسنه ام، مرا کمک کنید. باز اندك افطاری را که تهیه کرده بودند، به یتیم دادند. روز بعد نیز هنگام غروب احساس ضعف کردند و نای حرکت نداشتند. امید داشتند که در افطار روز سوم با خوردن کمی غذا از رنج گرسنگی آسوده شوند که ناگهان صدایی را شنیدند که به اهل خانه سلام داد و گفت: اسیر هستم و بسیار درمانده ام. در این شهر غریبم و

کسی را ندارم، و اکنون بسیار گرسنه ام. به من کمک کنید. آنان از افطار دست کشیدند و اندک غذای روز سوم را هم به آن شخص اسیر دادند. از شدت گرسنگی، رنگ چهره هایشان به زردی گراییده و چشم ها به گودی افتاده بود و به خود می لرزیدند. روز بعد، علی علیه السلام به دیدار پیامبر شتافت. پیامبر با دیدن علی علیه السلام بسیار ناراحت شد. به همراه او به خانه دخترش آمد. فاطمه با همان وضع، در حال رسیدگی به کارهای خانه بود. این صحنه بر پیامبر بسیار گران آمد و ناراحت شد. در این هنگام، جبرئیل فرود آمد و به سبب داشتن چنین خاندانی به پیامبر تبریک گفت. خداوند در آیه های ۵ تا ۱۱ سوره دهر به پاس دارندگان پیمان ها و وفاداران به نذرها، نوید پاداش نیک می دهد:

همانا نیکان از جامی می نوشند که آمیزه ای از کافور دارد» چشمه ای که بندگان خدا از آن می نوشند و [به دلخواه خویش]جاریش می کنند»[همان بندگانی که] به نذر خود وفا می کردند، و از روزی که گزند آن فرا گیرنده است، می ترسیدند» و به [پاس]دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند» ما برای خشنودی خداست که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم» ما از پروردگارمان از روز عبوسی سخت، هراسناکیم» پس خدا [هم]، آنان را از آسیب آن روز نگاه داشت و شادابی و شادمانی به آنان ارزانی داشت».(۱)

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۷_۱۱۱.

زندگی آن دنیا خوش تر است

زندگی آن دنیا خوش تر است

شأن نزول آیه ۲۰ سوره دهر

«عمر بن خطاب» از جا برخاست. لباس هایش را پوشید و خود را معطّر ساخت و برای دیدار پیامبر حرکت کرد. در راه به زندگی ساده پیامبر می اندیشید. هنگامی که به یاد می آورد سطح زندگی پیامبر، از زندگی بسیاری از مسلمانان پایین تر است، از یک سو، شگفت زده و از سوی دیگر، غمگین می شد. با خود می گفت که پیامبر حکومتی را ریاست می کند و در آینده، افراد زیادی از شاهزادگان و سفیران دیگر کشورها به دیدار او خواهند آمد. او باید به زندگی اش سرو سامانی بدهد و این تشریفات در عرف حکومت ها پذیرفته شده است و مانعی ندارد. در همین اندیشه بود که خود را در مقابل حجره ای دید که پیامبر در آن حجره بر روی حصیری خوابیده بود. عمر با خود گفت: این بهترین فرصت است که نظر و خواسته ام را به او بگویم. حتما ترتیب اثر خواهد داد. عمر پس از گذشت اندکی، به گریه افتاد و اشک از گونه هایش سرازیر شد و این بهترین روش برای متأثر ساختن و نرم کردن یک شخص بود. پیامبر با صدای گریه عمر بیدار شد و نشست. آن گاه فرمود: چرا گریه می کنی؟ عمر گفت: الان که می آمدم، «کسری» و سلطنت او در روم، «هرمز» و پادشاهی او در ایران و حبشه و حکومت آنان را به یاد آوردم و زندگی تو را با زندگی آن شاهان مقایسه کردم. دیدم فاصله بسیار زیاد است. تو که رسول خدا هستی چرا باید بر روی یک حصیر بخوابی، ولی کسری، قیصر و پادشاه حبشه در ناز و نعمت غوطه ور باشند؟ این بود که افسرده خاطر شدم و تاب نیاوردم و گریه کردم. پیامبر فرمود: آیا خشنود نیستی که دنیا برای آنان و آخرت برای ما باشد؟

در این هنگام آیه ۲۰ سوره دهر نازل شد:

و چون بدان جا نگری [سرزمینی پر از] نعمت و کشوری پهناور می بینی.»(۱)

۱- روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۵۹.

حفظ یاران

حفظ یاران

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس

نغمه دل نشین اذان درفضای ملکوتی خانه کعبه طنین انداز شد و شمار اندکی از مسلمانان برای اقامه نماز در آن مکان آماده شدند. پس ازنماز، مسلمانان پراکنده شدند و عده ای برای مراقبت ازجان پیامبر باقی ماندند. هنوز اطراف پیامبر کاملاً خلوت نشده بود که عده ای از سران قریش مانند: «عتبه بن ربیعه»، ابوجهل و امیر از راه رسیدند. آنان عباس عموی پیامبر را نیز برای وساطت همراه خود آورده بودند. از آن پس، جلسه شکل تازه ای به خود گرفت. سران قریش، حرف های پیشین خود را تکرار کردند و از پیامبر خواستند از دعوتش دست بردارد و به دو دستگی میان مردم مکه پایان دهد. پیامبر نیز از فرصت پیش آمده استفاده کرد و به بیان دیدگاه های خودپرداخت و آنان را به توحید و ترک بت پرستی دعوت کرد. پیامبر گرم صحبت کردن بود که فردی نابینا و ظاهرا فقیر که بعدها معلوم شد «عبدالله بن ام مکتوم» است، عصا زنان با گام های کوتاه و لرزان، هر لحظه به پیامبر نزدیک تر می شد. او آمده بود چشم دلش را به دیدن خورشید هدایت روشن و کویر دلش را به زلال سر چشمه معرفت سیراب سازد و با دلی سرشار از یقین و عشق الهی به خانه اش بازگردد. از شوق دیدار با پیامبر، گام هایش را بلندتر و استوارتر برمی داشت و بی توجه به سخنان پیامبر و مخاطبان او، وارد مجلس شد و بی درنگ از پیامبر خواست آیه هایی از قرآن را برای او بخواند و به او بیاموزد. او آرام نمی گرفت و پیوسته به سخن خود ادامه می داد، خواسته اش را تکرار و مرتب کلام پیامبر را قطع می کرد. حضرت نیز سخنان خود را خطاب به کافران ادامه می داد. پیامبر می دانست که هدایت سرانِ کفر از هر چیز دیگر مهم تر است؛ زیرا اگر آنان ایمان بیاورند و اسلام را بپذیرند، موانع از میان می رود و گروه های دیگر نیز به اسلام رو می آورند و چنین پیشرفتی به سود اسلام خواهد بود. پس توجهی به ابن ام مکتوم نکرد؛

چون روزهای بعد نیز می توانست او را به ملاقات بپذیرد، ولی ابن ام مکتوم دست بردار نبود و حضرت را رها نمی کرد. پیامبر از این همه پافشاری ناراحت شد و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: سران عرب که این جا نشسته اند، حتما پیش خود می گویند، پیروان محمد همه نابینا و بردگانند و به سخن با آن گروه ادامه داد. در این هنگام، آیه های زیر نازل شد و پیامبر را نسبت به برخی مسایل آگاه کرد. رسول خدا پس از این ماجرا، عبدالله را پیوسته گرامی می داشت و هنگامی که او را می دید می فرمود: مرحبا به کسی که سبب شد تا پروردگارم مرا مورد عذاب قرار دهد. سپس به او می فرمود: آیا حاجتی داری تا آن را انجام دهم؟ پیامبر دوبار، او را در غزوه های اسلامی جانشین خویش در مدینه قرار داد. این عذاب و خطاب خواه به شخص پیامبر باشد یا به گفته گروهی از مفسران خطاب به غیر؛ بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن، اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق به ویژه طبقات مستضعف قایل است و به عکس در برابر آنهایی که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شده اند، موضع گیری تند و خشنی دارد، تا آن جا که خدا هرگز راضی نمی شود به سبب توجه به ثروتمندان مغرور، کم ترین ستمی بر این قشر مستضعف روا داشته شود. دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا همیشه این گروه، پشتیبان اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در سختی ها و ایثارگر میدان های شهادت بوده اند. همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام، در فرمان معروف خود به مالك اشتر می فرماید: ستون دین و سرمایه اجتماع مسلمانان و نیروی ذخیره در برابر دشمنان، تنها همین توده مردمند. بنابراین، باید به سخنان آنان گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنان معطوف داری. ترجمه آیه های ۱ تا ۱۱ سوره عبس، پیامبر را در برخورد با مرد نابینا مورد خطاب قرار می دهد:

چهره در هم کشید و روی گردانید« که آن مرد نابینا پیش او آمد« و توجه دانی، شاید او به پاکی گراید« یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد« ولی آن کس که خود را بی نیاز می پندارد« تو بدو می پردازی« با آنکه اگر پاك نگردد برتو [مسئولیتی]نیست« ولی آن کس که شتابان پیش تو آمد« در حالی که [از خدا]می ترسید« تو از او به دیگران می پردازی« زنهار [چنین مکن]این [آیه ها]پندی است.«(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

هشدار به کاسبان

هشدار به کاسبان

شأن نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره مطففین

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هرگاه فرصت می کرد به بازار سر می زد و بر کار کاسب ها نظارت می کرد. افرادی را تحسین و تشویق و عده ای را نیز توبیخ می کرد و این برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بسیار پراهمیت بود؛ چون کاسبان با همه مردم حشر و نشر داشتند. اخلاق و گفتار آنان می توانست نقش خوب و به سزایی در ذهن خریدار داشته باشد؛ هم می تواند مثبت باشد و آثار خوب بر جای بگذارد و هم می تواند منفی و آثار نامطلوب داشته باشد. به همین سبب، در حدیثی می خوانیم که «کاسب حبیب خداست» ولی اگر کاسب بخواهد حقه بازی کند و جنس نامرغوب بفروشد، گران فروشی و یاکم فروشی داشته باشد یا در تحویل کالا تقلب کند، با رسالت کاسب، سازگار نیست. به پیامبر خبر رسید که برخی از کاسبان، برای سود بیش تر هنگام وزن کردن کالا، کم فروشی می کنند. پیامبر از این خبر خشمگین شد و به کم فروشان هشدار داد و آنان را از عاقبت عمل بدشان ترساند. در این جا آیه های ۱ تا ۵ سوره مطفّفین نازل شد و کم فروشان را این گونه تهدید کرد:

وای بر کم فروشان که چون از مردم پیمانه بستانند، تمام ستانند» و چون برای آنان پیمانه یا وزن کنند، به ایشان کم دهند» مگر آنان گمان نمی دارند که برانگیخته خواهند شد؟»[در] روزی بزرگ»روزی که مردم در برابر پروردگار جهانیان به پای ایستند.»»(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۵۲.

پاسخ ریشخند، ریشخند است

پاسخ ریشخند، ریشخند است

شأن نزول آیه های ۲۹ تا ۳۶ سوره مطففین

غروب که می شد، نسیم خنک و دل انگیزی وزیدن می گرفت و مردم برای هواخوری از خانه بیرون می آمدند، دور هم جمع می شدنـد و با هم حرف می زدنـد. البته در این گفت وگوها کم تر به مسایل اساسـی و سازنده می پرداختند و سـخن چینی و غیبت، نقل هر مجلسـی بود. در مغازه ها و بازارچه ها، انبوهی از جمعیت به چشم می خورد و هر شایعه ای از آن جا منتشر می شد. دروغ و متلک گویی و ریشـخند کردن عابران نیز رواج داشت. خبر داغ این روزها، بعثت پیامبر گرامی اسـلام بود. دروغ، تهمت، غیبت و شـایعه همه متوجه پیامبر و یاران او بود و مسـلمانی نبود که از نسـبت های دروغ در امان باشـد. غروب یکی از روزها که کوچه ها پر رفت و آمد بود و مردم در گروه های چند نفره در کوچه، خیابان، بازار و مغازه ها پرسه می زدند و هم چون گذشـته صـحبت می کردنـد، امـام علی علیه السـلام و تنی چنـد از یاران پیامبر در حال عبور از بازار، صـدای قهقهه چند جوان بی سـروپا را شنیدند. ریشخند کردن یاران پیامبر آغاز شد. کلمات رکیک و متلک گویی نیز بی وقفه ادامه داشت. آنان قصدی جز آزار و اذیت مسـلمانان نداشـتند. مشـرکان در انتظار واکنش مسـلمانان بودند، ولی یاران پیامبر به سفارش علی علیه السـلام سـکوت اختیار کردند و چیزی نگفتند؛ چون مشـرکان در تاریکی جهل و نادانی غرق شده بودند و کسی نمی توانست در آن لحظه آنان را نجات دهد. سخن گفتن با این مشرکان مغرور حتی در خلوت هم کار درستی نبود. مسلمانان تنها سکوت اختیار کرده بودند و این سکوت و بی اعتنایی بر خشم مشرکان می افزود. کافران خشمگین برای کاستن از این عصبانیت،

زباله ها و پوست میوه ها و خار و خاشاک را به سوی مسلمانان پرتاب می کردند، ولی مسلمانان هم چنان بی اعتنا به راه خود ادامه می دادند. مسلمانان نزد پیامبر رفتند و از حرکت زشت کافران سخن گفتند. در این هنگام، آیه های زیر نازل شد و دل های مؤمنان آرام گرفت:

[آری، در دنیا] کسانی که گناه می کردند، آنان را که ایمان آورده بودند به ریشخند می گرفتند» و چون برایشان می گذشتند، اشاره چشم و ابرو با هم رد و بدل می کردند»و هنگامی که نزد خانواده[های] خود باز می گشتند، به شوخ طبعی می پرداختند» و چون مؤمنان را می دیدند، می گفتند: این ها [جماعتی]گمراهند.» و حال آن که آنان برای بازرسی [کار]شان فرستاده نشده بودند»[ولی]امروز، مؤمنانند که بر کافران می خندند» بر تخت ها[ی خود نشسته]نظاره می کنند» [تا ببینند] آیا کافران به پاداش آن چه می کردند، رسیده اند؟»(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۵۷؛ تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۸۳.

عاقبت سخاوتمند و بخیل

عاقبت سخاوتمند و بخیل

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۱ سوره اللیل

در مدینه مرد طمع کاری زندگی می کرد که شاخه درخت خرمای خانه او در حیاط خانه مردی فقیر و عیال مند کشیده شده بود. صاحب نخل هنگامی که برای چیدن خرما بالای درخت می رفت، گاه چند دانه از خرماها در حیاط فرد فقیر می افتاد. کودکان او نیز آن خرماها را می خوردند و تا اندازه ای رفع گرسنگی می کردند. از وقتی که آن مرد بخیل متوجه این موضوع شد، مراقب بود تا خرما در حیاط همسایه نریزد و اگر هم می ریخت، از نخل به زیر می آمد و خرما را از دستشان می گرفت. حتی اگر خرما را به دهان گذاشته بودند، با انگشت از دهان کودکان بیرون می کشید. مرد فقیر با دلی شکسته و چهره ای غمگین و شکمی گرسنه، برای درد دل و بیان ماجرا نزد پیامبر آمد. پیامبر برای پی گیری و رسیدگی به این موضوع، صاحب باغ را فرا خواند و به او پیشنهاد داد درخت مورد نظر را در قبال بهای آن و نخلی در بهشت به او واگذارد. مرد سنگدل گفت: من درختان بسیاری دارم. اتفاقا خرمای هیچ یک به خوبی خرمای این درخت نیست و من چنین معامله ای را نمی پذیرم. یکی از یاران خوب پیامبر به نام «ابودحداح» این گفت و گو را شنید. به سرعت نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! پیشنهادت را به این مرد شنیدم. من حاضرم این درخت را به هر قیمتی از این مرد بی ادب خریداری کنم و به شما واگذارم. در این صورت آیا درخت بهشتی را به من می دهی و آن را برای من ضمانت می کنی؟ پیامبر فرمود: آری. ابودحداح خوشحال شد و از آن جا رفت و صاحب نخل را دید و با او گفت و گو کرد. آن مرد حریص گفت: محمد صلی الله علیه و آله حاضر است در برابر

این درخت باارزش، حتی درختی را در بهشت برایم تضـمین کند و من نپذیرفتم و به این معامله رضایت ندادم. من این درخت را نمی فروشم مگر در قبال چهل نخل که گمان نمی کنم برای خریـد یک نخل، تو این تعداد نخل را به من بدهی. خریدار از این بهـای سـنگین شـگفت زده شـد و پس از انـدکی درنـگ گفت: پـذیرفتم. چهـل نخـل به تو می دهم. مرد طمع کـار که از پـذیرش این پیشـنهاد تعجب کرده بود، گفت: اگر راست می گویی، برای معامله چند شاهد بیاور. با آوردن چند شاهد، معامله صورت گرفت. فروشـنده از بیم پشـیمانی خریـدار، به سـرعت آن جـا را ترک کرد، ولی خریـدار از این که به معامله پرسودی دست زده، با چهره ای خنـدان نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا، نخل را خریدم و مالک آن شدم و حالا آن را تقدیمتان می کنم. رسول خـدا پس از دعـا برای آن مرد نیکوکـار به سـراغ خـانواده فقیر رفت و به صـاحب خـانه فرمود: از این پس این درخت متعلق به شـماست. این جـا بود که سوره «الليـل» نـازل شـد. قرآن در این آیه ها از دو گروه سـخن می گویـد: گروهی مـؤمن و بـا تقوا و سـخاوتمند و گروهی بی ایمـان و بی تقوا و بخیـل. گروه نخست بـا اسـتفاده از توفیق الهی، مسیر خود را به سادگی پیموده و به سوی بهشت و نعمت های آن روان می شونـد، در حالی که گروه دوم در زنـدگی با انبوه مشـکلات روبه رو هسـتند. آنان اموال سـرشاری را گرد می آورند و می گذارند و می روند و جز حسرت و اندوه و مجازات الهی، بهره ای به آنان نمی رسد. آیه های ۱ تا ۱۱ سوره اللیل شرح حال این دو دسته را بیان می کند:

سوگنـد به شب چون پرده افکنـد» سوگنـد به روز چون جلوه گری آغاز کنـد» و [سوگنـد به] آن که نرو ماده را آفرید» که همانا تلاش شما پراکنده است،» ولی آن که [حق خدا را] داد و پروا داشت» و [پاداش]نیکوتر را تصدیق کرد» به زودی، راه آسانی پیش پای او خواهیم گـذاشت، » ولی آن که بخل ورزیـد و خود را بی نیازدید» و [پاداش]نیکوتر را به دروغ گرفت» به زودی راه دشواری به او خواهیم نمود»و چون هلاک شد، [دیگر] مال او به کارش نمی آید».(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۱؛ تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۶۸.

رضایت به آخرت

رضایت به آخرت

شأن نزول آیه های ۴ _ ۵ سوره ضحی

رسول خدا، هر روز به خانه دخترش «فاطمه» سر می زد و احوال او، شوهر و دو فرزندش را می پرسید. حسن و حسین علیهماالسلام رادر بغل می گرفت، می فشرد و آن دو را می بوسید و با آنان بازی های کودکانه می کرد.

روزی مانند همیشه، در زد و برای ورودش اجازه خواست. فاطمه نیز اجازه داد و پدر را به خانه دعوت کرد. امام علی علیه السلام در منزل حضور نداشت. دخترش فاطمه را دید که با یک دست، برای آرد کردن، آسیاب را می چرخانْد و با دست دیگر، دو طفل خود را بر زانو نشانده و نوازش می کرد.

پیامبر متأثر شد. به ویژه وقتی چشمش به لباس های مندرس فاطمه علیهم السلام افتاد. علاوه بر آن در آن هوای گرم چادری از پشم و موی شتر بر تن کرده و عرق از سر و صورتش سرازیر بود. پیامبر بیش از این تاب نیاورد و دلش سوخت و اشک از چشمانش سرازیر گردید. رو به دخترش کرده و فرمود: ای دخترک عزیزم! سختی های دنیا را تحمل کن و رنج آن را با یاد بهشت از خاطرت بزدای. خداوند آیه های ۴ تا ۵ سوره ضحی، بهشت را به آنان بشارت داد:

و به یقین، آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود» و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد کرد، تا خرسند گردی.»(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۵.

جایگاه قلم

جایگاه قلم

شأن نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره علق

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سالیان پیش از بعثت، خلوتگاه کوچک، تاریک و پر سکوتِ غاری را در نزدیکی مکه، برای ابراز بندگی و راز و نیاز برگزید و آن را برای خود سکوی پرواز از خاک به افلاک قرار داده بود. از آن زمان، غار حرا با اندک وسعتش، پذیرای همه فرشتگان آسمانی بود و نور محمد صلی الله علیه و آله به آن غار تاریک، روشنی بخشید. زمزمه های آن مرد آسمانی سکوت غار را می شکست و محمد صلی الله علیه و آله هم آوای فرشتگان، فریاد بندگی سر می داد. هر چه می گذشت و بعثت نزدیک می شد، پیامبر بیش تر در غار می ماند و کم تر به خانه سر می زد. خدیجه که به این حقیقت بزرگ پی برده بود، نیازهای پیامبر را در همان جا تأمین می کرد. حالا که پیامبر چهل سال از عمرش گذشته و برای رسالتی سنگین آماده شده بود، فرشته وحی نازل شد و به او که خواندن و نوشتن نمی دانست، گفت: بخوان! ای محمد بخوان! پیامبر که غافل گیر شده بود، فرمود: من خواندن نمی دانم. جبرئیل او رادر آغوش گرفت و فشرد و بار دیگر گفت: بخوان! پیامبر نیز همان پاسخ را تکرار کرد. باز جبرئیل تکرار کرد و همان پاسخ را شنید و در سومین بار آیه های ۱ تا ۵ سوره «علق» را تلاوت کرد. آن گاه از دید پیامبر پنهان شد. رسول خدا که با دریافت نخستین آیه های وحی در وجود خود احساس سنگینی می کرد، از کوه به زیر آمد و بی درنگ به سراغ همسرش خدیجه رفت و فرمود: مرا بپوشانید و جامه ای بر من بیافکنید تا استراحت کنم. پس از این ماجرا، پیامبر آن چه را در خلوتگاه غار حرا شنیده بود، برای ورقه نقل کرد. ورقه گفت: بشارت بر تو. باز هم بشارت بر تو. من گواهی

می دهم تـو همـان هسـتی که «عیسـی بن مریم» بشـارت داده است و تو شـریعتی هم چون موسـی داری. تو پیـامبر مرسـلی و به زودی مأمور به جهاد می شوی و اگر من در آن روز زنـده باشم، در کنار تو جهاد خواهم کرد. با این که پیامبر، «اُمّی» و درس نخوانـده بـود و جهـل و نـادانی در حجـاز بیـداد می کرد، در نخسـتین آیه هـای وحی، بر مسـئله علم و قلم تکیه شـده بـود. در حقیقت، این آیه ها از تکامل جسم انسان از یک موجود بی ارزشماننـد «علقه» خبر می دهـد و از سوی دیگر، از تکامل روح به وسیله تعلیم و تعلم، به ویژه از راه قلم سخن می گوید. می دانیم که امروزه تمام تمدن ها و علوم و دانش ها و پیشرفت هایی که بشر در هر زمینه به دست آورده است، بر محور قلم دور می زند و اصلاحات جوامع انسانی از قلم های مؤمن و متعهد آغاز می شود. بایـد گفت فساد و تباهی جامعه ها نیز از قلم های مسـموم و فاسـد، مایه می گیرد. آیه های ۱ تا ۵ سوره علق، اهمیت قلم و دانش را بیان می کند:

بخوان به نام پروردگارت که آفریـد«» انسان را از علق آفرید«» بخوان پروردگار تو کریم ترین [کریمان] است.«»همان کس که به وسیله قلم آموخت.«» آن چه را که انسان نمی دانست [به تدریج به او] آموخت. (۵)(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۵۳.

دقت در حسابرسی قیامت

دقت در حسابرسی قیامت

شأن نزول آیه های ۷ و ۸ سوره زلزله

یکی از یاران ثروتمند پیامبر، با این که در انفاق کردن بسیار کوشا بود، ولی تنها در کارهای بزرگ که به انفاق بیش تری نیاز داشت، مشارکت می کرد و برای موارد کوچک، اهمیتی قایل نمی شد. وی می گفت اجر و پاداش به کارهای بزرگ تعلق می گیرد، کارهایی که ما آن را دوست داشته باشیم، ولی اگر اندک و برای ما ارزشی نداشته باشد به آن ثواب تعلق نمی گیرد. بنابراین، فقیران و تهیدستانی را که از او کمک می خواستند، از نزد خود می راند. یکی دیگر از یاران پیامبر معمولاً از گناهان کبیره پرهیز می کرد؛ یعنی تنها گناهان بزرگ را سزاوار کیفر و عذاب الهی می دانست، در حالی که به گناهان کوچک توجه نمی کرد و به راحتی چه بسا آن را مرتکب می شد. او حتی دروغ، غیبت و نگاه کردن به نامحرم را از گناهان صغیره می دانست و آنان را انجام می داد و می گفت ما را تنها به سبب گناهان بزرگ، بازخواست می کنند. آیه های زیر نازل شد و مسلمانان را از انجام دادن گناهان کوچک بر حذر داشت و میل آنان را به انفاق های کم برانگیخت؛ زیرا بخشیدن اشیای خرد و ناچیز، انسان را به انفاق کردن اشیای زیاد برمی انگیزاند و ارتکاب گناه کوچک نیز ممکن است راه را برای انجام دادن گناهان بزرگ بگشاید:

پس هر که هم وزن ذره ای نیکی کند، [نتیجه] آن را خواهد دید» و هر که هم وزن ذره ای بدی کند، [نتیجه] آن را خواهد دید.«(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۸۷۵.

سوگندبه جهادگران بیدار

سوگندبه جهادگران بیدار

شأن نزول آیه های ۱ تا ۱۱ سوره والعادیات

سال هشتم هجرت بود. به پیامبر گرامی اسلام خبر دادند که دوازده هزار سوار جنگ جو، در سرزمین «یابس» جمع شده و برآنند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به قتل برسانند و لشکر مسلمانان را متلاشی کنند و از پای درآورند. پیامبراکرم لشکری از یاران خود را به فرماندهی ابوبکر به سوی آنان فرستاد، ولی او کاری از پیش نبرد و بی نتیجه بازگشت. سرانجام پیامبراکرم، علی علیه السلام را با گروهی از مهاجران و انصار به نبرد آنان گسیل داشت. آنان به سرعت به سوی منطقه دشمن حرکت کردند و شبانه راه می رفتند تا این که در دمدمه های صبح، دشمن را در حلقه محاصره گرفتند. نخست آنان را به اسلام دعوت کردند، ولی چون نپذیرفتند پیش از روشنی هوا، به آنان حمله ور شدند و سپاهشان را درهم شکستند. عده ای را کشتند و زنان و فرزندانشان را به اسارت گرفتند و غنایم فراوانی نیز به دست آوردند. در همین حال، سوره والعادیات نازل شد، در حالی که هنوز سربازان اسلام به مدینه بازنگشته بودند. پیغمبر خدا، آن روز، هنگام نماز صبح این سوره را در نماز تلاوت فرمود. پس از پایان نماز، عده ای گفتند: این سوره ای است که ما تا به حال نشنیده بودیم. پیامبر فرمود: آری، علی علیه السلام بر دشمنان پیروز شد و جبرئیل دیشب با آوردن این سوره به من بشارت داد. چند روز بعد، علی علیه السلام با غنایم و اسیران به مدینه وارد شد.

از این آیه ها چنین برمی آید که جهاد در راه خدا آن چنان عظمتی دارد که حتی نفس های اسب های مجاهدان نیز شایسته سوگند است و هم چنین جرقه های ناشی از

برخورد سُمشان به سنگ ها و گرد و غباری که در فضا پخش می کنند. آری، حتی گردو غبار صحنه جهاد هم پر ارزش است. آیه های ۱ تا ۱۱ سوره والعادیات، بشارت پیروزی مسلمانان بر کافران را چنین بیان می کند:

سوگند به مادیان های که با همهمه تازانند« و با سمّ[های]خود برق [از سنگ] همی جهانند.« و صبحگاهان هجوم آرند.«و با آن [یورش]، گردن برانگیزند« و بدان [هجوم] در دل گروهی درآیند« که انسان نسبت به پرودگارش سخت ناسپاس است« و او خود بر این [امر] نیک گواه است« و راستی او سخت شیفته مال است« مگر نمی دانی که چون آن چه در گورهاست بیرون ریخته گردد« و آن چه در سینه هاست، فاش شود«در چنان روزی پروردگارشان به [حال] ایشان نیک آگاه است«.(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۶۶.

بلای تکاثر و تفاخر

بلای تکاثر و تفاخر

شأن نزول آیه های ۱ تا ۸ سوره تکاثر

شگفت آور بود. دوقبیله، یکی به نام «بنی عبدمناف» و دیگری «بنی سهم»، با وجود هم خونی و اجداد مشترک، سال ها با هم، جنگ و خون ریزی داشتند. افراد دو قبیله، از هم بیزار بودند و برای کوچک ترین چیزی با هم مجادله می کردند و سرانجام کارشان جنگ و ستیز بود و این زنان و کودکان را نیز شامل می شد؛ به گونه ای که زنان دو قبیله، در دیدارهای اتفاقی، به یکدیگر فخرفروشی می کردند، امتیازهای خود را برمی شمردند و گاهی هم مفاخره ها، شکل رسمی به خود می گرفت. افرادی از دو قبیله که علم و بیان بهتری داشتند، مناظره می کردند و افراد دیگر دو قبیله، به تشویق و ابراز احساسات می پرداختند. آنان، دانشمندان، شاعران و بزرگان خود را نام می بردند و اشراف، ریش سفیدان و حتی حیوانات را برمی شمردند. اگر هم امتیاز کم می آوردند، به سراغ تعداد جمعیت می رفتند و هر قبیله به زیادی جمعیت خود می نازیدند و به آن افتخار می کردند. در یکی از این مفاخره ها، معلوم شد که شمار نفرات قبیله بنی عبدمناف از بنی سهم بیش تر است. سخن گوی بنی سهم، پس از اندکی تأمل گفت: مردگان نیز حساب است، آنان را نیز بشماریم و آن گاه به قضاوت بنشینیم. پس از توافق به گورستان رفتند و به شمارش مردگان پرداختند و مشخص شد که مردگان بنی سهم، از عبدمناف بیش تر است؛ چون در زمان جاهلیت، بنی سهم مورد تاخت و تاز و قتل و غارت قبیله بنی عبدمناف قرار گرفته و عده بسیاری از آنان کشته شده بودند، جمعیت زیادی نداشت. در همین دوران، آیه های زیر نازل شد. این آیه ها یکی از عوامل اصلی

فخرفروشـی را همان نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و بی ایمانی به معاد می داند. علاوه بر این، جهل انسان به ضعف ها و آسـیب پـذیری هـایش و نیز جهـل به آغاز پیـدایش و سـرانجامش، از عوامل دیگر این کبر و غرور است. به همین دلیل، قرآن مجید برای درهم شکستن این تفاخر، سرگذشت اقوام پیشین را بازگو می کند که چگونه با داشتن امکانات و قدرت فراوان، با وسایل ساده ای مانند: وزش باد، جرقه آسـمانی، زمین لرزه و یا نزول باران سیل آسا نابود شده اند. با این حال، این همه تفاخر و غرور برای چیست؟ آیه های ۱ تا ۸ سوره تکاثر فخرفروشان را بسیار نکوهش می کند:

تفاخر به بیش تر داشـتن، شـما راغافل داشت« تا کارتان [و پایتان]به گورسـتان رسـید«نه چنین است زود است که دانید« باز هم نه چنین است، زود است که بدانیـد« هرگز چنین نیست، اگر علم الیقین داشتیـد«به یقین دوزخ را می بینیـد«سـپس آن را قطعا به عین الیقین در می یابید«سپس در همان روز است که از نعمت [روی زمین] پرسیده خواهید شد.«(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۷۵.

یادآوری ابرهه به دشمن

یادآوری ابرهه به دشمن

شأن نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره فیل

سال ها از ماجرای سپاه «ابرهه» و هجوم آنان برای تخریب خانه کعبه گذشته بود، ولی مردم هنوز آن ماجرای عبرت انگیز را به خاطر داشتند. آن زمانی که «عبدالمطلب» در برابر هجوم ابرهه به مکه، تنها از او خواست دویست شترش را به او بازگرداند و گفت خانه کعبه را خداوند خودش حفظ می کند. هنگامی که لشکر انبوه ابرهه برای درهم کوبیدن کعبه از کوه های اطراف به مکه سرازیر شدند، پرندگانی همانند پرستوها از سوی دریا فرا رسیدند و سنگریزه هایی را بر سر لشکریان ابرهه فروریختند. عده ای هلاک و عده ای نیز فراری شدند. سال «عام الفیل» که پیامبر نیز در آن سال متولد شد، در یاد مردم مکه هنوز زنده بود تا این که پیامبر برانگیخته شد. در یکی از روزها، ابوطالب از برادرزاده اش، محمد پرسید: فرزند برادر! آیا تو برای همه مردم برانگیخته شده ای یا تنها برای قوم خودت؟ پیغمبر فرمود: برای همه انسان ها از سفید و سیاه، عرب و عجم برانگیخته شده ام. سوگند به کسی که جانم در دست اوست، من همه انسان های سفیدپوست و سیاه پوست را به این آیین دعوت می کنم و تمام کسانی را که بر قله کوه ها و دریاها هستند، به این آیین فرا می خوانم. هنگامی که این سخن به گوش قریش رسید، تعجب کردند و با ریشخند به ابوطالب گفتند: آیا خوب می شنوی که فرزند برادرت چه می گوید؟ به خدا سوگند، اگر مردم ایران و روم این سخنان را بشنوند، ما بیچاره ایم؛ ما را نابود و خانه کعبه را ویران می کنند. خداوند در آیه های ۱

تا ۵ سوره فیل، گویندگان این سخن را نکوهش و به آنان گوشزد می کند که هیچ کس بر چنین کاری قادر نیست:

مگر ندیـدی پروردگارت با پیل داران چه کرد؟« آیا نیرنگشان را بر باد نـداد؟« و بر سـر آنان، دسـته دسـته پرندگانی «ابابیل» فرسـتاد « [کـه]بر آنـان سـنگ هـایی از گِل [سـخت]می افکندنـد.« و [سـرانجام، خـدا] آنـان را ماننـد کـاه جویـده شـده گردانید.«(۱)

۱- نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۶۹.

یک دلی و امنیت در سایه اسلام

یک دلی و امنیت در سایه اسلام

شأن نزول آیه های ۱ تا ۴ سوره قریش

نابودی لشکریان ابرهه، که برای نابودی خانه کعبه و متلاشی کردن این کانون مقدس الهی آمده بودند، زمینه ای فراهم کرد که قبیله قریش به ماندن درمکه دل گرم شوند؛ چون این موضوع، نا امنی را از آنان دور کرد و به تجارت شان رونق بخشید. این در حقیقت، استجابت دعای حضرت ابراهیم علیه السلام، بنیان گذار کعبه بود و چون مکه، باغ و زمین کشاورزی نداشت، درآمد آن نیز محدود بود. بیش ترین درآمد قریش از رفت و آمد کاروان های تجاری تأمین می شد. آنان در فصل زمستان به سوی جنوب، یعنی سرزمین یمن که هوای آن نسبتا گرم بود، روی می آوردند و در فصل تابستان به شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت، سفر می کردند. سرزمین «یمن» و «شام»، از کانون های مهم تجارت در آن روزگار بودند و مکه و مدینه حلقه اتصالی در میان آن دو محسوب می شد. اگر با لشکرکشی ابرهه و امثال او، این امنیت خدشه دار یاخانه کعبه ویران می شد، دیگر کسی به این سرزمین توجهی نمی کرد، ولی تقدیر پروردگار چنین بود تا خورشید اسلام از میان این قبیله و از آن سرزمین مقدس طلوع کند و پیامبر به رسالت برگزیده شود. آیه های ۱ تا ۴ سوره قریش از لطف بی اندازه پروردگار به قریش سخن می گوید:

برای الفت دادن قریش» الفتشان هنگام کوچ زمستان و تابستان، [خدا پیلداران را نابود کرد].» پس باید خداوند این خانه را بپرستند» همان [خدایی] که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم [دشمن] آسوده خاطرشان کرد.».(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۵۲.

نشانه های انکار قیامت

نشانه های انکار قیامت

شأن نزول آیه های ۱ تا ۷ سوره ماعون

«ابوسفیان»، سرکرده قریش برای خودنمایی و نفوذ بر دیگران و حفظ ریاست بر قبیله، هر هفته دو شتر قربانی می کرد و گوشت آن را می پخت و قبیله اش را به میهانی فرامی خواند. از این گوشت قربانی، یتیمان و گرسنگان بهره ای نمی بردند و چون آنان نزد او جایگاهی نداشتند، اگر هنگام تقسیم غذا آنان را می دید، عصبانی می شد و با عصایی که در دست داشت، آنان را از خود می راند. در این جا، آیه های ۱ تا ۷ سوره ماعون نازل شد و خطاب به پیامبر، آثار شوم انکار روز جزا را در اعمال منکران بازگو کرد. راندن یتیمان و تشویق نکردن دیگران به غذا دادن به افراد نیازمند، غفلت از نماز و ریاکاری از جمله آثار انکار روز جزاست که در کارهای منکران دیده می شود. مسئله عواطف انسانی درباره یتیمان بیش تر مطرح است تاالطعام و سیرکردن آنان؛ چرا که بیش ترین رنج یتیم به سبب از دست دادن کانون عاطفه است و تغذیه جسمی در مرحله بعد قرار دارد. ترجمه آیه های ۱ تا ۷ سوره ماعون، آثار انکار روز جزا را برمی شمارد:

آیا کسی را که [روز] جزا را دروغ می خواند، دیدی؟« این همان کسی است که یتیم را به سختی می راند« و به خوراک دادن بینوا ترغیب نمی کند« پس وای بر نمازگزاران«که از نمازشان غافلند« آنان که ریا می کنند« و از [داده]زکات [و وسایل و نیازمندی های خانه]خودداری می ورزند.«(۱)

۱- نمونه بینات، ص ۸۸۳.

فاطمه و خیرکثیر

فاطمه و خیرکثیر

شأن نزول آیه های ۱ تا ۳ سوره کوثر

فرزند پسـر در میان قبایل جاهلیت، ادامه نسل محسوب می شد. به همین دلیل، کسانی که پسر نداشتند، «ابتر» نامیده می شدند؛ چون نسل آنان ادامه پیـدا نمی کرد و بی نام و نشان می ماندنـد. همانند حکومت های سـلطنتی که پادشاه بدون پسـر، خاندان سلطنتی را نومیـد و نگران می سازد. برای پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله نیز پسـری باقی نمانـده بود و پسـران ایشان از جمله قاسم، طاهر، طیب و ابراهیم در همان سن کودکی به آسمان پر کشیدند و همه را داغ دار کردند.

«عاص بن وائل»، از سـران قریش و از حیله گران عرب، در مسـجدالحرام با پیامبر دیـدار کرد. وی هم چون همیشه موضوع بت ها را به میان کشـید و پیامبر را از بـدگویی به بت ها برحـذر داشت و دیگر مطالبی که بوی تهدیـد از آن می آمد. پیامبر نیز از فرصت اسـتفاده کرد و بـا دلیـل و منطق به او پاسـخ داد، ولی عـاص این پاسـخ را برنتابیـد و با عصـبانیت پیامبر را ترک گفت. هنگام خروج از مسـجدالحرام، بعضـی از سـران قریش را دید که منتظرش بودند. به او گفتند: دیر کردی؛ با چه کسـی صحبت می کردی؟ عاص با عصـبانیت گفت: با همین ابتر(دم بریده) سـخن می گفتم. آیه های ۱ تا ۳ سوره کوثر نازل شـد و به پیامبر دلـداری داد. دشـمنان پیـامبر در دشـمنی خود کم ترین ادب را رعایت نمی کردنـد؛ یعنی قساوتشان آمیخته با پستی بود و این نشان می دهد که قریش مرگ پیامبر و بر چیده شدن بساط اسلام را انتظار می کشیدند؛ چرا که می گفتند او «بلا عقب» است. قرآن می گوید: تو بلا عقب نیستی. دشمنان تو این گونه اند و این پیش گویی قرآن

نیز تحقق یافت و دشـمنان او تار و مار شدنـد چنان که امروز اثری از آنان باقی نمانـده است. طایفه هایی هم چون «بنی امیه» و «بنی عباس» که به مقابله با پیغمبر و فرزندان او برخاسـتند، روزی آن قدر جمعیت داشـتند که قابل شـمارش نبودند، ولی امروز اگر هم کسـی از آنان باقی مانده باشد، هرگز شـناخته شده نیست، در حالی که از فاطمه زهرا علیهاالسلام که همان کوثر (خیر کثیر) است، نسـل و ذریه پیـامبردر جهـان انتشـار یافت. از آن زمان، نه تنها امامان معصوم، بلکه هزاران هزار از فرزنـدان فاطمه زهرا در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنان علمای بزرگ و نویسندگان و فقها و محدثان و مفسران والا مقام دیده می شوند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیدند. آیه های ۱ تا ۳ سوره کوثر این حقیقت را بیان می کند:

ما تو را [چشمه] کوثر دادیم؛» پس برای پروردگارت نمازگزار و قربانی کن» دشمنت خود بی تبار خواهد بود.»(۱)

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۹.

موضع گیری شفاف

موضع گیری شفاف

شأن نزول آیه های ۲ تا ۶ سوره کافرون

«ولید بن مغیره»، «امیه بن خلف»، «حارث بن قیس» و «عاص بن وائل»، به نمایندگی از دیگر سران قریش، با پیشنهاد جدیدی برای دیدن پیامبر به سوی مسجدالحرام حرکت کردند. آنان به نتیجه مثبت این گفت و گو امیدوار بودند. مشرکان در این پیشنهاد با انعطاف پذیری می کوشیدند تا اندازه ای به خواسته های پیامبرتن دهند و به آن جامه عمل بپوشانند. پیامبر آنان را به حضور پذیرفت. آنان نیز بی مقدمه سخن آغاز کردند و پیشنهاد خود را ارایه دادند و گفتند: ما از آیین تو پیروی می کنیم، تو نیز از آیین ما پیروی کن. یک سال ما خدای تو را عبادت می کنیم و یک سال تو خدایان ما را عبادت کن. پیشنهاد ما آزمایشی و تنها برای مدت یک سال است. در این مدت، اگر آیین تو بهتر باشد، در آن صورت ما زیان ندیده ایم و چیزی را از دست نداده ایم؛ چون با تو شریک بوده ایم و بهره خود را گرفته ایم و اگر آیین ما بهتر باشد، تو نیز زیان ندیده ای و بهره ات را از آن گرفته ای؛ چون در آیین ما شریک بوده ای. علاوه بر این، ما تو را در همه امتیازهای خود شریک می سازیم. تو را به ریاست خود برمی گزینیم و دیگر نیازهایت را نیز تأمین می کنیم. پس از ارایه این پیشنهاد، در انتظار پاسخ مثبت پیامبر بودند، ولی پیامبر تنها فرمود: به خدا پناه می برم از این که چیزی را همتای او قرار دهم. پاسخ پیامبر، سبب ناامیدی آنان شد. هنگامی که از مسجد بیرون می رفتند، برای آخرین بار گفتند: ای محمد! اگر خدایان ما را لمس کنی و به آن تبرک هم بجویی، ما رضایت می دهیم و قانع می شویم. در آن صورت، ما از آزارت دست بر می داریم. تصدیقت می کنیم و خدای تو

را می پرستیم. پیامبر که پافشاری آنان را دیـد، به آن ها فرمود: من منتظر فرمان پروردگارم هسـتم. در این هنگام، سوره «قل یا ایهاالکافرین» نازل شد و رسول اللّه بی درنگ این سوره را تا آخر بر آنان خواند. مشـرکان وقتی این سوره را شنیدند، کاملاً نا امیـد شدنـد و از آن پس، حضـرت و یارانش را بیش از گذشـته آزار دادنـد. پیامبر نیز با تلاوت این آیه ها، جدایی کامل خط خود را از آنان اعلام کرد و با صـراحت گفت: من هرگز بت پرستی نخواهم کرد و شـما نیز با این لجاجت که دارید و با تقلید کورکورانه از نیاکان و با سود سـرشاری که از بت پرسـتان به شـما می رسد، هرگز حاضر به خداپرستی خالص نیستید. آن چه در این سوره آمده است، در واقع، بیانگر این واقعیت است که توحید وشـرک، دو برنامه متضاد و دو مسـیر کاملاً جدا هستند و هیچ شباهتی با هم ندارند. توحید، انسان را به خدا می رساند و شرک، او را از خدا بیگانه می کند. بنابراین، پویندگان راه حق باید در همه جا شـفاف سـخن بگویند و بیزاری خود را از هر گونه شـرک و سازش با مشرکان اعلام کنند؛ این است راه اصیل اسلام. آیه های ۲ تا ۶ سوره کافرون بر جدایی مسیر حق و باطل تأکید می کند:

بگو: ای کافران! آن چه می پرستید، نمی پرسـتم.« و آن چه می پرسـتم، شما نمی پرستید » و نه آن چه می پرستیدید، من می پرستم« و نه آن چه من می پرستم، شما می پرستید.«دین شما برای خودتان و دین من برای خودم.«(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج۲۷، ص ۳۸۴.

مرگ بر دشمن

مرگ بر دشمن

شأن نزول آیه های ۱ تا ۵ سوره تبت

فرمان خداونـد مبنی بر دعوت آشـکار مردم، به پیامبر گرامی اسـلام ابلاغ شـد. اینک رسول خـدا وظیفه سـنگین تری بر دوش دارد. فضای شـهر مکه به گونه ای بود که اگر کسی با اندیشه های پلید و شرک آمیز کافران مخالفت می کرد، به شدت مورد تنفر قرار می گرفت. چه رسد به این که کسی بخواهد آشکارا از توحید و ترک بت پرستی سخن بگوید.

پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله از این موانع نمی هراسـید. به همین منظور، کوه «صـبا» را که مشـرف به شـهر مکه بود، برای دعوت آسمانی خود انتخاب کرد و مردم را به آن مکان فراخواند. سپس دعوت آسمانی خویش را اعلام کرد. همهمه جمعیت زیاد شد و هر کس به گونه ای مخالفت خود را نشان می داد. سـران بت پرست از جمله ابولهب، بیش از همه عصبانی شدند و با تحقیر و ریشـخند کردن پیامبر، مخالفت و بیزاری خود را از این سـخنان نشان دادند. ابولهب که عموی پیامبر نیز بود، خطاب به پیـامبر بـا جمله ای تنفرآمیز گفت: مرگ بر تو بـاد. خبر مهمی که ما را برای شـنیدن آن گرد آوردی، همین بود؟ چگونه به خودت اجازه می دهی به خدایان ما اهانت کنی؟ ما تو را «امین» می شـناختیم، ولی از این پس بهتر است تو را «مجنون» بنامیم. عده ای از مردم برای نشان دادن موافقت خود با ابولهب، هر یک سـخنی می گفتند و عمل پیامبر را رد می کردند. عده ای نیز سکوت کرده و به فکر فرورفته بودنـد و بـا رجوع به ضـمیر حقیقت جوی خود در دل، سـخن پیـامبر را تأییـد می کردنـد، ولی جرأت نمی کردند و دم بر نمی آوردند. در

این جا، آیه های ۱ تا ۵ سوره تبّت نازل شد و عمل ابولهب را محکوم کرد و برای او جایگاهی بدتر از بت پرستان دیگر مشخص کرد:

بریده باد دو دست ابولهب، و مرگ بر او باد،» دارایی او و آن چه اندوخت، سودش نکرد» به زودی در آتشی پرزبانه در آید.»و زنش، آن هیمه کش آتش افروز»، برگردن طنابی از لیف خرماست.»(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۱۶.

یکتایی خدا

یکتایی خدا

شأن نزول سوره توحید

«عبداللّه بن سلام»، از دانشمندان یهود وقتی آوازه و دعوت پیامبر را شنید، به مکه رفت تا او را ببیند و با نشانه هایی که از او در تورات آمده است، تطبیق کند. وقتی نزد رسول خدا آمد، پیامبر از او پرسید که آیا وصف وی را در تورات دیده است و او را به خداوند سوگند داد که حقیقت را بگوید. عبداللّه بن سلام اندکی تأمل کرد و گفت: ای محمد، اول تو خدایت را برای من توصیف کن تا تو را بهتر بشناسم، آن گاه آن چه را خواستی به تو می گویم. در این هنگام سوره توحید نازل شد و پیامبر آن را برای عبداللّه بن سلام قرائت فرمود. عبداللّه بن سلام نیز به پیامبری او یقین کرد و ایمان آورد، ولی از ترس، تا مدتی مسلمان شدن خود را از یهودیان پنهان می کرد تا در فرصتی مناسب و در شرایطی اثرگذار، ایمان خود را آشکار کند و این گونه عده بیش تری از یهودیان مسلمان شوند. وقتی پیامبر از مکه به مدینه مهاجرت کرد، عبداللّه اسلام خود را آشکار ساخت؛ گرچه از جمع یهودیان رانده شد و کسی از آنان به پیامبر ایمان نیاورد. خداوند در سوره توحید، کوتاه و کامل خود را معرفی می کند:

بگو: او خدایی است یکتا» خدای صمد» نه کس را زاده و نه زاییده از کس» و او را هیچ همتایی نباشد.»[(۱)]

۱- نمونه بینات، ص ۸۹۰.

کتاب نامه

کتاب نامه

۱. آلوسی، تفسیر روح المعانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چهارم، ۱۴۰۵ ه . ق.

۲. العروسی الحویزی، تفسیر نورالثقلین، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چهارم، ۱۳۷۳ ه . ش.

۳. امام فخر رازی، تفسیر کبیر، مؤسسه دارالاسلام، تعلیق، حسین برکه شامی، اول، ۱۴۱۸ ه . ق.

۴. تفسیر العیاش، تصحیح: سیدهاشم رسولی محلاتی، مؤسسه الاعلمی، اول، ۱۴۱۱ ه . ق.

۵. تفسیر قرطبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ه . ق.

۶. ثقه الاسلام کلینی، اصول کافی.

۷. حسینی بحرانی، هاشم، البرهان، مؤسسه البعثه، بیروت، اول، ۱۴۱۹ ه . ق.

۸. خزائلی، محمد، اعلام القرآن، انتشارات امیر کبیر، تهران، چهارم، ۱۳۷۱ ه . ش.

۹. خزاعی نیشابوری، تفسیر ابوالفتوح رازی، مصححان: محمدجعفر یاحقی، محمدمهدی ناصح.

۱۰. رضا، رشید، تفسیر المنار، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۴ ه . ق.

۱۱. سید قطب، تفسیر فی ظلال القرآن، ترجمه: مصطفی خرّم دل، نشر احسان، اول، ۱۳۷۸، ه . ش.

۱۲. سیوطی، جلال الدین، تفسیر درالمنثور، دارالفکر، اول، ۱۴۰۳ ه . ق.

۱۳. طبرسی، تفسیر جامع البیان، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، پنجم.

۱۴. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، پنجم.

۱۵. علامه طبرسی، مجمع البیان، انتشارات فراهانی.

۱۶. علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، مؤسس الاعلمی، بیروت، اول، ۱۴۱۲ ه . ق.

۱۷. قرائتی، محسن، تفسیر نور، موسسه در راه حق، قم، اول، ۱۳۷۵ ه . ش.

۱۸. محمدباقر محقق، نمونه بینات در شأن نزول آیات، انتشارات اسلامی، دوم، ۱۳۵۹ ه . ش.

۱۹. مدرسی، سید محمدتقی، تفسیر هدایت، ترجمه: احمد آرام، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، اول، ۱۳۷۸ ه . ش.

۲۰. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، اول.

۲۱. مؤدب، سید رضا، اعجاز قرآن، انتشارات احسن الحدیث، قم، اول، ۱۳۷۹ ه . ش.

۲۲. واحدی نیشابوری، شأن نزول آیات، ترجمه: محمدجعفر اسلامی، بنیاد علوم اسلامی، اول،۱۳۶۳ ه . ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹